مجموعه رسائل شاه ولی الله محدث دهلوی

فوز کبیر　　فتح الخبیر　　سرور المحزون

عقد الجید

من الکتب الموقوفة علی اولاد [illegible] المسماة
[illegible] [illegible] ومنبع المعانی وانا العبد
الواقف [illegible] محمد ولی الله
[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

نعم الهی در باره این بنده ضعیف بی‌شمار اند و اجل آنها توفیق فهم قرآن عظیم
است و از منن حضرت رسالت پناهی علیه الصلواة والسلام بر کمترین امتیان
بسیار اند و اعظم آنها تبلیغ فرقان کریم است آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن را تلقین نمودند اهل قرن اول را تا ایشان بقرن ثانی رسانیده و
هکذا و هکذا تا آنکه این درمانده را نیز از روایة و درایة آن حصه رسید
اللهم صل علی هذا النبی الکریم سیدنا و مولانا و شفیعنا افضل صلواتک وامن
برکاتک وعلی آله واصحابه وعلماء امته اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین اما
بعد میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بلطفه العظیم
چون برین بنده دری از فهم کتاب الله کشادند خواست که بعض نکات
نافعه که در تدبر کتاب الله یاران را بکار آید در رساله مختصری مضبوط نماید
امیدواری از عنایت بی علت حضرت باری آنست که طالب علمان
را بمجرد فهم این قواعد راهی واسع در فهم معانی کتاب الله کشاده
گردد که اگر عمری در مطالعه تفاسیر یا بگذرانند و آنها بر مفسران که
اند

انیم الحال قلیلة فی ازاء ما الی بسر برند بآن ضبط و ربط درست نیارند وسمیتها
الفوز الکبیر فی اصول التفسیر وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو حسبی
ونعم الوکیل ومقاصد رساله منحصر است در پنج باب باب اول در بیان
علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیص بر آنها دلالت میفرموده است
وگویا نزول قرآن بالاصالة برای آن بوده است باب دوم در بیان
وجوه خفاء نظم قرآن بنسبة اهل این زمان وعلاج آن وجوه باب پنج
بیان باب سوم در لطائف نظم قرآن وشرح اسلوب بدیع آن بقدر
طاقت وامکان باب چهارم در بیان فنون تفسیر وحل اختلافات واقع
در تفسیر صحابه وتابعین باب پنجم در ذکر جمله صالحه از شرح غریب قرآن
واسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن ضرور است وخوض در
تفسیر بدون حفظ آن ممنوع ومحظور باب اول در بیان علوم پنجگانه
که قرآن مجید بطریق تنصیص بیان آن فرموده است باید دانست که معانی
منطوقه قرآن خارج از پنج علم نیست علم احکام از واجب ومندوب
ومباح ومکروه وحرام خواه از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر
منزل یا سیاست مدنیه وتفصیل این علم ذمه فقیه است وعلم مخاصمه با چهار
فرقه ضاله یهود ونصاری ومشرکین ومنافقین وتفریع این علم ذمه
متکلم است وعلم تذکیر بآلاء الله از بیان خلق آسمان و زمین والهام
بندگان بآنچه ایشان را در میبایست واز بیان صفات کامله او
تبارک وتعالی وعلم تذکیر بایام الله یعنی بیان وقایعی که بنا بر اخذ اسیعای

یاد فرموده است از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمین و علم تذکیر بموت
و ما بعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفاصیل
این علوم و الحاق احادیث و آثار مناسبه وظیفه مذکر و واعظ است و بیان
این علوم بر روش تقریر عرب اول واقع شده نه بر روش تقریر متاخران
پس در آیات احکام اختصار را قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد
از قیود غیر ضروریه که صناعت اصولیان است التزام نفرموده و در آیات
مخاصمه التزام مشهورات مسلمه و خطابیات نافعه اختیار نموده نه تنقیح
براهین بر روش منطقیان و مناسبت در انتقال از مطلبی چنانکه قاعده
ادبای متاخرین است رعایت نکرده بلکه آنچه القاء آن بر عباد مهم دانست
ایراد فرموده خواه مقدم شود و خواه موخر شود و اکثر
مفسرین هر آیتی را از آیات مخاصمه و آیات احکام بقصه مربوط
سازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آنست که قصد
اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشریه است و دفع عقاید
باطله و اعمال فاسده ایشان پس وجود عقائد باطله در مکلفین
سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال فاسده و جریان مظالم
در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است و متنبه نشدن
ایشان بتذکیر آلاء و ایام و وقایع موت و ما بعد آن سبب نزول آیات
تذکیر است خصوصیات قصص جزئیه که تصدیع روایت آن کشیده اند
چندان دخیل نیست مگر در بعضی آیات که آنجا تعریض است بواقعه از وقایعی

در

که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده باشد پس از زمان آنحضرت
بخصوص پیوسته اند در انتظار آنکه سامع را شنیدن آن از تعریض حاصل می شود
بدون بسط قصه زایل نمیگردد پس لازم آمد که این علوم را چنین شرح کنیم
که مؤنت ایراد قصص جزئیه لازم نیاید فصل در قرآن مجید احتجاج با فرقه ضاله که
در آن عصر واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این محاجه
بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و تنصیص نمایند بر شناعت
او و بر آن انکار کنند بس دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند و
آنرا با دله برهانیه و یا خطابیه حل نمایند اما مشرکین خود را حنفا میگفتند
و دعوی تدین بملت ابراهیمی میکردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی
متدین باشد و شعار آن ملت را لازم گیرد و از شعائر ملت ابراهیمی حج خانه
کعبه است و استقبال آن در نماز و غسل از جنابت و اختتان و سائر
خصال فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات
نسبیه و رضاعیه و ذبح و حلق و نحر و تقرب بذبح و نحر خصوصا
در ایام حج و در اصل ملت وضو و نماز و صوم از طلوع فجر تا غروب
و صدقه بر یتامی و مساکین و اعانت بر نوائب حق و صله ارحام مشروع
بود و تمدح بفعل این اشیاء در میان ایشان جاری بود اما جمهور مشرکین
آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان کان لم یکن شده بود و تحریم
قتل و سرقه و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر
فعل آنها فی الجمله جاری اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند و بحکم نفس

آثاره بر فتند و عقیده اثبات خدا تعالی و آنکه خدا خالق آسمان و زمین است
و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازی عباد بر اعمال ایشان
و مقدر حوادث قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان مقرب خدا
اند و مستحق التعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان
بر این دلالت میکند اما مشرکین در این عقاید شبهات بسیار ناشی از
استبعاد آن امور و عدم الفت با دراک آن بهم رسانیده بودند و گمراهی
ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد رسالت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و فاش بودن اعمال قبیحه و مظالم در میان یکدیگر
و ابتداع رسوم فاسده و مندرس ساختن عبادات شرک آنست که غیر خدا
را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از آن
بکن فیکون می شود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و
منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفاء مریض یا لعنت کردن بر شخصی و
ناخوش بودن از وی تا بسبب آن لعنت تنگدست یا بیمار و شقی گردد یا رحمت
فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ معیشت و صحیح بدن و سعید
باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور عظام هیچ یک را شریک
نمیدانستند و چون خدا تعالی بر کاری ابرام فرماید هیچ یک را قدرت
ممانعت اثبات نمیکردند بلکه اشتراک ایشان در امور خاصه بعض بندگان
بود گمان میکردند که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص
خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور جزئیه تا وقتیکه

حکم

حکم صادر شده است مختار و متصرف میدارد و خود به تدبیر امور
جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله بسائر بندگان ابقا میکند و شفاعت آنها
در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول مینماید چنانکه ملک علی الاطلاق
جل مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است و در رضا و سخط ایشان
در سایر بندگان اثر میکند پس واجب میدانستند تقرب بآن بندگان
خاص تا ایشان لایق قبول ملک مطلق و اهل شوند و شفاعت برای ایشان
در کارهای امور رجوع به تدبیر آنها باید و بملاحظه این امور سجده بسوی ایشان
و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه
بقدرت کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و برنج
و مثل آن تراشیده قبله توجه بآن ارواح ساخته و جاهلان رفته رفته
آن سنگها را بذاتها معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت و تشبیه
عبارت است از اثبات صفات بشریه است خدا را تبارک و تعالی پس
میگفتند که ملائکه دختران خدا اند و میگفتند شفاعت بزرگان خود قبول
میکند اگرچه رضامند نباشد چنانکه پادشاهان نسبت امرای کبار
گاهی چنین میکنند و علم و سمع و بصر که لایق جناب الوهیت است خود
در ذهن ایشان جا نمیگرفت بر علم و سمع و بصر خود قیاس میکردند
و در تجسم و تحیز می افتادند و بیان تحریف آنست که اولاد حضرت اسمعیل
بر شریعت جد بزرگوار خود بودند تا آنکه عمرو بن لحی لعنه الله علیه پیدا شد
برای ایشان اصنام وضع کرد و عبادت آنها مشروع ساخت و تلبیه

کردن بجا بر دسوائب وحام واستقسام بازلام ومثل آن برای ایشان اختراع نمودند وایں حادثه پس از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک سه صد سال وقوع یافت آن دیله درین باب تمسک با ثار آبا خود مینمودند ایشان از ... ناطعه میداشتند واگرچه انبیاء سابق حشر ونشر ربانی فرموده اند اما نه بایں شرح وبسط که در قرآن عظیم مذکور است لهذا جمهور مشرکین برانی مطلع نبودند ومستبعد می انگاشتند وایں جماعه اگرچه به نبوة حضرت ابراهیم وحضرت اسمعیل بلکه به نبوة حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده بودند اما صفات بشریه که حجاب جمال باکمال انبیاست ایشان را از نبوت ایشان مانع می داد وحقیقت تدبیر الهی که بمقتضای بعثت انبیاست نشناخته چون بیان آن بمانند رسول بمرسل بوده اند آن را استبعاد مینمودند درین باب شبهات وامثله نامسموع در میان می آوردند مانند انکه محتاج بشراب وطعام نبی چرا باشد وخدا تعالی فرشته را چرا نفرستد وهر آدمی جدا جدا چرا وحی نازل نکند وعلی هذا الاسلوب واگر در تصویر حال مشرکین وعقائد واعمال ایشان توقف داری احوال محترفان اهل زمان خصوصاً آنانکه باطراف دار الاسلام سکونت دارند ملاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند وبا وجود اعتراف بولایت اولیاء متقدمین درین زمانه وجود اولیاء محال می انگارند وبقبور وآستانها میروند وانواع شرک بعمل می آرند وتشبیه وتحریف چگونه در ایشان راه یافته است وبحکم حدیث صحیح

لتتبعن

سنن من قبلکم وازین آفات هیچ چیز نیست که مرا ملزم دو قومی تمسک
نمایند و معتقد آن عافانا الله سبحانه عن ذلک بالجمله را تعالی برحمت خود
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در میان عرب مبعوث ساخت
و آنحضرت را باقامت ملت حنیفیه امر فرمود و در قرآن عظیم با ایشان فی صمیم
نمود و در فی صمیم تمسک بمسلمات ایشان از تقاضای ملت حنیفیه واقع
شد تا الزام مستحق شود پس جواب اشراک او لا طلب دلیل است
و نقض تمسک آباؤنا بنا عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک
و تعالی و اختصاص هذا باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این
بندگان و ثالثا بیان اجماع انبیا برین مسئله و ما ارسلنا من قبلک
من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون و رابعا بیان شناعت
عبادت اصنام و سقوط احبار از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبه
الوهیت و این جواب مسوق است برای قومی که اصنام را معبود لذاته انگارند
و جواب تشبیه او لا طلب دلیل است و نقض تمسک بتقلید آباؤنا بنا بیان
ضروری بودن مجانست درمیان والد و ولد و آن مفقود است و ثالثا
بیان شناعت اثبات مکروه و مذموم پیش خود خدا را تبارک و تعالی
الربک البنات ولهم البنون و این جواب مسوق است برای قومیکه
بمشهورات و متوهمات شعریه خوکرشده اند و اکثر ایشان بهمین
صفت بودند و جواب تحریف بیان عدم نقل است از ائمه ملت و بیان
شبهه اختراع و ابتداع غیر موصوم است و جواب استبعاد حشر

دلیل شرا اولاً قیاس بعث است بر احیاء ارض و مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت
و امکان اعاده است ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الهیه است در اخبار به
آن وجواب استبعاد رسالت اولاً بیان وجود آنست در انبیاء متقدمین
وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم ویقول الذین کفروا لست مرسلا
قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب وثانیاً دفع استبعاد
به بیان آنکه اینجا رسالت عبارت از وحی است قل انما انا بشر مثلکم یوحی
الیّ وتفسیر وحی بانچه محال نبود وما کان لبشر ان یکلمه الله الا الآیه وثالثاً
بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی که اقتراح آن میکنند وعدم موافقت حق
با ایشان در تعیین شخصی که پیغامبری آن میخواهند یا فرشته را پیغامبر
ساختن یا بهر کس وحی فرستادن بنابر مصلحت کلیه است که علم ایشان
از ادراک آن قاصر است وچون اکثر مبعوث الیهم مشرکین بودند
این مضامین را بوجوه بسیار باسالیب متعدده وتاکیدات
بلیغه اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب کثیره تحاشی ننمود ارباب
فهم را ظاهر است که حکیم مطلق به نسبت این جاهلان چنین باید ودر مقابله ابرام
بی عقلان سخن گفتن بهمین تاکید شاید ذلک تقدیر العزیز العلیم و
یهود ونصاری ایمان آورده بودند وضلالت ایشان تحریف احکام تورات
بود خواه تحریف لفظی باشد یا تحریف معنوی وکتمان آیات آن و افتراء
بالحاق آنچه از آن نیست بآن وتساهل در اقامت احکام آن ومبالغه
در تعصب مذهب خود واستبعاد رسالت حضرت پیغامبر ما صلی

وسلم میرسد و بی طعن به نسبت آنحضرت بلکه به نسبت حق تبارک و تعالی
نیز و مبتلا بودن به بخل و حرص و غیر آن اما تحریف لفظی در ترجمه توریه و امثال
آن بکار میبردند نه در اصل توریه پس این فقیر این سخن محقق باشد و هو
قول ابن عباس و تحریف معنوی تاویل فاسد است بحمل آیتی بر غیر معنی آن
بسینه زوری و انحراف از راه مستقیم از آنجمله آنست که فرق میان مؤمن
فاسق و کافر جاحد در هر ملتی بیان کرده اند کافر را مخلد و عذاب شدید اثبات
نموده اند و فاسق را خروج از نار بشفاعت انبیا درست کرده و در تفسیر این
معنی در هر ملتی اظهار نام منسوبان آن ملت کرده اند در توریت یهودی و عبری
را این منزلت اثبات نموده اند و در انجیل نصرانی را همین مرتبه داشته
اند و در قرآن عظیم مسلمانان را این مرتبه نهاده اند و مناط حکم ایمان است
بخدا و روز آخر و انقیاد پیغامبری که بایشان مبعوث باشد و عمل
بشرائع ملت و اجتناب از منهیات آن نه خصوص هیچ فرقه لهذا اینها پس
یهود دانستند که هر که یهودی باشد یا عبری البته بهشتی خواهد بود و شفاعت
انبیا او را خلاص خواهد ساخت و جز چند روز در دوزخ نخواهد ماند اگرچه
آن مناط حکم متحقق نشود و ایمان بخدا بوجهی آورده باشد که صحیح نبود
و از ایمان باخرت و برسالت پیغامبر مبعوث بایشان حظی ادراک
نکرده باشند و این غلط صرف است و جهل محض چون قرآن عظیم مهیمن
است بر کتب سابقه و مبین مواضع اشکال آن این شبهه را بر وجه
لطیف [illegible] فرمود بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب

الناس فیما خالدون و از انجمله آنست که در هر ملتی احکام بحسب مصالح آن عصر تعین
نموده اند و در تشریع بعضی بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند و بتاکید اخذ بآن
دوام و ابدیت عمل و اعتقاد بر آن بوجه حقیقیه در آن امر فرموده اند و مراد آنست
که در آن عصر و در آن زمان در آن اعمال مخصوص است دوام ظاهری یا مراد
است نه دوام حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید و پرده خفا از روی نبوت او
برنداخته نشود و ایشان این احتمال نسخ یهود بنه حمل کردند و وصیت
اخذ بآن ملت فی الحقیقه منشاء وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت
آن ملت لذاتها معتبر نیست ایشان خصوصیت را معتبر داشته گمان کردند
که یعقوب علیه السلام اولاد خود را به یهودیت وصیت کرده است و از انجمله آنست
که خدا تعالی در برکت انبیاء و تابعان ایشان بلقب مقرب و محبوب
تشریف داده است و منکران ملت را بصفت مبغوضیت نکوهیده و درین
باب بلفظ شایع در هر قوم تکلم واقع شد اگر لفظ ابنا بجای محبوبان
ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف دایر بر اسم
یهودی و عبری و اسرائیلی است و ندانستند که دایر بر صفت انقیاد و خضوع
و تمشیه مراد حق است به بعثت انبیاء لا غیر و ازین قبیل تاویلات فاسده
بسیار در خاطر ایشان مرکوز شده بود و آن را از آبا و اجداد خود فرا
گرفته قرآن ازاله این شبهات بوجه اتم فرمود کتمان آیات آنست
که بعضی احکام و آیات را برای محافظت جاه شریفی و یا برای [illegible]
اخفا منمودند تا اعتقاد مردمان بنسبت ایشان متزلزل نشود و

از

تبرهمه تعالی تأمل آیات ملام نشود از انجمله است که رجم زانی در توریة مذکور است
و ایشان بنابر اجماع احبار خود بر ترک رجم و اقامة جلد و تسخیم وجه بجای آن
اقدام کرده بودند از خوف فضیحت اخرای نپوشند و از انجمله است که
آیاتی را که دران بشارت احمد و اسماعیل علیهم السلام است به بعثت
نبیی در میان اولاد ایشان و اشارة بوجود ملتی که در سرزمین حجاز شیوع
تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات به تلبیه مملو گردد و از اطراف
اقالیم قصد این موضع کنند و آن تا حال در توریة ثابت است تاویل میکردند
که اشارت است بوجود این شد امر است باخذ آن و میگفتند ملحمه کتبت علینا و
چون این تاویل رکیک هیچ کس نمی شنید و بنص هیچ کس صحیح نداشت
ناچار بتواصی منکر شدند با خفا آن و تجویز اظهار آن بهر عام و خاص
نمیکردند اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم چه اجمالها
بود در مشت نبادن غدا امر احمد و اسماعیل باین مبالغه بکراین امت
بدین تشریف هیچ احتمال دارد که حمل بر اخذ آن نباشد و بکراعین
بدانستن آن نبود سبحانک هذا افک عظیم و اما افتراء پس بسبب
آن دخول تعمق و تشددیست بر احبار و رهبان ایشان در استحسان
یعنی استنباط بعض احکام بنابر ادراک مصلحت در ان بدون
نص شارع و استنباطات و اجتهادها رواج دادن پس اتباع آنها
ملحق باصل ساختند و اتفاق سلف خود را یکی از حجج قاطعه گمان
کردند خود و انکار نبوة حضرت عیسی علیه السلام هیچ مستند

ایشان نیست بلکه اقوال سلف هم همچنین و بسیاری احکام و اما سابقه بدرو شد
احکام آن و از ارتکاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضای نفس اماره
است و آن در هر کس غالب است الا من شاء الله ان النفس لاماره بالسوء
الا ما رحم ربی اما این رذیله در اهل کتاب رنگی دیگر پیدا کرده که تکلف
میکردند برای تصحیح آن بتاویل فاسد و ادراج در رنگ تشریع اظهار مینمودند
اما استبعاد رسالت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم پس سبب
آن اختلاف عادات انبیا و احوال ایشان است و را انکار تزوج
و تقلیل آن و آنچه بدان ماند و اختلاف شرایع ایشان و اختلاف
سنة الله در معامله با انبیا و بعثت پیغامبر از قوم بنی اسماعیل
بعد از آنکه جمهور انبیا از بنی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل
درین مسئله آنست که نبوة بمنزله اصلاح نفوس عالم است و نسوه
عادات و عبادات ایشان نه ایجاد اصول بروانم هر قومی در
عبادات و تدبیر منزل و سیاست مدینه عادتی دارند اگر نبوة
در ان قوم پیدا شود آن عادات را بر انداخت نکند و از سر نو
ایجاد عادات دیگر نه نماید بلکه تمیز کند درمیان عادات آنچه بر
قاعده باشد و موافق مرضی حق بود باقی گذارد و آنچه خلاف آن
باشد تغیر دهد بقدر ضرورت و تذکیر بآلاء الله و بایام الله نیز بهمان اسلوب
می‌شود که درمیان ایشان شایع باشد و بدان استیناس شده
باشند پس بسبب این نکته شرایع انبیا مختلف شد و مثل این

اختلاف

اختلاف اختلاف حکم طبیب است چون دو بیمار یکی را دوا سرد دهد
و غذا بارد وصف کند و دیگر را دوا حار و غذا حار امر نماید و غرض طبیب
در هر دو جا یکی است و آن اصلاح طبع و ازاله مفسد لاغیر باشد که در هر
اقلیمی دوا و غذا علیحده وصف کند بحسب عادت آن اقلیم و در هر فصلی
تدبیر دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل همچنان حکم حقیقی جل شانه چون
خواست که آن بیماران مرض نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع
قوت ملکیه و ازاله مفسدات ایجاد فرماید بر حسب اختلاف اقوام و عادات
و مشهورات و مسلمات هر عصر آن معالجه مختلف شد بالجمله اگر نمونه
یهود خواهی که مبتنی علمای سوء که طالب دنیا باشند و خو گرفته به تقلید
سلف و معرض از نصوص کتاب و سنت و تعمق و تشدد و با استحسان
عالمی را مستند ساخته از کلام شارع معصوم بی پروا شده و
احادیث موضوعه و تاویلات فاسده را مقتدای خود ساخته
باشند تماشا کن کانهم آنا نصاری که بحضرت عیسی علی نبینا و
علیه السلام ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود
که خدای را تبارک و تعالی سه شعبه متغایر بوجه من الوجوه [illegible]
آخر میدانستند و آن شعب را اقانیم ثلثه میگفتند یکی آب و آن
بازای مبدأ عالم بود و دیگر ابن و آن بازای صادر اول است
که معنی عام شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس
و آن بازای عقول مجرده بود و اعتقاد میکردند که اقنوم ابن بروح

بی تدرّع یعنی چنانکه جبرئیل بصورة آدمی ظاهر میشود همچنین این بصورة روح عیسی
ظهور نمود پس عیسی هم خدا است و هم ابن الله و هم بشر و احکام بشریه و الهیه هر دو
بر وی جاری هستند و درین باب تمسک ببعض نصوص انجیل مینمودند که در انجا
لفظ ابن واقع میشود و بعض افعال الهیه را بخود نسبت داده اند جواب
اشکال اول بر تقدیر تسلیم انکه کلام حضرت عیسی باشد نه محرف انست
که لفظ ابن در زبان قدیم بمعنی محبوب و مقرب مختار بوده است چنانکه بسیاری
از قران و از انجیل دلالت مینماید و جواب اشکال ثانی انست که این از قبیل
حکایت است چنانکه ایلچی پادشاه میگوید که ما فلان ملک را فتح کردیم و
فلان قلعه را برهم زدیم و در حقیقت این معنی راجع است بپادشاه ایلچی
بجز ترجمانی نیست نیز میتواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی انطباع
معانی بوده است در روح نفس ایشان از قبل عالم اعلی نه تمثل جبرئیل
بصورة البشریه و القاء کلام پس بسبب این انطباع کلامی از حضرت
ایشان جاری میشد که منسوبه نسبت آن افعال بخود باشد و الحقیقة
غیر حقیقیة بالجمله خدا تعالی رد این مذهب باطل فرمود و بیان نمود که عیسی
بنده خدا است و روح پاک وی که در رحم مریم صدیقه نفخ کرد و اورا
بروح القدس تائید داد و عنایت خاص درباره او مرعی داشت بالجمله
اگر بالفرض خدای تبارک و تعالی در کسوة روحی که از جنس سایر ارواح
است برآمده باشد و تدرع به بشری کرده بود چون این نسبه را نیک
بشکافیم لفظ جزین معنی جازی نباشد الا استباح و اقرب الفاظ باین

رو

معنی تقویم و مثل آن بود تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و اگر خواهی که نمونه از
فرقه ملاحظه کنی امروز اولاد مشایخ و اولیا و را تماشا کن که در حق آبای
خود چه ظنون دارند و تا کجا کشیده بردند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون و نیز از ضلالتهای ایشان یکی آنست که جزم میکنند که حضرت عیسی
مقتول شده است و فی الواقع در قصه عیسی اشتباهی واقع شده بود رفع
بر آسمان را قتل گمان کردند و کابر عن کابر همان غلط را روایت نمودند
خدای تعالی در قرآن عظیم ازاله این شبهه فرمود که ما قتلوه و ما صلبوه و لکن
شبه لهم و در انجیل قول حضرت عیسی ازین باب مذکور است معنیش
اخبار است بجرات یهود و اقدام ایشان بر قتل هر چند خدای تعالی ازین مهلکه
نجات میسر کرد و آنچه مقول حواریان است منشاء آن وقوع اشتباه
است و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که مألوف اذهان و اسماع نبود و نیز
از ضلالات ایشان یکی آنست که میگویند که فارقلیط موعود همان عیسی
است که بعد قتل پیش حواریان آمد و ایشان را تمسک انجیل وصیت
کرد و میگویند عیسی وصیت کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند
شد پس هر که نام مرا گیرد سخن او قبول کنید و الا مکنید قرآن عظیم بیان
فرمود که بشارة حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم منطبق است
نه بر صورة روحانیه حضرت عیسی زیرا که در انجیل گفته شد که فارقلیط
مدتی در میان شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را
و این معنی جز بحضرت پیغامبر ظاهر نشد و نام عیسی گرفتن عبارة از آن

ست که اثبات نبوة ایشان کنند نه آنکه الله گوید یا ابن الله اما منافقان
دو قسم بودند گروهی بزبان کلمه ایمان میگفتند و دل ایشان مطمئن بود
بکفر و جحود و بهت صرف بخاطر اظهار میکردند و در حق ایشان است فی الدرک
الاسفل من النار و گروهی داخل شدند در اسلام بضعف مثلا بعادت
قوم خود معتاد اند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر
باشند ایشان نیز کافر و مثلا اتباع لذات دنیویه و کینه بر دل ایشان
چندان هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جای نگذاشته
یا مرض مال و حسد و حقد و مثل آن مالک قلب ایشان شده است
که حلاوت مناجات و برکات عبادات را بخاطر ایشان جای نگذاشته است
و مثلا اشتغال بامور معاش چندان مشغوف خود ساخته که اهتمام
بامر معاد و آن را موقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت ندارد
و مثلا در رسالت حضرت پیغامبر ظنون و اوهام و شبهات که گاهی بخاطر
ایشان میگذرد هرچند تا آنجا نمیرسند که خلع ربقه اسلام کنند و از آن
باب بکلی برآیند و منشاء آن شکوک جریان احکام بشریه است
بر حضرت پیغامبر و ظهور ملت اسلامیه در صورت غلبه ملوک بر اطراف
ممالک و مانند آن و مثلا محبت قبائل و عشایر ایشان را بران داشت
که در نصرة ایشان و تقویه و تائید ایشان هرچند که خلاف اهل اسلام
باشد سعی بلیغ بتقدیم رسانند و درین مقابله امر اسلام را سست کنند
و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد آنحضرت

صلی

صلی الله علیه وسلم منافقان را شناخت که از قبیل علم غیب است و بر مرکوز قلب اطلاع
نتوان یافت ونفاق ثانی کثیر الوقوع لاسیما در زمان ما و اشاره بهمین نفاق
است آنچه در حدیث آمده است ثلث من کن فیه کان منافقا خالصا اذا حدث
کذب واذا وعد اخلف واذا خاصم فجر ومثل المنافق بطنه ومثل المؤمن فرسه الی
غیر ذلک من الاحادیث خدای تعالی اعمال واخلاق ایشان را در قرآن مشکل
ساخت واز احوال این دو گروه چیزی بسیار بیان فرمود تا همه امت از آن
احتراز نمایند اگر خواهی که از منافقان نمونه ببینی رو در مجلس امرا و مصاحبان
ایشان را ببین که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح میدهند در انصاف
هیچ فرق نیست در میان آنانکه کلام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بی واسطه
شنیده نفاق ورزیدند و در میان آنانکه الحال پیدا شده اند و بطریق
یقین حکم شارع معلوم کرده اند و بعد از آن مرتکب خلاف آن اقدام مینمایند
وعلی هذا القیاس جماعه از معقولیان که شکوک و شبهات بسیار بخاطر
دارند و معاد را نسیا منسیا ساختند نمونه آن گروه اند بالجمله چون قرآن
بخوانی گمان مکن که مخاصمه با قومی بود که بودند و درگذشتند بلکه بحکم حدیث
لتتبعن سنن من قبلکم هیچ بلائی نبود مگر امروز نمونه آن موجود است پس
مقصود اصلی بیان کلیات آن مفاسد است نه خصوصیات آن حکایات.

این است آنچه درین کتاب از بیان عقائد این فرق ضاله و تقریر جواب
آنها میسر شد و آنچه در فهم معانی آیات مخاصمه ان شاء الله تعالی
کافی است.

در بقیه مباحث علوم پنجگانه باید دانست که نزول

قرآن براي تهذيب طوايف ناس است از عرب و عجم و حضر و بدو پس حكمت
الهي مقتضي آن باشد كه در تذكير بآلاء الله زياده از آنچه معلوم اكثر بني آدم بود
خطاب نكرده و زياده بحث بتفتيش بكار نبرده سخن در اسماء الله و صفات
الله بوجهي مسوق ساخت كه با درك يك دفعه كه افراد انسان در
اصل فطرت بر آن مخلوق اند بدون ممارست حكمت الهيه و بدون مزاولت علم
كلام آنرا توانند احاطه نمود و بفهم آن رسيد پس اثبات ذات مبدا اجمالا
فرمود كه اين علم ساري است در همه افراد بني آدم هيچ طايفه از جماعه
در اقاليم صالحه و امكنه قريبه باعتدال نمي بيني كه منكر آن باشد و چون اثبات
صفات بطريق امعان و تحقيق حقايق به نسبت ايشان ممتنع بود و اگر
اصلا بر صفات الهي مطلع نشوند بمعرفت ربوبيت كه انفع اشياء در تهذيب
نفوس است بهائمست نرسند حكمت الهي مقتضي آن باشد كه از صفات كامله
بشر كه آنرا ميدانند بوجود آن تمدح ميان ايشان جاري ميگردد
بر گزيده آن را بازاء معاني غامضه كه عقول بشر را بساحت جلال او
راه نيست استعمال فرمود و نكته ليس كمثله شيء ترياق وار عضال جهال
مركب ساخت و چندي از صفات بشريه كه در اثبات مثل آن توران
اوهام بجانب عقائد باطله حاصل ميشد مثل اثبات ولد و بكا و جزع منع
فرمود اگر نيك بشكافي جريان بر سطر علوم نوعيه ايشان غير مكتسبه
ايشان و تمييز صفاتيكه اثبات آن ميتوان كرد و دران خللي نميايد
از صفاتي كه نور آن اوهام باطله مينمايد امري دقيق است كه اذهان عامه
بان

بآن نتوانند رسید لاجرم این علم توقیفی آمد رخصت تکلم باآنچه خواسته اند داده شد
از آلاء الله و آیات قدرة او جل مجده آنرا اختیار فرمود که حضری و بدوی و عرب
و عجم یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانیه که مخصوص اولیا و علما باشد
در میان نیامد و از نعمتهای ارتفاقیه مخصوصه ملوک خبر نداد بلکه
ذکر آن می بایست کرد مثل خلق سموات و ارض است و انزال باران از آسمان
و جاری ساختن آن از ارض و بر آوردن انواع ثمار و حبوب و ازهار
بواسطه آب و الهام صناعات ضروریه و اقدار بر فعل آنهاست و در
مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت هجوم مصائب
و انکشاف آنها تقریر کرده اند که از امراض نفسانیه کثیرة الوقوع
است و از ایام الله یعنی وقائعی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام
مطیعین و تعذیب عصاة آنرا اختیار فرمود که بگوش ایشان رسیده
باشد یا اجمال ذکری از آن شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد
و ثمود که عرب آنرا اباً عن جد تلقی نموده بودند و مثل قصص حضرة ابراهیم
و انبیاء بنی اسرائیل که بسبب مخالطه یهود با عرب در قرون بسیار
بگوش اسماع ایشان رسیده بود نه قصص شاذه غیر مانوسه ایراد
نمود و نه اخبار مجازات فارس و هنود را ذکر نمود و از قصص مشهوره
جمل چند انتزاع فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید نه سرد تمام قصص
بجمیع خصوصیات آن کرد و حکمت در اینجا آنست که چون عوام قصه
نادره غایة ندرة بشنوند یا بعض ایشان استقصاء در ذکر خصوصیات

قصص کرده شود و بعد از آن قصص میل نماید و از تذکیر که غرض اصلی همان است
در باشند و این سخن بدان ماند که عارفی گفته است که از ان باز که قواعد تجوید
را که مردمان یاد گرفتند از خشوع در تلاوة باز ماندند و از ان باز که مفسران
در وجوه بعیده تفسیر سخن راندند علم تفسیر نادر بلکه معدوم شد لیکن از ان
قصص که در قرآن میاید قصه خلق آدم از ارض است و سجده کردن
فرشتگان و باز زدن شیطان و ملعون شدن او و سعی کردن او از آن
باز در اغوای بنی آدم است و قصه محاصه حضرة نوح و هود و صالح و ابراهیم
و لوط و شعیب با اقوام خود ها در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر
باز زدن آن اقوام و شبهات رکیکه آوردن ایشان و جواب دادن
حضرت انبیاء و عقوبة الهی آن اشقیا را و ظهور نصرة او تعالی رسیدن
انبیا و تابعان ایشان و قصص حضرة موسی با فرعون و فرعونیان و تابعان
بنی اسرائیل و مکابره این جماعه با حضرة ایشان و قیام ... ...
عقوبة آن اشقیا و ظهور نصرة او مرة بعد مرة نسبة این برگزیده جناب
اعلی و قصه خلافت داود و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و
ایوب و یونس و ظهور رحمة الهی بر ایشان و استجابة دعا و ذکریا و
قصص عجیبه حضرت عیسی و تولد ایشان بلا پدر و تکلم ایشان در مهد
و ظهور خوارق عادات از ایشان پس این قصص با طوار مختلفه
اجمالا و تفصیلا بحسب مقتضای ... مذکور شده و از ان قصص که در
یکجا یا دو جا فقط مذکور شد رفع حضرت ادریس است و مناظره
نمرود

حضرت ابراهیم با نمرود و دو رؤیه احیاء طیر و ذبح و قصه یوسف و قصه تولد حضرت
موسی و القاء ایشان در یم و قتل ایشان قبطی را و گریختن بمدین و تزویج
آنجا و دیدن نار بر شجره و سخن شنیدن از آن و قصه ذبح بقره و قصه ملاقات
حضرة موسی با خضر و قصه طالوت و جالوت و قصه بلقیس و قصه ذو القرنین
و قصه اصحاب کهف و قصه دو مرد که محاوره کردند با یکدیگر و قصه اصحاب
جنه و قصه رسل ثلثه حضرت عیسی و موسی که او را کفار شهید ساختند
و قصه اصحاب الفیل پس مقصود ازین قصص نه معرفت القصه انهاست
بلکه مقصود انتقال ذهن سامع است بوخامة شرک و معاصی و عقوبت
خدا تعالی بر آنها و همین شدن بغضب خدا تعالی و ظهور عنایت او در
باب مخلصین و از ذکر موت و ما بعد آن کیفیت موت انسان و بیچارگی
او در آن ساعت و عرض جنت و نار بعد از موت و ظهور ملائکه عذاب
بیان فرموده و اشراط قیامت از نزول حضرت عیسی و خروج دجال
و یاجوج و ماجوج و نفخه صعق و نفخه قیام و حشر و نشر و سوال و جواب
و میزان و یافتن نامهای اعمال بیمین و شمال و در آمدن مومنین بجنت
و در آمدن کفار بدوزخ و اختصام اهل نار تابعان و متبوعان با یکدیگر
و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص اهل ایمان برؤیة
خدا تعالی و تعداد انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و حمیم و غساق و
زقوم و انواع تنعم از حور و قصور و انهار و مطاعم هانیه و ملابس
ناعمه و زنان جمیله و صحبتهای دلکشای اهل جنت با یکدیگر پس اینها

... را بسور مختلفه باجمال وتفصیل بحسب اقتضای اسلوب آن سور متفرق
گردانیده شد وکلیه در مباحث احکام آنست که آنحضرة صلی الله علیه وسلم در
ملة حنیفیه مبعوث شده اند پس لازم آمد که شرائع آن ملة را باقی گذارند وهیچ
تغییری بامهات آن مسایل راه نیابد مگر تخصیص عموم وزیادة توقیتات و
تحدیدات ومانند آن وخدا تعالی خواست که بدست آنحضرة صلی الله علیه و
سلم عرب را پاک کند وبدست عرب سائر اقالیم را پس لازم آمد که ماده
شریعت آنحضرة بر رسوم وعادات عرب باشد چون مجموع شرائع ملة
حنیفیه ورسوم وعادات عرب را ملاحظه کنی وتشریع آنحضرة صلی الله علیه
وسلم که بمنزله اصلاح وتسویه آنست تامل نمائی هر حکمی را سببی دانسته باشی
وهر امر ونهی را مصلحتی فهم کرده باشی وتفصیل این سخن دراز است بالجمله
در عبادات از طهارت وصلوة وصوم وزکوة وحج وذکر فتوری عظیم راه
یافته بود از جهت تساهل در اقامت آن واختلاف مردم در آن بسبب
عدم موقت بودن اکثر آن ودخول تحریفات اهل جاهلیه در آن قرآن
عظیم این همه نسج را بر انداخت وهموار ومستوی نمود ودر تدبیر منزل
رسوم ضاره وتعدیها سرکشیها بسیار راه یافته بود واحکام سیاسیه
مدنیه نیز مختل شده بود قرآن عظیم ضبط اصول آن وتحدید وتوقیت آن
فرمود ازین باب انواع کبائر وبسیاری از صغائر مذکور شد ومسائل
صلوات بطریق اجمالی مذکور کرده شد ولفظ اقامت صلوة گفته آمد که آنحضرة
صلی الله علیه وسلم اذان وبنای مساجد وجماعت واوقات همه تفصیل

آن

آن کردند و مسایل زکوة باختصار فرموده شد آنحضرت صلعم تفصیل آن فرمودند
و صوم در سوره بقره و حج در سوره حج نیز ذکر کرده شد و جهاد در سوره
بقره و انفال و جاهای متفرق و حدود در مائده و نور و میراث در نساء
و نکاح و طلاق در سوره بقره و طلاق و غیر آن چون ازین قسم که فائده آن
عام است جمیع امت را گذشت قسمی دیگر هست که سوالها را پیش آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان
بذل انفس یا اموال نمودند و منافقان خویشتن داری و امساک ورزیدند
پس خدا تعالی مدح مومنان و نکوهش و تهدید منافقان فرمود یا
حادثه واقع شد از قبیل نصرت اعدا و کشف ضرر ایشان خدا تعالی
منت بر مسلمانان نهاد و آن نعمتهای را بیاد ایشان داد یا حالتی
پیش آمد که در آنجا تنبیهی و زجری یا تعریضی و ایمائی یا امری و نهی ذکر
می شود خدا تعالی در آن باب نازل ساخت آنچه ازین قبیل است لابد ذکر
آن قصص بطریق اجمال مقری را می باید کرد تعریضات بقصه بدر در انفال
و احد در آل عمران و خندق در احزاب و حدیبیه در فتح و بنی نضیر در
حشر کرده شده است و حث بر فتح مکه و غزوه تبوک در براءة و اشارة
بحجة الوداع در مائده و اشارة بقصه نکاح زینب در احزاب و تحریم
سریه در سوره تحریم و قصه افک در سوره نور و استماع جن تلاوة آنحضرت
صلی الله علیه و سلم را در سوره جن و احقاف و مسجد ضرار در براءة و
بقصه اسرائیل او بنی اسرائیل یاد کرده آمد و این قسم نیز بحقیقه از

تذکیر بایام الله است لیکن چون نقل تعریضات او موقوف بر سماع قصه است
از سائر اقسام ممتاز کرده شد باب دوم در بیان وجوه خفای معانی
نظم قرآن بنسبت باذهان اهل زمان و ازاله آن خفا بواضح بیان باید دانست
که قرآن بلغت عرب راستا راست بغیر تفاوت نازل شد و ایشان بسلیقه
که داشتند فهم معنی منطوق آن میکردند کما قال والکتاب المبین وقال
قرآنا عربیا لعلکم تعقلون وقال احکمت آیاته ثم فصلت و مرضی شارع
عدم خوض بود در تاویل متشابه قرآن و تصویر حقایق صفات الهیة
و تسمیه مبهم و استقصار قصص و مانند آن و لهذا آنحضرة صلی الله علیه
وسلم کم سوال میکردند و ازین باب اندک چیزی مرفوع شد اما چون
آن طبقه درگذشت و عجم مداخلت کردند و آن لغت اول متروک گشت در
بعضی مواضع صعوبت فهم مراد حاصل شد و احتیاج به تفتیش لغت و نحو
افتاد و سوال و جواب در میان آمد و دست تفسیر مصنف شد پس لازم
آمد که اجمالا مواضع صعوبت را یاد کنیم و امثله آنرا بیان نمایم تا عند الخوض
بزیاده بیان حاجت نیفتد و بمبالغه در کشف آن مواضع اضطرار نشود
پس عدم وصول مراد لفظ گاهی بسبب استعمال لفظ غریب است و
علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه و تابعین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب
ندانستن منسوخ از ناسخ و گاهی بسبب حذف مضاف یا موصوف
یا غیر آن و گاهی بابدال چیزی بجای چیزی یا ابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی
بجای اسمی و فعل گاهی فعلی یا جمع بجای مفرد و یا بعکس یا اسلوب
بغیر

غیبت بگاهی بخطاب و گاهی بتقدیم ما حقه التاخیر و بالعکس و گاهی بسبب
انتشار ضمیر و تعدد مراد از لفظ و گاهی بسبب تکرار و اطناب و گاهی بسبب
اختصار و ایجاز و گاهی بسبب استعمال کنایه و تعریض و متشابه و مجاز عقلی
یاران سعادتمند را باید در مبدا کلام بتحقیق این امور و بعض امثله آن
مطلع شوند و در موضع تفصیل باشارتی و رمزی اکتفا نمایند فصل اول
در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب آن است که از ترجمان القران
عبد الله بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری در صحیح
خود غالباً بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد ازان طریق ضحاک عن
ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق
و این هر سه طریق را سیوطی در اتقان ذکر کرده است بعد ازان شرح
غریبی که بخاری از ائمه تفسیر نقل کرده است بعد ازان شرح غریبی که
سایر مفسرین از صحابه و تابعین و تبع تابعین روایت کرده اند مرا
مناسب مینماید که در باب پنجم از این رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن
با مشاهیر نزول جمع کنم و آنرا رساله مستقله سازم تا اگر کسی خواهد داخل
این رساله سازد و اگر خواهد جداگانه یاد گیرد و للناس فیما یعشقون
مذاهب در اینجا میباید دانست که صحابه و تابعین گاهی تفسیر میکردند لفظ
را بلازم معنی او و گاهی متاخران تعقب میکنند آن تفسیر قدیم را از
جهت تتبع لغت و تفحص موارد استعمال و غرض درین رساله تنزیل آن
تفسیر است بسلف است بعینها و تنقیح و نقد آنرا موضعی است غیر این

ع مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فصل از مواضع صعبه در فن
تفسیر که مباحث آن بسیار است و اختلاف در اینجا بسیار معرفت ناسخ
و منسوخ است و اقوی وجوه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین
است درین باب آنچه از استقراء کلام صحابه و تابعین معلوم میشود آنست
که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازاء معنی لغوی نسخ نزدیک ایشان
ازالهٔ بعض اوصاف آیتی است بآیتی دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد
یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص
عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقیس بر آن است ظاهرا
یا ازالهٔ عادهٔ جاهلیته یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باب
واسع است و عقل را در آنجا جولانی است و اختلاف را گنجایش ولهذا عدد
آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند و اگر نیک بنگری غیر محصور است اما آنچه
باصطلاح متاخرین منسوخ است عددی قلیل بیش نیست لاسیما بحسب
توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان
بعد از آنکه از علماء بعض آنچه مذکور شد به بسط لائق تقریر نموده آنچه
برای متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن العربی محرر کرده قریب
بیست آیت شمرده فقیر را در اکثر آن بیست نظر است ملفوظ و کلامه مع التعقب
من البقرة قوله تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الآیة منسوخة قیل
بآیة المواریث وقیل بحدیث لا وصیة لوارث وقیل بالاجماع حکاه ابن
العربی: قلت بل منسوخة بآیة یوصیکم الله فی اولادکم وحدیث الا لا وصیة
مبین

بعين النسخ قوله تعالى وعلى الذين يطيقونه فدية قيل منسوخة بقوله
فمن شهد منكم الشهر فليصمه وقيل محكمة ولا مقدر قلت عندي وجه
آخر وهو ان المعنى وعلى الذين يطيقون الطعام فدية هي طعام مسكين
فاضمر قبل الذكر لانه متقدم رتبة وذكر الضمير لان المراد من الفدية
هو الطعام واهم ا ومنه صدقة الفطر عقب الله تعالى الامر بالصيام في
هذه الآية بصدقة الفطر كما عقب الآية الثانية بتكبيرات العيد قوله تعالى
احل لكم ليلة الصيام الرفث ناسخة لقوله كما كتب على الذين من قبلكم
لان مقتضاها موافقتهم فيما كان عليهم من تحريم الاكل والوطئ بعد النوم
ذكره ابن العربي وحكى قولا آخر انه نسخ لما كان بالسنة قلت معنى كما
كتب التشبيه في نفس الوجوب فلا نسخ انما هو تغيير لما كان عندهم قبل
الشرع ولم يجد دليلا اي ان النبي صلى الله عليه وسلم شرع لهم ذلك و
لو سلم فانما كان ذلك بالسنة قوله تعالى يسئلونك عن الشهر الحرام
الآية منسوخة بقوله وقاتلوا المشركين كافة الآية اخرجه ابن جرير عن
عطاء بن ميسرة قلت هذه الآية لا تدل على تحريم القتال بل تدل على
تجويزه وهي من قبيل تسليم العامة واظهار المانع فالمعنى ان القتال
في الشهر الحرام كبير شديد ولكن الفتنة اشد منه مع زيادة في مقابلتها
وهذا التوجيه ظاهر من سياقها كما لا يخفى قوله تعالى والذين يتوفون
الى قوله متاعا الى الحول منسوخة بآية اربعة اشهر وعشرا والوصية
منسوخة بالميراث والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند آخرين

بحديث ولا سكنى قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور المفسرين ويمكن ان يقال
يستحب او يجوز للميت الوصية ولا يجب على المراة ان تسكن في وصيته و
عليه ابن عباس ويؤيد التوسية ظاهر من الآية قوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم
او تخفوه يحاسبكم به الله منسوخة بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت
هو من باب تخصيص العام بينت الاية المتاخرة ان المراد ما في انفسكم من الاخلاص
والنفاق لا من احاديث النفس التي لا اختيار فيها فان التكليف لا
يكون الا فيما هو في وسع الانسان ومن آل عمران اتقوا الله حق تقاته
قيل انه منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس
فيها اية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه الاية قلت حق تقاته في الشرك
والكفر وما يرجع الى الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الوضوء
يتيمم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا وهذا الوجه ظاهر من سياق الاية
وهو قوله ولا تموتن الا وانتم مسلمون ومن النساء والذين عقدت
ايمانكم فآتوهم نصيبهم منسوخة بقوله واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض قلت
ظاهر الاية ان الميراث للموالي والبر والصلة لمولى الموالاة فلا نسخ
قوله تعالى واذا حضر القسمة الاية وقيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون
الناس في العمل بها قلت قال ابن عباس هي محكمة والامر للاستحباب
وهذا اظهر قوله تعالى واللاتي يأتين الفاحشة الاية منسوخة باية النور
قلت لا نسخ في ذلك بل هو ممتد الى الغاية بين النبي صلى الله عليه وسلم
ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ ومن المائدة ولا الشهر الحرام

سورة آل عمران

سورة النساء

سورة المائدة

منسوخة

منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نجد في القرآن ناسخاً له ولا في السنة
الصحيحة ولكن المعنى ان القتال محرم يكون في الشهر الحرام اشد
تغليظاً كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في خطبته دماؤكم واموالكم حرام
عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا قوله تعالى فان جاؤك
فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت
معناه ان اخترت الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم فالحاصل
انه لنا ان نترك اهل الذمة ان يرفعوا القصة الى زعمائهم فيحكموا بما
عندهم ولنا ان نحكم بما انزل الله علينا قوله تعالى او آخران من غيركم منسوخ
بقوله واشهدوا ذوي عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند
غيره او آخران من غير اقاربكم فيكونون من سائر المسلمين ومن الانفال
ان يكن منكم عشرون صابرون الآية منسوخة بالآية بعدها قلت هي
كما قال منسوخة قوله تعالى انفروا خفافا وثقالا منسوخة بآيات العذر
هو قوله ليس على الاعمى حرج الآية وقوله ليس على الضعفاء الآيتين
قلت خفافا اي مع اقل ما يبلغ به اليها من مركوب وعبد الخدمة ونفقة
يقنع بها وثقالا مع الخدم الكثير والمراكب الكثيرة فلا نسخ او نقول ليس
النسخ متعينا ومن سورة النور الزاني لا ينكح الا زانية الآية منسوخة
بقوله وانكحوا الايامى منكم قلت احمد بظاهر الآية [illegible] لقوله ومعناها
عند غيره ان مرتكب الكبيرة ليس بكفو الا الزانية او لا نسيب اختيار
الزانية وقوله تعالى وحرم ذلك اشارة الى الزنا والشرك فلا نسخ

سورة الانفال

سورة النور

وان قوله انكحوا الايامى عام لا نسخ [illegible] قوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكت ايمانكم
الاية قال منسوخة وقال لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت ذهب
ابن عباس الى انها ليست بمنسوخة وهذا وجه وجيه اولى بالاعتماد ومن الاحزاب
لا يحل لك النساء من بعد الاية منسوخة بقوله انا احللنا لك ازواجك
اللاتي الاية قلت يحتمل ان يكون الناسخ مقدما في التلاوة وهو الاظهر
عندي ومن المجادلة اذا ناجيتم الرسول فقدموا الاية منسوخة بالاية
بعدها قلت هو كما قال ومن الممتحنة فاتوا الذين ذهبت ازواجهم
مثل ما انفقوا قال منسوخ باية السيف وقيل باية الغنيمة وقيل
محكم قلت الاظهر محكم ولكن الحكم في المهادنة وعند قوة الكفار ومن المزمل
قم الليل الا قليلا منسوخ باخر السورة ثم نسخ الاخر بالصلوات الخمس
قلت دعوى النسخ بالصلوات الخمس غير متجهة بل الحق ان اول السورة
تاكيد الندب الى قيام الليل واخرها نسخ التاكيد الى مجرد الندب
قال السيوطي موافقا لابن العربي فهذه احدى وعشرون اية منسوخة
على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها والاصح في اية الاستيذان
والقسمة الاحكام عدم النسخ فصارت تسعة عشر قلت
وعلى ما حررنا لا يتعين النسخ الا في خمس ايات فصل و بكر از مواضع
صعبه معرفة اسباب نزول است و وجه صعوبت دران باب اختلاف
متقدمين و متاخرين است انچه از استقراء كلام صحابه و تابعين معلوم
مي شود انست كه نزلت في كذا نه براي قصه كه در زمان انحضرت

سورة الاحزاب

سورة المجادلة

سورة الممتحنة

سورة المزمل

صلى

صلی الله علیه وسلم بود و سبب نزول آیت گشته استعمال کنند بلکه گاهی بعضی از ما
صدق علیه آیت را که در زمن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده یا بعد
از آنحضرت ذکر کنند و گویند نزلت فی کذا و درینجا انطباق جمیع قیود لازم
نیست بلکه اصل حکم می باید که متعلق باشد بس بس و گاهی سوالی که بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایراد کرده باشند یا حادثه که در آن ایام بنیک
فرجام متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم آنرا از آیت استنباط
کرده باشند و آن آیت را در آن باب تلاوة نموده باشند تقریر نمایند
و گویند نزلت فی کذا و گاهی درین صورتها گویند فانزل الله تعالی قوله کذا
یا فنزلت گویند و گویا این اشاره بآن است که استنباط آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از آن آیت و القای آن آیت در آن ساعت بخاطر مبارک
آنحضرت نیز نوعی از وحی و نفث فی الروع است بنابرین بهتر میتوان
گفت ما نزلت و اگر کسی درینجا تکرار نزول تعبیر کند نیز میتواند شد و
محدثین در ذیل آیات قرآن چیزهای بسیار تقریر میکنند که در حقیقت از
قسم سبب نزول نباشد مثل استشهاد صحابه در مناظرات خود
بآیتی یا تمثیل ایشان بآیتی یا تلاوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیتی
را برای استشهاد کلام خود یا روایة حدیثی که موافق آیت باشد
در اصل غرض یا تعیین موضع نزول یا تعیین اسماء مذکورین بطریق
ابهام یا طریق تلفظ بکلمه از قرآن یا فضل سور و آیات قرآن یا صورت
امتثال آنحضرت بامری از اوامر قرآن و مانند آن و اینهمه در حقیقت

از اسباب نزول آیات و لهذا معرفت احاطه با اسباب نزول بر مفسر ضرور است

و در اینجا دو وجه است یکی قصه‌ها که آیات تعریض میکند بسبب آن و فهم ایماء این آیات

بی معرفت آن قصص میسر نشود دوم دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از

وجوه صرف از ظاهر مینماید پس فهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر نشود

و در اینجا می باید دانست قصص انبیاء سابقین در حدیث کم مذکور شده اند

این قصص طویله که مفسرین تصدیع روایت آن می کشند همه منقول

از علمای اهل کتاب است الا ما شاء الله تعالی و در صحیح بخاری آمده مرفوعاً

لا تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوهم و نیز باید دانست که صحابه و تابعین

در بیان مذاهب مشرکین و یهود و عادات و خیالات ایشان قصص

جزئیه ذکر میکردند تا آن عقائد و آن عادات روشن شود و میگفتند

نزلت الآیة فی کذا و اراده ایشان آن بود که از این قبیل نازل شده

این باشد مانند این یا نزدیک این و بخاطر ایشان صورت به مقصد

خصوص آن صورت میکردند بلکه بنا بر آنکه تنویر صالح است آن

را و لهذا بسیار است که اقوال ایشان مختلف شود و

یکی بجانبی کشند و فی الحقیقت مطلب یکی باشد و درداء با همین نکته

اشارت فرموده است آنجا که گفته کسی فقیه نمیشود تا آنکه یک آیه

را بر محامل متوارده نشمرد و هذا الاسلوب بسیار است که در قرآن عظیم

دو صورت مبین شود یکی صورت سعید و در آنجا بعض اوصاف

سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی و در آنجا بعض اوصاف

اده

[illegible] از ان بیان احکام آن و معاف و اقبال باشد
و تعریض نیز معین چنانکه ظاهر شود و یکفینا الان ان ابتدا به احسانا الیه
گر ما بعد از ان دو صورت ذکر شود صورت سعید و صورت شقی و مانند ان
و ما آیه و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین و قیل الذین
اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا و تبرجین طور حمل یا [illegible] و آیه ضرب الله
مثلا قریة کانت امنة مطمئنة و آیه هو الذی خلقکم من نفس واحدة
و خلق منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها الایة و قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون و لا تطع کل حلاف مهین و در تصور [illegible]
لازم نیست که خصوصیات بعینها در شخصی یافته شود چنانکه در آیه قتل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة لازم [illegible]
صفه یافته شود مقصود تصویر زیادت بصر [illegible] اگر صورت موافق
آن در اکثر خصوصیات با کل آن یافته شود از قبیل لزوم ما لم یلتزم خواهد
بود و گاهی شبهه ظاهر الورود را دفع کرده شود [illegible] افهم
را جواب گفته آید بقصد ایضاح کلام سابق نه آنکه کسی [illegible]
سوال کرده باشد و شبهه بهم رسانیده بود [illegible] در
تقریر آن مقام سوالی فرض کنند و مطلب را در صورت جواب سوال
تقریر نمایند و اگر بنظر تحقیق تفحص نمایم آن همه یک کلام است منسق
[illegible] بعضی بعد بعضی گنجایش ندارد یک جمله است منتظم تنک شود در
[illegible] قاعده [illegible] باشد و گاهی محاسبه ذکر تقدم و تاخر کنند و مراد ایشان تقدم

و تا قرینه نباشد چنانکه ابن عمر در آیه والذین
گفته است هذا قبل ان تنزل الزکوة فلما انزلت جعلها الله طهرا للاموال
معلوم است که سره مراد او از این آیه مامور است و این آیه در تقاضا عینت قصص
مباشرت است و فرضیت زکوة پیش از این سال بود لیکن مراد این تقدیم
اجمالی است زیرا که قصص بالجمله آنچه شرح آن بسیار است از این انواع دو نوع
میباشد یکی قصص عمومات و غیر آن که در آیات ایما بخصوصیات آن
قصص واقع میشود و تا آن قصص بدانند تفهیم حقیقت آن تیسیر نمیگیرد
نمیشود بعض فهمید و سبب نشد و در بعض مواضع کلمه موقوف بر معرفت حال
نزول داشته است و این مبحث اخیر بحقیقت فنی است از فنون توجیه و
معنی توجیه بیان وجه کلام است و حاصل این کلمه آنست که گاهی در آیت
سئوالی ظاهر یا اشکالی آید یا استبعاد آن صورت که مدلول آیه است یا مناقض
دو آیت باهم یا تصادم ما صدق آیت بر ذهن مبتدی مشکل میشود یا
فائده قیدی از قیود آیه نمی شناسد چون مفسر حل این اشکال نماید آن حل
را توجیه نامند چنانکه در آیت یا اخت هارون سوال کردند که میان
حضرت مریم و حضرت عیسی مدت بسیار بود پس هارون چگونه
برادر مریم شد گویا سائل در خاطر مضمر کرده بود که هارون همان هارون
برادر حضرت موسی است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جواب
دادند که بنی اسرائیل تسمیه میکردند باسمای صالحین که پیشتر از ایشان
گذشته بودند چنانکه سوال کردند که آدمی روز محشر بر روی چگونه

بست ... الزانی علی رجلیه ... دران ... علی

وجه ... از ابن عباس سوال کردند در یک آیت آمده است ...

و در آیت دیگر و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون آمده وجه تطبیق چه باشد ایشان

گفتند عدم تساؤل در روز حشر و تساؤل بعد دخول در جنت ... از ...

عایشه سوال کردند که سعی بین الصفا والمروة اگر واجب است چرا لا جناح گفته

شد ایشان جواب دادند که قومی از ان تجنب میکردند بنابر ان

لا جناح گفته شد و حضرت عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... پرسیدند

که قید ان خفتم چه معنی دارد فرمودند صدقة تصدق الله بها علیکم ...

در صدقه مضایقه نمیکند ... خدا تعالی این قید مروی مضایقه ... ذکر ...

است قید اتفاقی است ...

و معنی وما را مناسب می باید که در باب حجم آنچه بخاری و ترمذی و حاکم در

تفسیرهای خود از اسباب نزول و توجیه مشکل ذکر کرده اند بسند

درست از صحابه با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق ... تقسیم

اختصار نقل کنیم زیرا که ... فایده کلی ... این قدر ...

چنانکه شرح غریب ... این قدری که ذکر کردیم ضرور ... بلکه ...

شود که اگر اسباب نزول در فهم معانی آیات دخل ندارد اللهم الا

بعض از قصص مذکور ... میشود و در تفاسیر ثلثه که اصح تفاسیر

نزدیک محدثین و اکثر محمد بن اسحاق و واقدی و کلبی درین باب

افراط کرده اند و زیر هر آیتی قصه آورده اند نزدیک محمد بن اکثر ان

... است ودر ... تا دان ... ...
است بر حفظ آن ... كتاب الله را ... واشتن ... خود را
... التوفيق الا بالله عليه توكلت وهو رب
العرش العظيم فصل در ... بعض اجزاء
كلام ... ابدال جزى از جزى وتقديم ما حقه التاخير و
... استعمال متشابهات ونقيضات وكنايات خصوص ...
... بصورت محسوسه كه لازم آن ... باشد ... عادة واستعارة
... غيرها بس بطريق اختصار بعض امثله ... اشياء مطلع
... بصيرت حاصل شود اما حذف بس چند قسم است حذف مضاف
وموصوف ... متعلق وغير آن ... البر من آمن اى ... من آمن وآتينا
ثمود الناقة مبصرة اى آية مبصرة لذاتها مبصرة ... واشربوا في
قلوبهم العجل اى حب العجل اقتلت نفسا بغير نفس اى بغير قتل النفس او
فساد اى بغير فساد ومن ... السموات والارض اى من في السموات
ومن في الارض لا ... احد اهو في السموات والارض ضعف
الحيوة ... اى ضعف عذاب الحيوة ضعف عذاب الممات
واسئل القرية اى اهل القرية بدلوا نعمت الله كفرا اى فعلوا مكان
شكر نعمة الله كفرا يهدي للتي اى ... اقوم بالتي هي
اى بالخصلة التي هي احسن وسبقت لهم منا الحسنى اى الكلمة
والعدة الحسنى على ملك سليمان وعلي عهد ملك سليمان اى على السنة ...

بسلك [illegible] نقرا اي انزلنا القران وان لم يستعملوا الذكر
حتى توارت بالحجاب اي توارت الشمس وما تقيا اي [illegible] الاصنام وعبد
الطاغوت فيه قرا بالنصب اي جعل منهم من عبد الطاغوت [illegible]
[illegible] اي جوال السماء [illegible] اختار موسى قومه الا ان عادا كفروا ربهم اي
[illegible] والنعمة ربهم او كفروا بربهم [illegible] انما فسقوا [illegible] ومعناه
لا نزال ما تعبدهم الالهة توبوا الى الله [illegible] ياتينكم ما [illegible]
الذين اتخذوا العجل اي اتخذوا عجلا الها تاتوننا عن اليمين [illegible]
الشمال فظلتم تفكهون انا لمغرمون ان تقولوا انا لمغرمون [illegible]
منكم ملائكة اي بدلا منكم كما اخرجك ربك اي امض بايد دانست كه حذف
خبر آن باشد از شرط يا معمول فعل يا مبتدا از جمله وماننده آن [illegible] كه ما
دلالت ميكند حذف آن در قرآن مطرد است يوسف [illegible] بعد [illegible] اجمعين
اي يوسف [illegible] اتيكم بهذا الحق من ربك اي هذا الحق من ربك لا يستوي
منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك [illegible] درجة من الذين انفقوا
من بعد وقاتلوا اي لا يستوي من انفق من بعد الفتح [illegible] لتاخير
لدلالته قوله اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد واذا قيل لهم
اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم لعلكم ترحمون وما تاتيهم من آية من آيات
ربهم الا كانوا عنها معرضين اي اذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم
اعرضوا [illegible] بايد دانست كه اصل در [illegible] واذ قال ربك للملائكة واذ
قال موسى آنست كه از ظرف فعلي باشد لكن اين را نقل كردند بمعني

تبدیل و تخفیف پس انسداد است که گویا موافق ...

بغیر ترکیب ... جار و مجرور متعلق ... در خبر اعراب بلکه مقصود ... از آنها اثبات ... و بیت ان

... ضمیر ... حادثه ... فی بر ضمیر او مستتر ... پس

تحقیق آن است که در امثال این مواضع تقدیر عامل او ضرور نیست

اسم و خبر ... و ... حذف جای از سر آن مقصد ... در کلام عرب مشهور

... باشد ... آن و خبر ... است که ... مثل ولو تری

اذ الظالمون فی غمرات الموت ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب

... آن است که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده

اند ... پس حاجت تفتیش محذوف نمانده است والله اعلم و اما

ابدال ... کثیر الفنون ... باشد که فعلی ... ذکر نماید

برای اغراض ... که استقصا در ذکر آن اغراض ... این کتاب

نیست ابدا الذی یذکره المتکلم ای یبتدئ المتکلم اصل کلام ... بود که ... الذی

... لکن ذکر ... کرده ... و آن را ابدال کرده ... از این

قبیل است آنچه در عرف میگویند بدشمنان ... شده

است مراد ... را فقدان عارض شده ... میگویند بندگان

حضرت اینجا تشریف آورده اند یا بندگان جناب عالی این مقدمه

را میدانند و مراد آنست که جناب عالی آمده است و جناب عالی میداند ...

لا یصحبون ای منا لا ینصرون ... نصرة بدون اجتماع و صحبت ...

... و یصحبون بدل آن آورند ثقلت فی السموات والارض

اي غضب ... طائعين ... على اهل السموات والارض طائعين

لكم عن ... منه لفا اي ... فالكم من شيء من طيبه من نفسه ... بجاي

اسمي بجاي اسمي فظلت اعناقهم لها خاضعين اي خاضعة فكانه امن

ماشين اي من ... صديق اي من ناصرنا لكم

الصعقة حاجزين اي من حاجز ... الانسان لفي خسر اي افراد

بني ادم افراد اللفظ لانه اسم جنس ... الناس

اي ... المعنى بانه ادم ... افراد اللفظ لانه اسم

الانسان يعني افراد الناس كذبت قوم نوح المرسلين اي نوحا

وحده انا فتحنا لك ... انا لقادرون اي الى لقادر ... لكن ... سلط

رسالة محمد صلى الله عليه وسلم الذين قال لهم الناس ... وقد انشفع

وحده فاذاقها ... لباس الجوع اي طعم الجوع ابدل الطعم باللباس

ايذانا بان ... من العجول ... الذبول يعم البدن ويشمله كاللباس

صبغة الله اي ... ابدل بالصبغة ايذانا بانه كالصبغ يتلون

به النفس ... يحول النصارى في المعمودية وطور سينين اي

طور سيناء سلام على ال ياسين اي الياس ... ياسمان

الازدواج ... بجاي حرفي ديگر آيند فلما تجلى ربه للجبل كما تجلى

في ثمرة الاولى على الشجرة ... لها ... القوف اي ... القوف لا

... لا يخاف لدي المرسلون الا من ظلم ... لكن من ظلم استيناف

لاصلبنكم في جذوع النخل اي على جذوع النخل ام لهم سلم يستمعون

فيه اي يسمعون عليه الى السماء منه فطريقه [illegible] احد تاعزه

بالاثم [illegible] حملته العزة على الاثم فاسال به خبيرا [illegible] فاسال عنه ولا تاكلوا اموالهم

الى اموالكم اي مع اموالكم [illegible] الى المرافق اي مع المرافق كبرت كبرت بها عباد الله

اي [illegible] منها وما قدروا الله حق [illegible] انزل الله على بشر من شيء

اي ان قالوا او [illegible] بجاي جمله [illegible] ملائكه جمله دلالت ميكند [illegible]

[illegible] آن بس پیدا کرده می شود با آن جمله و

[illegible] فاخوانكم اي ان تخالطوهم لا بأس ذلك لانهم اخوانكم و

[illegible] ان تخالطاخا المثوبة عند الله اي الاجر والثواب ومثوبته

من عند [illegible] خير ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل اي ان يسرق فلا عجب

لانه سرق [illegible] اخ له من قبل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله

اي من كان عدوا لجبريل فان الله عدو له فانه نزله على قلبك باذنه فعدوه

يستحق ان يعاديه الله تعالى عدو له بدلنا الاية [illegible] ابدل منه فانه

نزله على قلبك وگاهی اصل کلام منقطع [illegible] در کلام [illegible]

[illegible] تصرف کنند ومعنی [illegible] وقیل یا رب [illegible]

ربت قيل له يا [illegible] فابدل بقيله لانه اخصر في اللفظ حق اليقين اي حق

اليقين اضيف لتكون اليسر في اللفظ وگاهی بسبب طبع کلام تذکیر

ضمیر بتانیث آن یا افراد آن عکس از سنن طبیعی برآرند و تذکیر

مونث کنند ومونث تذکیر سازند [illegible] مفرد را جمع نمایند بسبب میل [illegible]

فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربي هذا اكبر القوم الظالمين مثلهم كمثل

الذي

الذي استوقد نارا فلما ... [illegible] ذهب الله بنورهم وگاهی بجای تثنیه
مفرد ذکر کنند ... ان اعتد ... وارسوله من فضل ان کد ... علی بینة من ربی
وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم والاصل فعمیتا فافرد لانهما کشیء واحد
... الله ورسوله اعلم وگاهی مقتضا و ... کلام آنست که جزا را ... ...
جزا ... رند و شرط در صورت ... وجواب قسم ... ... جواب قسم
پس در کلام تصرف کنند و آن جزا جمله ... مستقله ... ... الکتاب
بمعنی وافامت جسری ... که دالتی وارد ... بوجه ... ...
عاشت عرفی گوالنا ... فطا ... ذات بحرت سبحان فالتفات
... مستقیما لمدبرات امرا یوم ترجف الراجفة المعنی المعنی ... تبعثر
حق بدلیل ... یوم ترجف والسماء ذات البروج والیوم الموعود وشاهد
ومشهود قتل ا ... ب الاخدود المعنی المجازات علی الاعمال حق
اذا السماء ... ... واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت
ما فیها وتخلت واذنت لربها وحقت یا ایها الانسان المعنی الحساب
والجزاء کائن وگاهی قلت در اسلوب کلام کنند که اسلوب کلام مقتضی
خطاب باشد ... رند حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح
طیبة وگاهی انشا را بجای اخبار گیرند واخبار را بجای انشا فانشوا فی
... ای ... ان کنتم مومنین ای ایمانکم یقتضی هذا من اجل ذلک
کتبنا علی بنی اسرائیل المعنی علی ... ابن آدم کتبنا او علی مثل حال
ابن آدم فابدل منه من اجل ذلک لان القیاس لا یوجد الا

بلا حظ العلة فكان القياس [illegible] راجع [illegible] و در وصل بمعنی

[illegible] م از روی [illegible] واینجا نقل کرده [illegible] باشد [illegible] تمام کلام

آنند چنانکه در حرف کو تنبیه [illegible] در [illegible] یا مثنوی و تقدیم و تاخیر صوتیه

و امر [illegible] میرسانند چنانکه در [illegible] معهود [illegible] نبینه شانها سلبت [illegible]

بلا جرم اثبت [illegible] تعلق به بعید [illegible] معنویه می آرد و آنچه از این قبیل

[illegible] و طا [illegible] جمعین الا [illegible] الا الاستثناء علی ار [illegible]

[illegible] یوم بالدین متصل بقوله لقد خلقنا الانسان فی احسن

تقویم یدعو لمن ضره اقرب من نفعه ای یدعو من ضره [illegible] بالعصیة او

[illegible] الغیر [illegible] العصیة [illegible] واسمعوا [illegible] ای [illegible] حکم

ولولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما و اجل مسمی ای ولولا کلمة

سبقت واجل مسمی لکان لزاما ان تفعلوه [illegible] متصل بقوله

فعلیکم النصر الا قول ابراهیم متصلا بقوله کانت [illegible] اسوة حسنة

فی ابراهیم یسئلونک [illegible] کانک حفی عنها ای یسئلونک عنها کانک حفی

و در [illegible] از سخن جمعی نیز اقسام است گاهی بصفت باشد ولا طائر

یطیر بجناحیه خلق الانسان هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه

الخیر منوعا و گاهی بابدال الذین استضعفوا لمن آمن منهم و گاهی بعطف

تفسیری حتی اذا بلغ اشده بلغ اربعین سنة و گاهی بتکرار [illegible]

الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن فلما جاء

هم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا من قبل یستفتحون

علی

علی الذین کفروا ولها ما [illegible] ... وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية
ضعافا خافوا عليهم فليتقوا الله ... يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس
والحج اي هي مواقيت للناس باعتبار ان الشرع علق التوقيت بها
والحج باعتبار ان استدلّ بها لعمل الحج واو قيل هي مواقيت ...
... كان ولكن اطيب الله ... ام القرى ومن حولها ... يوم الجمع
... الجبال تحسبها جامدة اي ترى الجبال ... [illegible]
الرؤية بمعنى العلم والمراد ... تحسبها كاني ...
فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم
بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم
البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق
باذنه والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم اذخل وما اختلف
فيه الا الذين ... في تضاعيف الكلام المنتظم بعضه ببعض بيانا
بعضهم اختلفوا وابتدا لبيان المراد من الاختلاف منهما هو الاختلاف
الواقع في امة الدعوة بعد نزول الكتاب بانكار من بعض وكفر بعض
وگاهی میان فاعل یا مفعول حرف جر زیاده کنند وآن بواسطه حرف
جر مفعول فعل بسازند بسبب توکید وصلت یوم یحمی علیها ای یحمی هی وقفینا
علی آثارهم بعیسی ابن مریم ای قفیناهم بعیسی ابن مریم و در این مقام نکته باید دانست
که واو در مواضع بسیار برای تاکید وصلت باشد نه برای عطف اذا
وقعت الواقعة وکنتم ازواجا ثلثة وفتحت ابوابها ولیمحص الله وهمچنین

فاید زاید باشد قسطلانی در شرح [illegible] المعتمر اذا طاف طواف

العمرة ثم خرج [illegible] من طواف الوداع گفته [illegible] در توسط انها بین الصفة

والموصوف لتاکید تعلق [illegible] بالموصوف نحو اذ یقول المنافقون والذین فی

قلوبهم مرض فقال [illegible] [illegible] جائت [illegible]

زیدا قال الزمخشری [illegible] قوله تعالی وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم

جملة [illegible] قریة [illegible] ان لا [illegible] الواو بینهما کما فی قوله تعالی

وما [illegible] من قریة الا لها منذرون و [illegible] توسطت لتاکید لصوق الصفة

بالموصوف لا یقال فی الحال جاءنی زید وعلیه ثوب [illegible] و گاهی بسبب

[illegible] ضمیر اراده دو معنی از یک کلمه صعوبت فهم مراد [illegible] ثم یصدهم

عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون [illegible] ان الشیاطین لیصدون الناس

عن السبیل و یحسب الناس انهم مهتدون [illegible] موضع [illegible]

به الشیطان در الموضع الاخر [illegible] یسئلونک [illegible] قوله قل ما

انفقتم من [illegible] یسئلونک [illegible] ینفقون قل العفو [illegible] ای

ینفقون وای نوع من الانفاق ینفقون و هو [illegible] السوال عن

المصرف لان الانفاق یصیر باعتبار المصارف انواعا و الثانی معناه

ای مال ینفقون و ازین قبیل است آمدن لفظ جعل [illegible] آن را

معانی شتی گاهی بمعنی خلق جعل الظلمات والنور گاهی بمعنی اعتقد

جعلوا لله مما ذرأ [illegible] بجای فاعل آید و بجای مفعول به و بجای مفعول

مطلق و غیر آن ام خلقوا من غیر شیء ای من غیر خالق فلان [illegible] عن

شی

شئ ای عود شئ لا توقفه من مدنی و از امر و نبار خطب کاهی عجز
عنه اراده کنند گویا رعظیم [illegible] قصه عجیبه و بمحض خر و اشد و انچه
آید در هر محل مختلف شود و ازین قبیل انتشار و روایات ایست که مقام اهلی
آید بعد اسرار قصه است گاهی چنانکه در سوره کنند و آنرا قبل از تمام قصه ابراز
کنند باز عود کنند بقصه و انرا تمام فرمایند و گاهی آیه نزول مقدم باشد
و در تلاوت متاخر باشد قدری تقلب و حکمت در نزول مقدم سیقول
السفهاء متاخر و در تلاوت بالعکس و گاهی جواب را در میانه سوال
درج کنند و قالوا لا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان
یؤتی احد مثل ما اوتیتم ما اینجا مباحث تفصیل بسیار مشکل اند و اینجا
فهم کفایت است چون انها را سعادتمند چون این امور را بخاطر مستحضر
داشته باشد در اثنای خواندن بداند که اصلی غرض سخن در پابد و غیر
مذکور را در تحسین کند و از یک مثال با مثله دیگر انتقال نماید
فصل باید دانست که محکم انست که دانستن مراد ازان کلام بجز یک
معنی ادراک نکند و اعتبار در دانستن عرب اول است نه موشکافان
زمان ما را که موشکافی بیجا دایی است عضال که محکم را متشابه می سازد
و معلوم را مجهول و متشابه انست که محتمل دو معنی باشد بسبب احتمال
رجوع ضمیر بدو مرجع چنانکه شخصی گفت الا ان الامیر امرنی ان العن
فلانا لعنه الله یا اشتراک کلمه در دو معنی مانند لامستم و رجاع و
بنیس بید و احتمال عطف بر قریب و بعید مانند و امسحوا برؤسکم

در جهلکم فی قرارة الکسر واحتمال عطف و استیناف منقض لا یعلم تاویله الا الله

والراسخون فی العلم و کنایت آنست که حکم [illegible] ثبت کنند و قصد به نسبت عین

آن باشند بلکه قصد آنست که انتقال کنند ذهن مخاطب ملازم آن ملزوم یا

بعکس چنانکه از کثیر الرماد معنی کثرت ضیافت و از مهزول الفصیل مستوطنان [illegible]

او را ک میشود و تصویر معنی مراد بصورت محسوسه از همین قبیل است و آن

بابی است [illegible] واسع در اشعار عرب و خطب ایشان و قرآن عظیم و سنت

حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بآن مشحون است در اجلب علیهم بخیلک

ورجلک تشبیه داده شد شیطان بسر [illegible] دزدان که چوپان رالی خود را آواز

دهد که همین سو حمله کنید و ازان سو درآ و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من

خلفهم سدا و جعلنا فی اعناقهم اغلالا تشبیه داده شد اعراض ایشان

را از تدبر آیات بکسی که دست وی مغلول کرده باشند یا بر هر جنب او سد

بنا کرده باشند پس اصلا نمیتواند [illegible] واضمم الیک جناحک من الرهب

یعنی مجموع خاطر شو و پراکنده نفس مکذار و نظر این باب در عرف

آن است که چون شجاعت کسی را تقریر کنند بشمشیر اشاره کنند که این

طرف میزند و آن طرف میزند و مقصود غلبه او بر اهل آفاق باشد بصفت

شجاعت نباشد کو در تمام عمر شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلان

میگوید که در زمین کسی را نمی بینم که با من مبارزت تواند کرد یا گویند که

فلان خود چنین میکند و اشاره کنند بهیئتی که اهل مبارزت در وقت

غلبه بر خصم میکنند گو که این شخص گاهی این کلمه نگفته باشد و این فعل

نکرده

۲۶

مکروه باشد یا گویند فلان خلق مرا خفا کرده است و در دست در گلوی من انداخته یعنی بغیر از کسی دیگر است و تعریض آنست که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تعبیر حال شخصی خاص باشد یا تنبیه بر حال شخصی معین و بعض خصوصیات آن شخص در کلام در آید و مخاطب را بدون شخص مطلع نه گرداند در مثل این موضع خواننده قرآن نکرات خالی شود و محتاج آن قصه گردد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواستند که بر شخصی انکار کنند می فرمودند ما بال اقوام یفعلون کذا و کذا و مانند آن و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا الآیة تعریض است زینب و برادر او ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة تعریض است ابوبکر صدیق و در این صورتها تا آن قصه ندانند فهم مطلب میسر نشود و مجاز عقلی آن است که نسبت کنند فعلی را با آنچه فاعل آن نیست و مفعول نیست چیزی را که منسوب بر آن نیست بعلاقه آنکه میان هر دو مناسبت است و متکلم ادعا کرده است که داخل در اعداد آن است ذکر از جنس آن باشد آنکه گویند بنی الامیر القصر حال آنکه بانی معماران بودند بامر او و انبت الربیع البقل حال آنکه منبت حضرت حق است و رسم ربیع والله اعلم بالصواب باب سوم در بیان اسلوب بدیع قرآن و این مبحث در سه فصل مبین بود و الله اعلم قرآن را بروش متون مکتوب و مفصل ساخته نشده تا هر مطلبی در باب یا فصلی مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجموعه مکتوبات فرض کن چنانکه پادشاهان

برعایای خود بحسب اقتضای حال مثالی می نویسند و بعد زمانی مثالی دیگر و علی هذا
تا کسی زمانی که مثلها بسیار جمع شود و شخصی آن مثلها را آید و یک کتاب مجموعه مرتب
سازد و همچنین ملک علی الاطلاق بر پیغامبر خود صلی الله علیه وسلم برای هدایت
بندهای بحسب اقتضای حال سورة بعد سورة نازل فرموده و در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سورتی علیحده محفوظ و مضبوط بود الا سورتها را تدوین نفرموده
بودند و در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همه سورتها در یک مجلد به
ترتیب خاص جمع نمودند و آن مجموع بمصحف مسمی شد و در میان اصحاب
سورتها را چهار قسم مقسوم ساخته بودند یکی سبع طوال که اطول سور اند
و دیگر مئین که هر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر و دیگر مثانی که از صد کم
است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف دو سه سوره که از اعداد مثانی
است در مئین داخل نموده اند بملاحظه سیاق آنها به سیاق مئین علی
هذا القیاس و بعض اقسام دیگر تصرفی رفته است حضرت عثمان رضی الله عنه
مصاحفی چند از آن مصحف انتساخ فرموده بآفاق فرستاد تا از آن مصاحف
استفاده نمایند و به ترتیبی دیگر میل نکنند چون اسلوب سور با اسلوب
مثالهای پادشاهان مناسبت تام داشت در ابتدا و انتها طریقه مکاتیب
رعایت نموده شد چنانکه بعض مکاتیب را بحمد خدا تعالی شروع میکنند
و بعض بیان غرض املای آن و بعضی به بیان نام منشیها می باشند بغیر عنوانها
و بعضی مکاتیب مطول می باشند و بعض مکاتیب مختصر همچنان خدا تعالی
بعض سور را بحمد یا تسبیح شروع نموده و بعض را به بیان غرض املاء

چنانکه فرمود ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین سورة انزلناها و
فرضناها و این قسم بدان مانند هذا ما صالح فلان وفلان و هذا ما اوصی به
فلان و آنحضرت صلعم در واقعه حدیبیه نوشته بودند هذا ما قاضی علیه
محمد صلی الله علیه وسلم و بعضی که مرسل و مرسل الیه چنانکه فرمود تنزیل
من الله العزیز الحکیم کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر
این قسم بدان ماند که تواقیع حکم حضرت خلافت صادر شد یا نویسند
سکنه فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نوشته بودند من محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم الی هرقل
عظیم الروم و بعضی را امر کشی رقعها و شقها بغیر عنوان چنانکه فرمود واذا
جاءک المنافقون قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها یا ایها
النبی لم تحرم و چون اکثر فصاحات عرب قصاید بوده است و در مبدا
قصاید نسیب بذکر مواضع عجیبه و وقایع هایله رسم قدیم ایشان بود
این اسلوب را در بعض سور اختیار فرمود والصافات صفا فا
والزاجرات زجرا والذاریات ذروا فالحاملات و قرا اذا الشمس کورت
واذا النجوم انکدرت و چنانکه اواخر مکاتیب را بجوامع کلم و نوادر وصایا
و تاکید احکام سابقه و تهدید کسی که مخالفت آن کند ختم میکردند
همان اسلوب خدا تعالی اواخر سور را بجوامع کلم و منابع حکم و تاکید
بلیغ و تهدید عظیم ختم فرمود و گاهی شروع کردن می شود در اثنای سور
کلام بلیغ عظیم الفائده بدیع الاسلوب را بنوعی از حمد و تسبیح یا نوعی

از بیان نعم و امتنان چنانکه شروع فرموده بیان تباین مراتب خالق و مخلوق
بیش الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الله خیر اما یشرکون بعد از آن
در یخ اینه این مدعا بوجوه و ابدع اسالیب بیان فرمود چنانکه شروع مخاصمه
معی ضمه بنی اسرائیل را در اثنای سوره البقره به یا بنی اسرائیل اذکروا و همین
کلام ختم فرمود پس ابتدا مخاصمه بهمین کلام و انتهای مخاصمه بر بن محلی
دارد و عظیم از بلاغت و همچنین شروع فرمود مخاصمه اهل کتابین در آل عمران
با یه ان الدین عند الله الاسلام و تا تصویر محل نزاع باشد و تواند
قبیل و قال بر آن مدعا واقع شود و الله اعلم بحقیقة الحال فصل [illegible]
در اکثر سور سنة الله جاری شده [illegible] تقسیم سور بآیات چنانکه قصاید
را بابیات منقسم میکردند غایة الامر آنکه نثر را که زحافات شعر
ایشان مستحسن است و همچنین شعرا عرب اگر بیت قافیه مقصور نباشد
و در بیت بیمر مثرا احسن انکار زند بخلاف شعرا عجم و همچنین شعرا
عرب حاصل و داخل و نازل را از یک قسم گیرند بخلاف شعرای
عجم و همچنین وقوع یک کلمه در مصراعین بوجهی که نصف آن از مصراعی
باشد و نصف از مصراعی پیش عرب قبیح بود نه پیش عجم بالجمله امر شعر
موافقت تخمینی است نه موافقت حقیقی و خود او زان اشعار خود را بر عدد
حروف نهاده اند بغیر ملاحظه حرکات و سکنات و آن نیز لذت دهنده
است و بعض اهل بدو را شنیده ایم که در تغریدات خود بجهة التذاذ
میکنند کلامی متوافق با هم متوافق تخمینی با رابطی که کلمه باشد یا زیاده از کلمه

اختیار کرده‌اند و مثل قصاید آنها را انشا میکنند و از آن لذتی بر میگیرند و هر قومی را
وضعی خاص است در نظم خود و علی هذا القیاس اتفاق هم در الحان است و همچنین
در نغمات واقع است و اختلاف ایشان در رسوم تحریر و قواعد متحقق است
یونانیان اوزانی استنباط کرده‌اند آنها را بمقامات مسمی ساخته‌اند
و از مقامات آوازات و شعبات بر آورده‌اند و قسمی شرح بر تفصیل برای
خود درست ساخته و اهل هند شش راگ تفطن نموده و از آن راگها راگنیها
تفریع کرده‌اند و اهل هر دو را دیدیم که از این هر دو اصطلاح دست باز داشته
بحسب سلیقه خود و تالیفی از الفاظ را تفطن نموده اوزانی چند بغرض ضبط
کلیات [illegible] حصر جزئیات هنگامه آراسته‌اند و چون بعد از این ملاحظه احوال کس
را حاکم کنیم امر مشترک بجز موافقت تخمینی بدست نمی‌آید تخمین عقل را کار نمایان
منتزع اجمال است نه با تفصیل قوای مدرکه موصله و ذوق سلیم را هر دو دستی
با همان حلاوت بحت است نه با بحر طویل و مدید صوت خلا [illegible] چون خواست
که با این مشت خاک همزبان شود و نظر بر همان حسن اجمالی انداخت
بر قوالب مستحسنه عند قوم دون قوم و مالک الملک چون اراده
فرمود که پرورش آدمیت سخن همان اصل بسیط را ضبط فرمود نه این
قوانین متغیره بتغیر ادوار و اطوار تمسک بقوانین مصطلحه ناشی از عجز
و جهل است اندیشه آوردن حسن اجمالی بغیر توسط آن قواعد که در
اغوار و انجاد بیان از دست نرود و در هر نشیب و فراز سخن ضایع
نشود معجزه معظم نیست از جریان حق سبحانه در آن سنن انتزاع

اصلی میکنیم و انفعال بقاعده مینمایم و آن قاعده اینست که در اکثر سور امتداد
صحبت را شعر ذبیت نه بحر طویل مد بدیده باشند آن و در شعر اصل انقطاع نفس
را بدیده و آنچه مده بر آن بنا کرده متعرد انست نه قواعد فن قوافی را این مکلف
نیز لطی میطلبند اند که گوش را حوانه آن باید کرد شده رفت نفس در زمانی
کلو جلت انسان است و هر چند درازی و کوتاهی نفس مقدور انسان نیست
اما چون آن را به طبع خودش بگذارند لابد امتدادی داشته باشد
پس در اول بر آمدن نفس نشاطی بهم میرسد و آهسته آهسته
آن نشاط متلاشی میگردد و در آخر منقطع می‌شود و احتیاج اعاده نفس
تازه پیش می‌آید و این امتداد امریست محدود بحد مبهم و مقدور بقدر
منتشر که نقصان دو سه کلمه بلکه نقصان قدر ثلث و ربع از آن
متجاوز نمی‌سازد و زیاده دو سه کلمه بلکه قدر ثلث و ربع از آن چندان بر هم
نمیکند اختلاف عدد او نادر اسباب را گنجایش میدهد به تقدم
بعض ارکان او بر بعض و سعت مینماید پس این امتداد نفس را در از
ساخته شد و آن را بر سه قسم تقسیم نموده اند طویل و متوسط
و قصیر اما طویل پس مانند سوره انعام اما متوسط پس مانند اعراف
و انعام و اما قصیر پس مانند سوره شعرا و سوره دخان و تمامی نفس
بر بده معتمده بر حرفی قافیه است منسج که طبع آن را ذوق میکند و از اعاده
آن چند کرت متلذذ می‌شود که آن مده یکی الف باشد و یکی واو و یکی
یا و آن حرف آخر که یکی یا باشد و یکی میم یا قاف پس تعلیمی و
تو ...

مومنین مستقیم متوافق اند و خروج و مریج و تمهید و نار و فواق و عجاب همه
بر قاعده و همچنین لحوق الف در آخر کلام قافیه است و سجع را اعاده الفا
لذتی میدهد اگر حرف روی مختلف باشد یکی گویند یکجا و دیگر جا که بیند هذه
و سیوم جا گویند ... و در این صورت اگر التزام روی بکار آید از قبیل
التزام ما لا یلزم خواهد بود چنانکه در اوایل سوره مریم و سوره فرقان واقع
شده و همچنین توافق آیات بر یک حرف مثل میم در سوره قتال و نون در
سوره رحمن از پی میدهد و همچنین اعاده یک جمله بعد یک طایفه لذت دیگر
است چنانکه در سوره شعرا و سوره قمر و سوره رحمن و مرسلات واقع شده
و غایت نظر بنه ذهن سامع و اشعار بلطافت این کلام مختلف
کرده میشود و فواصل آخر سوره را از اول سوره مثل ادا و ندا و در آخر سوره
مریم و مثل سلاما و کراما در آخر فرقان و طین و ساجدین و ینظرون در
آخر فرقان و طین و ساجدین و ینظرون در آخر سوره صاد و حال آنکه
اوایل سوره مبنی بر فاصله دیگر بوده است کما لا یخفی لیس در آنکه سوا این
وزن و قافیه که تغییر از آن رفت وهم داشته آمد اگر در آخر آیت لفظی
که صلاحیت قافیه داشته باشد قافیه شود فیها والا وصل کرده آید
بحالتی که بسان آلای الله باشد یا مثنی باشد مخاطب را چنانکه گویند
و هو الحکیم الخبیر و کان الله علیما حکیما و کان الله بما تعملون خبیرا لعلکم
تعقلون ان فی ذلک لآیات لاولی الالباب ان فی ذلک لآیات
لقوم یتفکرون و در بعض مواضع اطناب ... مثل این موضع بکار رفته

است مثل و اسال به خبر آوکاهی تقدیم و تاخیر استعمال کرده آید و کاهی قلب
هم باوه مثل الباسیجین و الباسل وطور سینین و سیناء در عمل آمده اینجا
باید دانست که انجام کلام و سهولت آن بر لسان بسبب آنکه مثل بر است یا
دیگران در اینست بکر زائده است کلام طویل را با کلام ... بوزون میسازد و
کاهی فقرهای او بی را که از فقرهای تالیه آرند از عذوبت کلام فائده دهد
و هم خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه
گویا در مثل این کلام متکلم اضمار میکند و نفس خود کو ... اولی با ثانیه
مجموعا در یک بیت است و ثالثه وحدها در یک بلید و همچنین کاهی آیت و آیت
متوالیه ثلث باشد یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت
وجوههم الآیه و اما الذین ابیضت وجوههم الآیه و عامته اول را با ثانی
جمع کرده آیه طولانی شمارند و کاهی در یک آیه دو فاصله می آرند چنانکه
در بیت هم همچنین میباشد کالزهر فی ترف والبدر فی شرف والبحر
فی کرم والدهر فی همم و کاهی یک آیه را در از تر از دیگر آیات آرند و
سر در ینجا آن است که چون حسن ... اکه ناشی از ... وزن
وحدان امر منتظر که قافیه است در یک ... است و حسن کلام را که با
از سهولت ادا و موافقت طبع کلام و عدم لحوق تغیر دلالت در
بله دیگر نهند فطرة سلیمه جانب معنی را راجح دانند پس یک انتظار
را مهمل گذاشته می شود و در انتظار ثانی ایفا نموده شود کرده می آید
و آنچه گفتیم دلیل در ... مبحث که در اکثر سور سنه الدین جاری شده
بلکه

بجهة آن است که در بعض سور رعایت این قسم وزن و قافیه بظهور نیامده
است پس یک طایفه بر طور خطب خطیبان و امثال نکته دانان واقع
شده مثل سورة النساء که حضرت عایشه رضي الله تعالى عنها روایت کرده است
شنیده باشی و فواید آنرا [illegible] بسته باشی و در بعض سور بر طور رسایل اهل عرب
بدون رعایت چیزی واقع شده مثل محاوره بعض ناس با بعض الا آنکه
ختم هر کلامی بچیزی که متبع باشد کرده آید و تمام اسرار درینجا آنست که جمله
لغت عرب را [illegible] قاعده است در هر موضع که نفس منتهی شود و نشاط متلاشی
گردد مستحسن در محل وقف انتهای نفس نیز است از جهة صورت آیات
مبدا اشتباه این است آنچه این فقیر را فتح شده است والله اعلم
[illegible] اگر پرسند که مطالب فنون خمسه چرا در قرآن عظیم مکرر
گفته شد چرا بر یک موضع اکتفا نرفت گویم آنچه خواهیم که سامع را افاده
نماییم دو قسم می باشد یکی آنکه مقصود از انها مجرد تعلیم ما لا یعلم بود پس
فی الجمله حکمی را نمی‌دانست و ذهن از ادراک آن تهی بود باستماع
این کلام آن مجهول معلوم شود و آن نادانسته دانسته گردد دیگر آنکه
مقصود استحضار صورت آن علم در مدرکه باشد تا از آن لذت
فراوان گیرد و قوای قلبیه داد را که در آن علم فانی شوند و ملکه آن
علم بر همه قوای غالب آید چنانکه بعضی شعری را که ما آنرا دانسته ایم مکرر
میگوییم و هر بار لذتی میابیم و برای این لذت تکرار آن دو بیت
معتاد ایم و قرآن عظیم بنشسته [illegible] مطالب فنون خمسه هر دو قسم

افاده اراده فرموده تعلیم ما لا یعلم خسته جاہل در نکنند بساختن نفوس
بآن علوم بسبب تکرار تنبیه عالم اعلم الا اکثر مباحث احکام که تکرار از ان
حاصل نشد زیرا که افاده و وهم انجا مطلوب ... بهذا در شریعت تکرار
تلاوت امر فرمودند بجز در فهم اکتفا نمه و ندانید ... نهاده اند که در اکثر
احوال تکرار آن مسائل بعبارة تازه و اسلوب جدید اختیار فرموده اند
تا او قع باشد در نفوس و الذ باشند در اذان اگر تکرار بیک لفظ کنند
چیزی باشد که وظیفه طور ان تکرار میباید و در صورت اختلاف تعبیرات
و تغایرات ذهن خوض کند خاطر بکلی در ان فرو رود اگر پرسند که در سور تنها
قرآن این مطالب را جز اینها فرمودند و رعایت ترتیب نکردند جز انست
که نخست الا آلاء الله را ... و استیفای حق آن نمایند بعد از ان
شروع کنند در ایام الله و اتمام آن کنند بعد از ان مخاصمه کفار نمایند
گوییم اگر چه قدرت الهیه شامل همه ممکنات است اما حکم در بن ابواب
حکمت است و حکمت موافقت مبعوث الیهم است و لسان در
اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در آیة لقالوا اعجمی
و عربی و تا نزول قرآن در میان عرب هیچ کتاب نبود نه کتاب الهی
و نه بشر و ترتیبی که حالا مصنفین اختراع نموده اند عرب از ان محی
دالستند اگر این را باور نمیکنی قصائد شعرای مخضرمین را تامل کن و رسائل
آنحضرت صلعم و مکاتیب حضرت عمر بخوان تا این معنی روشن شود
پس اگر خلاف طور ایشان ... شود حیرت در مانند و چیز نا آشنا
بالش

بگوش ایشان نارسیده و فهم ایشان را گوشزد بسیار دونیز مقصود نه مجرد افاده
است بلکه افاده مع الاستحضار و التکرار در این معنی در غیر مرتبه اقوی و اتم
است اگر بگویند وزن و [illegible] که نزد یک شعر معتبر است از این وزن و قافیه
لذیذتر است آنرا [illegible] میبرند گوییم لذیذتر بودن مختلف است باختلاف
اقوام و آوان و علی التسلیم ابداع طرزی از وزن و قافیه بر زبان حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گرامی بود نه آنکه ظاهر است [illegible] حضرت ایشان
واگر بر وزن و قافیه شعرا قرآن نازل می شد گمان میکردند که مانند
شعر است که در عرب مشهور و معروف است و از آن حساب نمیگرفتند
چنانکه بلغا را از اهل نظم و نثر چون میخواهند که [illegible] در جهان بر معارضین
برتری [illegible] اشتها و انشا [illegible] کنند صناعت [illegible] پابند [illegible] نیست کسی
سبب که باین طور غزل گوید [illegible] نامه نوازد و اگر بر طرز قدیم انشا کنند [illegible]
ایشان جز بتحقیق او اصح [illegible] بود و اگر بپرسند که اعجاز قرآن بچه وجه است
گوییم محقق نشده پس آن است که بوجوه بسیار است که از الجمله اسلوب
بدیع زیرا که عرب را استعداد در چند بود که در آن جواد بلاغت را جولان
دادند و گوی مسابقت از اقران میربودند قصاید و خطبات و رسایل
و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمیدانستند و بر ابداع
آن نبودند پس ابداع اسلوبی که غیر اسالیب ایشان بود بر زبان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرامی بود عین اعجاز باشد و انجا
اخبار از قصص و احکام ملک [illegible] که مصدق کتب سابقه است

خبر بعلم واز انجمله اخبار باحوال آینده است هر وقتی که خبری از آن بر طبق اخبار
بوجود آمد اعجازی تازه بظهور رسید واز انجمله درجه علیای زبان است که مقدور
بشر نباشد وچون ما بعد عرب اول آمدیم [illegible] نمیتوانیم رسید لیکن این قدر
میدانیم که استعمال کلمات وترکیبات عذبه [illegible] لطافت وعدم تکلف
[illegible] که در قرآن مییابیم در هیچ قصیده از قصاید متقدمین ومتاخرین
نمییابیم واین امریست ذوقی که مهره از شعرا نمیتوانند دانست وعوام
ناس [illegible] از ذوالقه [illegible] ونیز میدانیم که انواع تذکیر وفرا اصمه بر جا بمعانی
را لباسی دیگر [illegible] شاینده می شود مر اسلوب سوره که [illegible] دارد
و [illegible] تطویل باز [illegible] آن کوتاه است واگر کسی این را نمیفهمد باید
که در راه انبیا [illegible] سوره اعراف وهود وشعرا واقع می شود
تامل کند با همان قصص را در صافات بیند وباز همان قصص را در
[illegible] تا فرق ظاهر شود وهمچنین ذکر [illegible] عذاب [illegible] وتنعیم مطیعین
در هر مقام رنگی دیگر ادا کرده [illegible] اصل تا کید بکیر صورت
علیحده در هر مقام جلوه [illegible] می شود والکلام [illegible] بطول ونیز
میدانیم که رعایت مقتضی مقام که فن معانی متکفل اوست و استعارات
وکنایات که فن بیان کافل اوست با وجود رعایت حال فی طبقین
که آمیز [illegible] تا آشنا ازین صناعات بهتر از انچه در قرآن عظیم
است متصور نمیشود زیرا که مطلوب درینجا انست که در محاورات
عرف که همه کس با آن آشنا است نکته عام غریب خاص [illegible] خلل

کرده شده و انموذج الجمع بین التفسیرات تا بر شخص هر کجا که منکر ام گر شده

دامن دل میگیرند بها بجا سفت و از انجمله وجهی است که جز مندرین در اسرار

شرایع را [illegible] ان میشود آن است که علوم خمسه نفس ایها دلیل بود

قرآن نازل من الله بجهت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب چون در

قانون نظر می کند و دوز [illegible] در رفتن او در بیان اسباب

امراض و وصف ادویه ملاحظه می کند هیچ شک نمیکند که مؤلف

آن کامل [illegible] فراغت طب همچنین چون عالم اسرار شرایع میداند

در تهذیب نفوس کدام کدام با جزء اد الناس میتوان [illegible]

نمود و بعد از ان در فنون خمسه تامل کند بی شک در می یابد که این

فنون در معانی خود بوجهی [illegible] که از ان بهتر متصور نیست

اند و دلیل آفتاب کرد لیل [illegible] اردی و مهتاب [illegible] در بیان تفسیر

وحل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین که مفسران [illegible]

مختلف اند [illegible] و اینه [illegible] زمره [illegible] باشد قصد کرده اند خوا

حدیث مرفوع باشد یا موقوف یا قول تابع یا خبر اسرائیل و از

روش [illegible] ت و فرقه تاویل آیات صفات و اسمای [illegible]

[illegible] انچه موافق مذهب [illegible] بنیافتند انرا از ظاهر صرف نموده

و تعلق مخالفان را [illegible] آیت رد کرده اند و این الزام متکلمان

است و قومی استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعض مجتهدات بر بعض

جواب تمسک مخالف [illegible] نمودند و این روش فقهای [illegible]

و بعضی نحو و لغت قرآن را ایضاح نمایند و شواهد کلام عرب در این باب بوفور
تمام ایراد میکنند و این وضع نحاة و لغویان و گروهی بلطائف معانی و بیان
را هرچه تمام‌تر بیان نمایند و در این باب [illegible] سخن میدهند و بعضی آیین اوا
ست و بعضی [illegible] قراءة قراء را که از استاد [illegible] تواتر رسیده روایت
میکنند و [illegible] فقها در این باب فروگذاشت نمی‌نمایند و این صفت قراءت
و برخی نکات متعلقه بعلم سلوک با علم حقائق با دنی مناسبت زبان
میکشایند و این روش صوفیان است الحاصل همه [illegible] وسیع است و هر
مسائلی بقرآن متعلق شده است و هر کسی در فن خوض نموده است
و بقدر رویت فصاحت فهم خود سخن گفته است و مذهب اصحاب
خود را منظور نظر داشته [illegible] جهت من تفسیر وسعتی پیدا
کرد که بیشتر [illegible] است باید و تفسیر بسیار [illegible] پدید آمد که بشمار مخصوص نشود
[illegible] جمیع اینهمه قصد کردند که گاهی [illegible] و گاهی بقدر سخن گفتند
و در اختصار [illegible] مفرق [illegible] شدند و [illegible] راست [illegible] ساختند
و این فقیر را بحمد الله و توفیقه در هر یک ازین فنون مناسبتی حاصل
شده است و اکثر اصول آن و جمله مسائله از فروع آن [illegible] آمده
است و نوعی از استقلال و تحقیق در هر بابی بوجهی که [illegible] نهاد
فی الجمله [illegible] صورت بسته است و [illegible] سخن دیگر از فنون تفسیر
از فضل الهی بخاطر ریخته است اگر راست [illegible] من شاکر [illegible]
فقرات عظیم اهم جناب او [illegible] حضرت رسالت صلعم [illegible] انکه

مستفیدی جواب گفته حسنا ام بالکلیه نزدیک بواسطه صلوة عظمی ام و توان
نی فی کل حرف ... رسانا ... واجب جده و درین رساله ...
دیده شد که ... حرفی ... سر بیان آثار مرویه در کتب
تفسیریه ... حدیث ... آن تعلق ... از جمله آثار مرویه در کتب
تفسیر بیان سبب نزول باشد و سبب نزول دو قسم است قسمی آنست
که حادثه واقع که دران ایمان مومنان و نفاق منافقان بر روی کار
چنانکه در احد ... افتاد خدا تعالی مدح ایمان ... نکوهش ایشان نازل
... تا ... کرد و ... و در ... بیان ... بسیار
بخصوصیات این حادثه ... بس ... است که کلام ... ان
حادثه را شرح داده آید تا ... دوم قسم
آنست که معنی آیت بعموم ... احتیاج دانستن حادثه که سبب
نزول شده ... و حکم ... آیت نه خصوص سبب را قدما ...
بقصد احاطه ... آیت یا بقصد بیان ما صدق ...
آن قصه را ذکر ... آنچه این قسم را ... ضرور ... ایں
فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین بسیار بودند که نزلت الآیة فی
کذا ... ایشان تصویر ما صدق آن آیت بود و ذکر
بعض حوادث که آیت ... شامل شده است ... این قصه
متقدم باشد یا متاخر اسرائیلی باشد جاهلی یا اسلامی تمام ... است
را ... گرفته باشد یا بعض آنرا والله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که

احتمال دارد و این قسم وخلی است و قصص متعلقه را انجا کنجایش نیست پس که

این نکته مستحضر دارد و حل مختلفات بسبب نزول بادنی عنایت میتوان نمود

و از انجمله تفصیل قصه ایست که اصل آن [illegible] در آن تعریضی [illegible] باشد مفسران

از اخبار بنی اسرائیلی یا از علم سیر استنصاما [illegible] قصه کنند و بجمیع خصوصیات

آنرا ذکر نمایند و اینجا نیز تفصیل است انچه در آیت تعریض بظاهر بیان رفته

است بوجهی که داننده نعت انجا استاده شود و تفحص آن نمایند ذکر آن

بعهده مفسر است و انچه خارج است از این باب مثل ذکر [illegible] مفسر است الی

بقره بنی اسرائیل که نر بود یا ماده یا مانند کلب اصحاب کهف که ابلق بود

یا احمر تکلفات مالایعنی است و صحابه این اقسام مید انستند و از فعل تضیع

اوقات میشمردند [illegible] بر خاطر نگاه باید داشت یکی انکه اصل

در این باب ایراد قصص معتبر است [illegible] صرف عقل اجمعی از قدما

[illegible] این تعریض را بشوای خود ساخته در محلی مناسب ان تعریض

بجمیع منند و اثر [illegible] تحریر کنند مثال [illegible]

وچون اسالیب تقریر [illegible] زبان منقح نشده بود تقریر علی سبیل

الاحتمال بتقریر بالجزم بسیار است که مشتبه میشود و یکی با دیگر

کیرند و این امر مجتهد فیه است نظر عقلی را درینجا کنجایش است قیل

بقال را درین چنان کشاده است هر کرا این نکته یاد گیرد در بسیاری

از مناظرات صحابه میتوان دانست که قول ثبت بلکه تفتیشی است

علمی که بعض مجتهدان بالبعض در میان می ارند درهمین محل [illegible] تقریر

کل

حمل میکنند قول ابن عباس را در آیه فامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین
لا احد فی الکتاب الا المسح لکنهم ابوا الا الغسل پس آنچه فقیر می‌فهمد آنست
که این قراءت موجب مسح نیست و جزم محل است تا برگشته مسح نیست آنچه
پس ابن عباس معتبر است همان غسل است لیکن در ینجا اشکالی
را تقریر یسیر باید احتمالی را اظهار نماید تا ببیند که علمای عصر وی
معارض چه نوع تطبیق میدهند و کدام راه سلوک مینمایند بعض آنانکه
بر حقیقت رد زمره سلف مطلع نبودند این را قول ابن عباس دانستند
و مذاهب ایشان دانند حاشا ثم حاشا نکته دوم آنکه نقل از بنی اسرائیل
دسیسه است که در دین ما داخل شده بعد از آنکه لا تصدقوا اهل الکتاب
ولا تکذبوهم قاعده مقرر است پس ورود لازم آمد یکی آنکه تا تعریض قرآن را
در سنت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیان یافته شود و تکلف
نقل از اهل کتاب نباید شد مثلا چون محل است و لقد فتنا سلیمان
والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب در سنت نبویه یافته می‌شود و آن
قصه ترک انشاء الله تعالی و مواخذه بر آن است مرتکب ذکر
قصه صخر ... چرا باید شد دوم آنکه الضروری یتقدر بقدر الضرورة را
در نظر داشته قدر اقتضای تعریض سخن باید گفت که شهادت قرآن
تصدیق کرده باشیم و از زیاده زبان باید کشید در ینجا نکته است بغایت
لطیف این را نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاهی حکایت کرده
می‌شود یک قصه را در جائی بالاجمال و در جائی بتفصیل چنانکه فرمود

قال انی اعلم ما لا تعلمون بعد از ان فرمود الم اقل لکم انی اعلم غیب
السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون پس این مقوله
همان مقوله متقدم است چونکه از تفصیل پس از تفصیل اجمال میتوان
دانست و از اجمال تفصیل میتوان برد مثلا در سوره مریم قصه حضرت
عیسی علیه السلام اجمالا ذکر فرموده ولنجعله ایة للناس ورحمة منا وکان
امرا مقضیا و در آل عمران مفصلا ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم
بایة من ربکم الی آخره درین مقوله بشارت تفصیلی است و آن مقوله
بشارت اجمالی پس ازینجا عبد ضعیف استنباط کرد که معنی آیت
این است که رسولا الی بنی اسرائیل مخبرا بانی قد جئتکم و این همه داخل
است در خبر بشارت نه متعلق بمحذوف چنانکه سیوطی اشارت کرده
است حیث قال فلما بعثه الله قال انی رسول الله الیکم بانی قد جئتکم
والله اعلم و از آنجمله شرح غریب است و بنابر آن بر تتبع لغت عرب
است با تفطن بسیاق و سیاق آیت و دانستن مناسبة لفظ با جزاء
جمله که در آن واقع شده است پس در ینجا نیز عقل را مدخل است
و اختلاف را گنجایش زیرا که یک کلمه در لغت برای معانی مختلفه
آید و معقول در تتبع استعمالات عرب و تفطن مناسبت سابق و
لاحق مختلف باشند ولهذا اقوال صحابه و تابعین درین مختلف شد
و هر یکی رای سلوک کرد مفسر منصف را در باب شرح غریب می باید
سنجید یکی در استعمالات عرب که کدام وجه اقوی وارجح است و دیگر

در مناسبت سابق و لاحق که مرادم توجیه اوست و اقوی است بعد احکام مقدمات

و تتبع موارد استعمال و تفحص آثار تفسیر درین باب استنباطهای تازه

کرده است که لطف آن پوشیده نخواهد بود الا بر منصف فلنبط الطبع

مثلا کتب علیکم القصاص فی القتلی را بر معنی تکافؤ قتلی یکی با دیگری

در یک حکم شریک بودن حمل نمودیم تا در مفهوم الا ینبغی مالا ینبغی مؤنته

نسخ نکشد و مرتکب توجیهاتی که با وجه الفاظ از هم پاشند نگردد

و مثلا یسئلونک عن الاهلة را بر معنی یسئلونک عن الاشهر یعنی

اشهر الحج فقال هی مواقیت للناس والحج و مثلا هو الذی اخرج

الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ای لاول جمع

الجنود لقوله تعالی وابعث فی المدائن حاشرین و قوله و حشر لسلیمان

جنوده و این قصه بنی نضیر اقرب است و در بیان منت اقوی و از انجمله

بیان ناسخ و منسوخ است و اینجا دو نکته باید دانست یکی آنکه صحابه

و تابعین نسخ را استعمال میکردند بر غیر معنی که مصطلح اصولیان است

و آن قریب است بمعنی لغوی که ازاله است پس معنی نسخ نزدیک ایشان

ازاله بعض اوصاف آیه متقدمه بآیه متاخره خواه انتهای مدة عمل

باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر معنی متبادر یا بیان مقحم بودن

قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقیس

علیه است ظاهرا یا مانند آن و این باب واسع است و عقل را درآنجا

جولانی است و اختلاف را گنجایش و اینها عدد آیات منسوخه

را به پانصد رسانیده اند دیگر اینکه نسخ بمعنی اصطلاحی اصل در بیان آن معرفت
تاریخ است اما گاهی اجماع سلف صالح یا اتفاق جمهور علما را علامت نسخ
گردانند و بنسخ قائل شوند و بسیاری از فقها مرتکب این امر شده اند
و ممکن که مصداق آیت غیر مصداق اجماع باشد بالجمله در آثاری که مبنی
از نسخ اند عمق بسیار است و بغور سخن رسیدن دشوار است و محدثان را
بیرون از این اقسام خبرهای دیگر است که آنرا اسباب نزول می نامند مثل
مناظره صحابه در مسئله و استشهاد با این آیت یا تمثل ایشان بذکر این
آیت یا تلاوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را بطریق استشهاد
و روایت حدیثی که موافق آیت باشد در اصل معنی و طریق تلفظ بآن
که منقول باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا صحابه در باقی لطائف
این باب از الجمله استنباط احکام است و این باب بغایت متسع است
و عقل را در اطلاع بر فحاوی و ایماآت و اقتضاآت میدان واسع
است و اختلاف کلی حاصل است و این فقیر را حقیر استنباطات در ده
قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر ریخته اند و آن مقاله میزانی است عظیم
برای سنجیدن بسیاری از احکام مستنبطه و از الجمله توجیه است و توجیه
فنی است کثیر الشعب که شراح در شرح متون بکار برند و در آن
امتحان اذکار ایشان باشد و تباین مراتب بسبب آن بظهور آید
صحابه با وجود عدم تنقیح قوانین توجیه در آن عصر در توجیه قرآن
سخن گفته اند و اکثار آن کرده و حقیقت توجیه آنست که اگر در کلام

مصنف

منصف بعد بقدر فهم حاصل شود غلطان [illegible] تحقیق کنند و آن صعوبت را حل نماید چون
اذهان خوانندگان کتاب در یک مرتبه نیستند توجیه نیز در یک مرتبه
نباشد توجیه بنسبت مبتدیان دیگرست و بنسبت منتهیان دیگر بسا صعوبت
فهم که منتهی را بخاطر رسد و محتاج حل آن گردد و مبتدی غافل ازان باشد
بلکه احاطه آن نتواند و لب کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نیز در پیش منتهی
اما آنکه احاطه خواست ازان کرده است بحال جمهور خوانندگان فرود می آید
و عجب ازان است سخن میگوید پس در روایات فی الجمله عمده توجیه
تحریر مذاهب آن فرق است و تنقیح وجه الزام و در روایات احکام تصویر
صورتها و مسئله و ذکر فوائد قیود احتراز و غیر آن و در روایات تذکیر بآلاء
الله تصویر آن نعم و بیان مواضع خرسند آن و در روایات تذکیر بایام الله
بیان ترتیب بعض قصه بر بعض و الفاظ حق تعریضی که در سر قصه میباشد
و در تذکیر بالموت و ما بعده تصویر آن صورتها و تقریر آن حالتها و از فنون
توجیه است تقریب آنچه بعید از فهم باشد بسبب عدم الفت بآن و قطع
معارضه است درمیان دو دلیل یا درمیان دو تعریض یا درمیان
منقول و معقول و تفریق درمیان دو تلبیس و تطبیق درمیان
دو مختلف و بیان صدق وعده که اشارت بآن رفته است و بیان
کیفیت عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنچه در قرآن عظیم مامور شدند
بالجمله توجیه در تفسیر صحابه بسیار است و حق آن مقام ادا کرده نمیشود
تا آنکه وجه صعوبت مفصلا بیان کرده شود و بعد ازان در حل صعوبت

تفصیل سخن گفته آید و بعد از آن اقوال را که شنیده شود و آنچه متکلمان در آن
غلو میکنند از تاویل متشابهات و بیان حقیقت صفات مذهب من مذهب
مذهب من مذهب مالک و ثوری و ابن مبارک و سائر قدماست و آن امرار
متشابهات است بر ظهور آن و ترک خوض در تاویل آن و در احکام مستنبطه نزاع
کردن و احکام مذهب خود نمودن و وضع دیگر را برانداختن و خیال کردن
برای دفع دلایل قرآنیه نزدیک من صحیح نیست بترسم که از قبیل تدارء باشد اگر
باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذهب خود مدلول آیت را باید گرفت
گو هر که بان رفته باشد موافق یا مخالف و ادا لغت قرآن را از استعمالات
عرب اول اخذ باید کرد و اعتماد کلی بر آثار صحابه و تابعین باید نمود و در نحو
قرآن خللی عجیب راه یافته است و آن آنست که جماعه مذهب سیبویه را
اختیار کرده اند و هرچه موافق آن نیست آنرا تاویل میکنند هر چند تاویل بعید
باشد و این نزدیک من صحیح نیست اتباع اقوی و اوفق لسیاق و سباق
باید کرد مذهب سیبویه باشد یا مذهب فراء و در مثل و المقیمین الصلوة
و المؤتون الزکوة حضرت عثمان رضی الله عنه گفته اند ستقیمها
العرب بالسنتها و تحقیق این کلمه نزدیک فقیر آنست که مخالف زمره
مشهور نیز زمره است و عرب اول را در اثنای خطب و محاورات
بسیار واقع میشود که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشته و چون
قرآن بلغت عرب اول نازل شد اگر احیانا یا بجای واو آمده باشد
یا بجای تثنیه مفرد یا بجای مذکر مونث چه عجب پس آنچه محقق است که
الحکم

ترجمه مقیمین الصلوة بمعنی مدح ... بلغت والله اعلم واما معانی و بیان علمی است
حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مشهور
علی الراس والعین وانچه ازین قبیل است که بجز متعمقان آن فن ادراک نکنند
لا نسلم که در قرآن مطلوب باشد واما اشارات صوفیه و اعتبارات
ایشان بحقیقت از فن تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع قرآن چیزها
بر دل سالک ظاهر میگردد در میان نظم قرآن و حالتیکه آن سالک
دارد یا معرفتیکه او را حاصل است متوارد میشود چنانکه کسی قصه مجنون
و لیلی شنود معشوقه خود را یاد کند و معامله که درمیان وی و میان
محبوبه او میگذارد مستحضر سازد درینجا فایده است مهم انرا باید دانست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فن اعتبار را معتبر داشته اند و در آن
راه سلوک فرموده تا سنت باشد علماء امت را و فتح طریقی باشد
علوم موهوبه ایشان را مانند انکه آیت فاما من اعطی واتقی در مسئله
قدر تمثیل خوانده اند اگرچه معنی منطوق آیت ان است که هر که این کارها کرد
است او را راه جنت و نعیم تمام و هر که اضداد آن عمل آورده است
او را راه دوزخ و تعذیب بکنائیم لیکن بطریق اعتبار توان دانست
که هر کسی را برای حالت آفریده اند و آن حالت بروی جاری میکنند
من حیث یدری او لایدری پس باین اعتبار آیت را تمثیل قدر ربطی
واقع شده و همچنین آیت ونفس وما سواها معنی منطوقش آنست
که بر بر و اثم مطلع ساخت لیکن خلق صورت علمیه بر و اثم را با خلق

برو اتم بها الا در وقت نفخ روح متشابهست پس باعتبار میتوان باین

ایت در ین مثله استشهاد کرد والله اعلم غریب قران که در احادیث

آنرا مزید اهتمام و بیان فضل تخصیص کرده شد انواع است پس غریب در

فن تذکیر بالآء الله آیتی است که جامع حمد عظیمه را از صفات حق عز وجل

مثل ایة الکرسی و سوره اخلاص و آخر سوره حشر و اول سوره مومن

و غریب فن تذکیر بایام الله آیتی است که قصه قلیل الذکر در ان ایت

بیان کرده شود یا قصه معلومه را بتفصیل هرچه تمام تر آورده شود و قصه

عظیم الفایده را که محل اعتبارات بسیار است ذکر کرده شود ولهذا آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در قصه حضرت موسی و خضر علیهما السلام فرمودند

آرزو کردم که موسی با خضر زیاده صبر کردی تا خدا تعالی بر ما قصه ان

ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و ما بعده آیتی است که جامع باشد

احوال قیامت را مثلا و لهذا در حدیث آمده است که هرکه خواهد قیامت

را گویا بچشم خود می بیند گو سوره اذا الشمس کورت بخواند و غریب

فن احکام آیتی است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین صد تازیانه

در حد زنا و تعین اسی و ضعی خاص مانند تعیین صد تازیانه در حد زنا

و تعین ستة حیض یا سه طهر در عدة مطلقه و تعین انصباء مواریث

و غریب فن مخاصمه آیتی که در ان شوق جواب نهی غریب واقع شود

که قاطع شبهه با نفع وجوه باشد یا مقرون کرده شود بیان حال این

فریق بمثال اوضح کمثل الستوقد نارا و همچنین بیان شناعت عبادة

اصنام

اصنام و فرق در مرتبه خالق و مخلوق و مالک و مملوک با مثله عجیبه بیان کرده شود
و باطل اعمال اهل ریا و سمعه به ابلغ وجوه بیان کرده شود و غرایب قرآن
در ابواب مذکوره محصور نیست گاهی از جهت بلاغت کلام در نهایت بعید از اسلوب
آن باشد مثل سوره الرحمن و لهذا آنرا در حدیث عروس القرآن نامیده
شد و گاهی غرابت از جهت تصویر صورت سعید و شقی باشد و در حدیث
آمده است لکل آیة منها ظهر و بطن و لکل حد مطلع پس باید دانست ظهر این علوم
پنجگانه چیزیست که مدلول کلام و منطوق آن باشد و بطن در تذکیر بآلاء الله
تفکر است در آلاء و مراقبه حق است و در تذکیر بایام الله معرفت مناط مدح
و ذم و ثواب و عذاب است از آن قصص و پند پذیرفتن و در تذکیر بالجنة
و النار ظهور خوف و رجا و آن امور را رأی العین ساختن و در آیات
احکام استنباط احکام خفیه بفحوی و ایماءات و در محاجه فرق ضاله معرفت
اصل این قبایح و لاحق ساختن مثل آن بآن و مطلع ظهر معرفت لسان
عرب و آثار متعلقه بفن تفسیر و مطلع بطن لطف ذهن و استقامت
فهم با نور باطن و حالت سکینه است والله اعلم بالصواب از علوم وهبیه
در علم تفسیر که بآن اشارت کردیم تاویل قصص انبیاست علیهم السلام
و فقیر برای این فن رساله تالیف کرده است مسماة بتاویل الاحادیث
و مراد از تاویل آنست که هر قصه که واقع شد آنرا مبدائی میباشد از
استعداد پیغامبر و قوم او و از تدبیری که خدا تعالی در آن وقت
خواسته است گویا بهمین معنی اشارت رفته است در آیه و یعلمک من

تاویل الاحادیث دیگر تنقیح علوم خمسه که منطوق قران عظیم بها ناطق است و استنباط
از ان باب در اول رساله گذشت فراجع دیگر ترجمه بزبان فارسی بوجهی
که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص و تعمیم وغیر آن و انرا در فتح الرحمن
فی ترجمة القران ثبت نموده ایم هر چند در بعضی مواضع بسبب خوف عدم فهم
ناظران بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده باشم دیگر علم خواص قران
است سابق جماعه در خواص قران تکلم نموده اند بدو وجه بوجهی که بدعا ماند
و بوجهی که بسحر ماند استغفر الله منه و این فقیر را از انچه منقول است بابی
فتح نموده اند و یکبار که اسماء حسنی و ایات عظمی و ادعیه متبرکه را در
کنار من نهاده اند که این عطیه ماست در تصریف ان ما برآیند و اسمی
و ادعای مشروط است بشروطی که در قاعده نمیگنجد بلکه قاعده ان انتظار
عالم غیب است چنانکه در حالت استخاره میباشد از عالم غیب یک اسم
یا آیت و اسم اشاره میرود همان آیت و اسم را بر طوری از اطوار
مقرره نزدیک اهل این فن تلاوه باید کرد این است انچه درین رساله
قصد ایراد آن کرده بودیم والحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا یکی
از علوم وهبیه که برین ضعیف نزول فرموده حل معانی مقطعات قران
است و آن موقوف بر تمهید مقدمه است باید دانست که حروف هجا که اصول
کلمات عرب است هر یکی از انها معنی است بسیط که از غایت از یکی تعبیر
از ان تعبیر از ان اجمالی نمیتوان کرد و از همین جاست که بسیاری از مواد
متقاربه مثل یا متقارب می باشند و در معنی مانند انکه اذکیا از اهل

در

اوست ذکر کرده اند که هر کجا نون وفا جمع شده است دلالت میکند بر معنی
خروج بوجهی از وجوه مانند نفر و نفث و نفخ و نفح و نفق و نفد و نفذ
هر کجا فا و لام جمع شده است دلالت میکند بر معنی شکافتن مثل فلق
و فلج و فلح و فلذ و فلو و از همین جا ست که او کیا از اهل لغت میدانند
که عرب را عیار است که یک کلمه را بر وجوه بسیار نطق کنند به تبدیل حروف
متقاربه مثل دق و دک و دج و لفظ اکمل شواهد این معنی بسیار است و ما را اینجا
مقصود تنبیهی است لا غیر و این همه ...ت عرب است اگرچه عرب فصیح به تنقیح
آن نرسیدند و نحاة نیز ادراک نکنند چنانکه مفهوم تعریف جنس و خواص
تراکیب اکثر از عرب فصیح مرتب بر تنقیح حقیقت آن قادر نباشند هرچند
اعمال اینها میکنند باز موشکافان کلام عرب نیز بر یک طبقه نیستند
بعضی الطف است ... از بعض بسا مفهوم که بعضی از آن تنقیح کردند
و دیگران به تنقیح آن نرسیدند و این علم نیز از لغت عرب است اما دست
اکثر مردم کوتاه از تنقیح این مفهوم قاصر است پس حروف مقطعه
اسماء سوره اند بآن معنی که مجملاً دلالت میکند بر آنچه مفصلا در سوره
مذکور میشود و شبیه بآنکه نام کتابی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن کتاب
را پیش ذهن سامع واضح کرده اند چنانکه بخاری کتاب خود را الجامع
الصحیح المسند فی حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نام کرده است
پس معنی الم این است غیب غیر متعین شد متعین در عالم شهادة
که مند لسن است زیرا که همزه دلالت میکند بمعنی غیب اند الا آنکه ما غایب

این عالم است و همزه عالم مجرد و لهذا در وقت استفهام ادغام میکنند و در وقت
عطف او زیرا که امر مستفهم عنه امر مشترست و آن غیبت منبسطه متعین
و همچنین مترددة فیه غیبت است و اول همزه زیاده کنند تا دلالت کند بر انکه صوری
بخاطر او بسته است که تفصیلش فلان باشد و در ضمائر نیز را اختیار کرده
اند زیرا که غیب این عالم است و متعین زانی اجمال اجمالی حاصل شده و لام
بمعنی تعین لهذا در وقت تعریف لام زیاده میکنند و میم چون بر دو شقه
بان مجتمع می شود دلالت میکند بر هیولی میدنس که حقایق شتی در این
مجتمع شدند و مقید کنند و از قضاء همجنس تقدر و تحیر افتادند پس الم
کنایه است از فیض مجرد است که بعالم تحیز آمد و کسب عادات و علوم انسانی
متعین شدند و قسوة قلب ایشان است که مقابله کردند و اقوال و افعال فاسده
و اعمال کاسده را مباحثه و تحذیر بر و اتم مصادمه شود و تمام سوره
در بیان انست و انس مثل الم است الا انکه را بر تردد دلالت میکند
یعنی غیبی که متعین شد بدنس و باز مره دیگر بمنبد نس برآمد و متعین
شد و تسیم بار نیز همچنان و این کنایه است از هبوط مصادمه لقبا جهانها
بنی آدم مصادمه بعد مصادمه و آن صادق است بقصص انبیا و مقالات
ایشان مره بعد اخری و سوال و جواب مکرر و طا و صاد بر دو عبارت
است از حرکه ارتفاع از عالم نفس بعالم متعالی الا انکه طا دلالت میکند
بر علم و محاسبه با قلوب و تدنس ان متحرک و صاد بصفا و لطافت
و سین دلالت میکند بر سریان و متلاشی شدن و پراکنده گشتن

دایم

در همه افاق پس آنچه تمامات بنیست که آثار متوجه شدن ایشان بعالم
اعلی بصورت غیبی پیدا کرد در این عالم به بیان احیاء مذکور شدن و نزد
کتب و مانند آن و طسم مقالات انبیاست که آثار حرکات فوقانیه ایشان
است که ساری شده است در عالم متدنس پراکنده گشت در افاق جا
بیان است که معنی آن گفته شد الا آنکه چون شعشانی ظهوری یا تمیزی
داشته باشد او را اینجا تعبیر کنند پس معنی هم آنجا یست نورانی و متشعشع
گردیده است بخصایص عالم متدنس از عقاید باطله و اعمال فاسده
و این کنایه است از رد اقوال ایشان و ظهور حق در شبهات و مناظرات
و عادات ایشان و عین و لا است بگفته در این عالم لیکن از جهته قوة و
شدة و نیم از جهته اجتماع صور روحی و تراکم آن پس عشق حق متشعشع
است ساری شده در عالم متدنس و نون عبارت است از نوری
که در ظلمت ساری و پراکنده شود مانند حالتی که در وقت صبح صادق
یا نزدیک غروب شمس میشود یا همچنان مگر آنکه در یا نور راسته کمتر فهمیده
می شود نسبت به نون و تعین کمتر نسبت با پس کنایه از معانی است
منتشر شود در عالم و حس بنفسه که پیدا شد نزدیک توجه انبیا به پروردگار
خویش جبلته و گشاده ق قوتی و شدتی که هیچ که در این عالم پیدا
شده از جهته کسر و مصادمه و که مثال ق است الا آنکه معنی قوة کمتر
از قاف فهمیده می شود پس معنی کمعص عالم متدنس ظلمانی
است که در و متعین شد بعض علوم غیر متشعشعه و منتشعه نزدیک

رجوع به پروردگار اعلی بجلد معنا این کلمات والطریق ذوق فیما نغیدند و آن
معا اجا لله زا بخیر این کلمات که بتحریر درآمد تقریر کردن مقدور نیست هر چند
این کلمات وافی نکته آن نیستند بلکه مباین اند من وجه دون وجه
والله اعلم بالصواب تصنیف عارف حضرت الله شاه ولی الله
قدس الله سره العزیز

بتمام مجلد حفظه ورلکه

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله الملهم الحکم ومفیض النعم والصلوة والسلام علی سید العرب والعجم وعلی آله
وصحبه اهل الفضل والکرم اما بعد میگوید ولی الله عفی عنه این کلمات چند است که اولاد
واحباب خود را بآن وصیت میکنم سمیتها بالمقالة الوضیة فی النصیحة والوصیة حسبنا الله
ونعم الوکیل وهو الهادی الی سواء السبیل وصیت اول این فقیر چنگ زدن است
بکتاب وسنت در اعتقاد وعمل وپیوسته بتدبر هردو مشغول شدن وهر روز حصه
از هردو خواندن واگر طاقت خواندن ندارد ترجمه ورقی از هردو شنیدن در عقائد مذهب
قدمای اهل سنت اختیار کردن واز تفصیل وتفتیش آنچه سلف تفتیش نکردند اعراض
نمودن وبتشکیکات معقولیان خام التفات نکردن ودر فروع پیروی علمای محدثین
که جامع باشند میان فقه وحدیث کردن ودائما تفریعات فقهیه را بر کتاب وسنت
عرض نمودن آنچه موافق باشد در حیز قبول آوردن والا کالای بد بریش خاوند دادن
امت را هیچ وقت از عرض مجتهدات بر کتاب وسنت استغنا حاصل نیست وسخن
متقشفه فقها که تقلید عالمی را دست آویز ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند نشنیدن

وبریشان

وبدیشان التفات نکردن و قربت خدا جستن بدوری ایشان و وصیت دیگر هدام
معروف آنچه بخاطر این فقیر متعقد است که در فرایض و کبایر ذنوب و شعایر اسلام
بقصه معروف و نهی منکر باید کرد و باکسانیکه دران باب تساهل دارند صحبت نباید
داشت و دشمن ایشان باید بود و در سایر امور خصوصا در آنچه سلف یا خلف اختلاف
کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیث است و بس و عنف در آن مستحسن نیست
وصیت دیگر آنست که دست در دست مشایخ این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان
نباید کرد و بغلو عام مغرور نباید بود زیرا که اکثر غلو عام بسبب رسم است و امور سحر را
بحقیقت اعتبار نیست و کرامات فروشان این زمان الا ما شاء الله طلسمات
و نیرنجات را کرامات دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق اشراق
بر خاطر است و انکشاف واقعات آینده و اشراق و کشف را طرق بسیار است از الجمله
باب ضمیر از علم نجوم و رمل نه پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تسویه بیوت و
را از آنچه در کار است ما تجربه کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام
دقیقه است از دقایق صعود از ابتدا ذهن او منتقل میشود بطالع و همه بیوت و
کواکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفحه تسویه البیوت مقابل او ایستاده است
و همچنین ماهر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکند که فلان انگشت را لحیان
قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن صورت می بندد که ازین شکل
کدام متولد میشود تا آنکه زایچه پیش او حاضر میشود و از الجمله باب کهانت با نواعها
و آن بغایت متسع است تارةً باحضار جن و تارةً بغیر آن و از الجمله باب طلسم
که قوای کواکب در صورتی بند میکنند و از آن اشراق حاصل میشود و اعمال

که بعضی ملاحظات جوکیه را خاصیتی تمام است در اشراف و کشف من اراد تحقیق ذلک
فلیرجع الی کتب هذه الفنون و همت بستن بر کاری و بشکل محبوب بر آمدن و قفل بر دل
کسی داشتن و طالب را مسخر کردن همه از فنون نتیجه است چند ملاحظه... بدین
کار میرسانند صلاح و فجور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن یا مردود بودن در اینجا هیچ
فرق پیدا نمیکند و همچنین وجد و شوق و قلق و سرایت این حالت در حاضران لشان
عمدت قوت بهیمیه است لهذا هر که قوت بهیمیه او قوی تر وجد او زیاده تر آری این اعمال
و این احوال بعض صلحا هم میکنند به نیتی از نیات نیک و اینقدر اینها از کیفیات نمیکرده اند
کما لا یخفی و بسیاری از ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند
آنها عین کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی
داؤد و ترمذی و کتب فقه حنفیه و شافعیه خواند و عمل بظاهر سنت پیش گیرد اگر حق سبحانه
در دل وی شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب عوارف را از اول تا
آخر روزه و ذکار و معموری اوقات پیش گیرد در رسائل نقشبندیه در طریق پیدا کردن
یادداشت و این بزرگان این هر دو باب بوجهی روشن نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ
مرشدی نمانده چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت نماید
اگر درین فرصت عزیزی را دریابد که صحبت او مفتاح جذب است و تاثیر محبت او در مردمان
در میگیرد باید صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه ملکه گردد بعد از آن بگوشه نشیند و بدان ملکه
مشغول شود درین زمانه هیچکس نسبت الا ماشاء الله که در داشتن جمیع الوجوه کمال
داشته باشد اگر از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطلست پس همان کمال را باید حاصل
کند و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید خُذْ مَا صَفَا دَعْ مَا کَدِر تمام نسبت صوفیه

(127)

غنیمت کبری است در سوم ایشان بهیچ معنی از دو این سخن بر بسیاری گران خواهد بود اما امر الکاری فرمود ند برحسب آن باید گفت دیر گفته زید و عمر تعریج نمیباید کرد و حیث دویم آنکه در حق اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بذکر مناقب ایشان جاری بباید ساخت و درین مسئله دو صنف خطا کرده اند قومی میکنند که ایشان باهم سینه صاف بوده هرگز مشاجرات میان ایشان نگذشته و این وهم صرف است زیرا که نقل مستفیض شاهد است بر مشاجرات ایشان و انکار این نقل مستفیض نمیتوان کرد و قومی چون آن چیزها بایشان منسوب دیدند زبان بطعن و لعن کشادند و در وادی هلاک افتادند برین فقیر ریخته اند که اصحاب معصوم نبودند و از بعض عوام ایشان ممکن که چیزها بوجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل آن بوجود آید مورد طعن و جرح گردد اما ما مودیم بکف لسان از مساوی ایشان و ممنوعیم از سب و طعن ایشان تعبدا برای مصلحتی و آن مصلحت آنست که اگر فتح باب جرح در ایشان شود روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم منقطع گردد و در انقطاع روایت برهم خوردن ملت است و چون روایت از ایشان بی برداشته اکثر احادیث مستفیض باشند و تکلیف امت بحجت قایم گردد و جرح بعض ایشان نقل خلل نکند این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال کرد که حضرت چه میفرمایند در باب شیعه که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بد میگویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنوعی از کلام روحانی القا فرمودند که مذهب ایشان باطل است و بطلان مذهب ایشان از لفظ امام معلوم میشود چون از آن حالت افاقت دست داد در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام باصطلاح ایشان معصوم مفترض الطاعة منصوب للخلق است و وحی باطنی در حق امام تجویز مینمایند پس در حقیقت ختم نبوت را منکرند گو آنحضرت را

صلی الله علیه وسلم بر زبان خاتم الانبیا گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد نیک
باید داشت همچنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را بمزید تعظیم تخصیص
باید کرد قد جعل الله لکل شیء قدرا این فقیر را معلوم شده است که ائمه اثنا عشر اقطاب نسبی
بوده اند از نسبتها و رواج تصوف مقارن انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع
بجز از حدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امریست باطنی بتکلیف
شرعی کار ندارد و نص و اشارت هریکی بر متاخر باعتبار همان قطبیت است و امر امامت که میگفتند
راجع بهمان است که بعض خلص یاران خود را بر آن مطلع میساختند پس از زمانی قومی
تعمق کردند و قول ایشان را بر محملی دیگر فرود آوردند والله المستعان وصیت دیگر طریق
تعلیم علم چنانکه بتجربه محقق شد آنست که نخست رسایل صرف و نحو درس گویند سه سه
نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد از آن کتابی از تاریخ یا حکمت عملی که بزبان
عربی باشد آموزند و در آن میان بر طریق تتبع کتب لغت و بر آوردن مشکل از جای آن
مداوم سازند چون قدرت بر زبان عربی یافته موطا بروایت یحیی بن یحیی مصمودی بخوانانند
و هرگز آنرا معطل نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فیضها دارد و روایت سماع
جمیع آن مسلسل است بعد از آن قرآن عظیم درس گویند بآن صفت که صرف قرآن
بخوانند بغیر تفسیر و ترجمه گویند و آنچه مشکل باشد در نحو یا در شان نزول توقف شود و
بحث نمایند بعد فراغ از درس تفسیر جلالین را بقدر درس بخوانند درین طریق فیضها است
بعد از آن در یک وقت کتب حدیث میخوانده باشد از صحیحین و غیر آن و کتب فقه
و سلوک و عقاید و در یک وقت کتب دانشمندی مثل شرح ملا و حاشیه قطبی و غیر
آن الی ما شاء الله و اگر میسر آید که مشکوة را یکروز بخواند و روز دیگر شیخ طیبی بقدر آنچه

روز اول

روز اول خوانده است بجا و خیلی نافع است وصیت دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان
اختلاف است صوفیان شان گویند که اصل مطلوب فنا و بقا است و سلوک و انسلاخ است
و مراعات حواشی و اقامت طاعات بدنیه که شرع بدان وارد شده برای آنست که همه کس
آن اصل نمیتوانند بجا آورد و ما لا یدرک کله لا یترک کله و شارع بیان اصل فرموده است
برای خاصه و متکلمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب نیست و ما میگوییم
مطلوب باعتبار صورت نوعیه انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان نوعی
مخلوق شده که جامع است میان قوه ملکیه و بهیمیه و سعادت وی در تقویت ملکیه است
و شقاوت در تقویت بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال و اخلاق قبول
و در صدر خود در آرد و بعد موت آنرا مستصحب سازد مثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را میدارد
و با خود مستصحب سازد لهذا تخمه و حمی و غیر آن مبتلا میکرد و بوجهی مخلوق است که میتواند او
بحظیرة القدس و تلقی الهام از آنجا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت اگر به
نسبت آن ملایکه ملایمتی داشته باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر به نسبت ایشان تنافری
کسب نموده بود بالجمله چون نوع انسان بوجهی واقع شده بود که اگر ایشان را بایشان
گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را بهلاک رساند حق سبحانه بمحض فضل و کرم خود سیاستی ساز
ایشان کرد برای ایشان تعیین راه نجات نمود و ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و سلم از ایشان بدیشان فرستاد تا نعمت تمام شود و ربوبیتی که او را مقتضی
ایجاد ایشان بود دیگر باز دست ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال این شرع را
از مبدء فیاض در یوزه کرده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سریان صورت نوعیه
در ایشان و خصوصیه افراد را در آنجا دخلی نیست و فنا و بقا و استهلاک و غیر اینها مطلوب اند

باعتبار خصوصیه افراد زیرا که بعض نفوس در غایة علو و تجرد مخلوق می‌شوند و شنا استعالی تنها را

راه ایشان دلالت می‌فرمایند و آن حکم نه همین ... نیست بلکه لسان حال این فرد از جهة

خصوصیة فردیة تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز بر آن معانی محمول نیست نهر جا در شارة

آوری قومی این مطالب از کلام شارع فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را

بر سرگذشت خود حمل نماید و آنرا در عرف ایشان اعتبار گویند بالجمله افراط در مقدمات اصطلاح

و استهلاک و مشغول شدن هر کس و ناکس بآن داء عضال است در ملت مصطفویه هذا ثم

گناه کسی را که سعی در ابطال آنها کند و بحسب بعضی استعدادات اصلی داشته باشد هرچند

این سخن بسیاری از صوفیه زمان دشوار خواهد بود اما مرا کاری فرموده اند بر حسب آن میکنم

مرا با زید و عمرو کاری نیست وصیت دیگر در حدیث آمده است که من ادرک منکم عیسی

بن مریم فلیقرئه منی السلام این فقیر آرزو دارد که اگر ایام حضرت روح الله علیه السلام را دریابد

اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم و اگر من آنرا نه دریابم هر کسی که از اولاد یا اتباع این فقیر

زمان بعثت نشان آنحضرت دریابد حرص تمام کند در تبلیغ سلام تا کتیبه آخره از ... باشیم

محمدیه ما باشیم وصیت دیگر ما مردم غریبیم که در دیار هندوستان آبای ما بغربت

... افتاده اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فخر ماست که ما را بسید اولین و آخرین

و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نزدیک میگرداند

شکر این نعمت عظمی است که بقدر امکان عادات و رسوم عرب اول که منشأ آنحضرت است

صلی الله علیه و سلم از دست ندهیم و رسوم عجم و هنود را در میان خود نگذاریم اخرج البغوی

عن ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و نحن باذربیجان مع

عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا و ارتدوا و انتعلوا و القوا الخفاف و القوا السراویلات و علیکم

بلباس ابیکم اسمعیل وایاکم والتنعم وزی العجم وعلیکم بالشمس فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلولقوا واقطعوا الرکب وانزوا نزوا وارموا الاغراض وفی روایة وانزوا علی ظهور الخیل یعنی چون عرب برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله عنه ترسیدند که رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس بدیشان نامه نوشتند که ازار ببندید و چادر بپوشید و نعل پوشید و بگذارید موزها را و بگذارید شراویلها را و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل را و خود را دور دارید از تنعم و هیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب چرا که آفتاب حمام عرب است و برسم قوم معد شوید و درشت لباس باشید و سخت گذران باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را یعنی بگیرید و رام سازید و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیراندازی کنید نشانها یکی از عادات شنیعه هنود آنست که چون شوهر زنی بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این عادت اصلاً در عرب نبود نه قبل از آنحضرت و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدا رحمت کناد بر آنکس که این عادت شنیعه را متلاشی سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نهی منکر همین است دیگر از عادات شنیعه ما مردم آنست که مهر بسیاری تعین کنند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که شرف ما در دین و دنیا بآنحضرت منتهی میشود مهر اهل بیت خود که بهترین مردم اند دوازده اوقیه و نشی مقرر فرموده اند و آن پانصد درم است دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است در افراح و رسوم بسیاری در آن مقرر کردن آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شادیها مقرر فرموده اند دو شادی است ولیمه و عقیقه

این هردو را با بر کت و غیرآن را باید گذاشت با اهتمام و التزام آن نباید بود دیگر از عادات

شنیعه امر ... ایذ بست در ما تمها و سیوم و چهلم و ششماهی و فاتحه سالینه

و این همه را در عرب اول وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت تا ازمان تعزیت تا سه روز

و طعام ایشان یکشبان روز قدر سنی نباشد بعد سه روز زنان قبیله جمع شوند و طیب

ثیاب ... استعمال کنند و اگر زوجه میت است بعد انقضای عدت قطع احداد نمایند

سعید آنانکسی است که بلسان عرب صرف و نحو و کتب ادب مناسبت پیدا کنند و حدیث

و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه و علم شعر و معقول و هرچه ضروریه

پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ماجریات ملوک و مشاجرات اصحاب همه ضلالت ذوامت

است و اگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بآن کرد انیقد ... ضرور است که این را علم دنیا دانسته

و ازین متنفر باشند و استغفار و ندامت کنند و ما را لابد است که بحرمین محترمین رویم و روی

خود را بر آن آستانها مالیم سعادت ما این است و شقاوت ما در اعراض ازین است

بنام محمد مصطفی

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی کشاینده دریای عطابخشاینده خلعتهای هدایت و درود

و سلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند

نادی راه ظاهر مرآنکس را که راه راست جوید و الزام یابد مرکسی که از عهد فرمان کذرد و بر آل و اصحاب

آنحضرت آنانکه زنده ساختند سنت را تا قیام قیامت میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی

کان الله لهما فی الآخرة و الاولی که بعض اعزه احباب و اجله اولی الالباب وفقهم الله لما یحب و یرضی

وجعلنا و ایاهم الی الله درجات العلی این فقیر ترجمهٔ کتاب ... فی تلخیص سیرة الامین المأمون
که فراهم آورده علامهٔ زمان شیخ ابو الفتح محمد بن ... المشتهر بسید الناس است قدس سره العزیز
در حین استفاده اجابت مسئول ایشان اجازه نموده و در بعض مواضع بسبب ضعف روایتی که مصنف
اختیار کرده با نقل اقوی از آن ... با زیادت و نقص و تبدیل تصرف کرد تقبل الله ذلک منی و منه
وجعله خالصا لوجهه الکریم انه القریب المجیب الرؤف الرحیم و سمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور العیون
نسب مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی
بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة
بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا عدنان متفق علیه است و ما بعد عدنان تا حضرت
آدم علیه السلام اختلاف است بسیار و مادر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمنه بنت وهب بن عبد
مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة و ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه متحقق شد
از شهر ربیع الاول از سالی که واقعهٔ فیل در آن بود بعضی گفته اند بتاریخ دوم و بعضی گفته اند بتاریخ
سیوم و بعضی گفته اند بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند بالجمله شب ولادت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد چهارده
کنگره از آنجا و بمرد آتش فارس و نمرده بود پیش از این هزار سال و خشک شد چشمهٔ ساوه و شیر
داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم حلیمه بنت ابی ذؤیب و نزدیک حلیمه شکافتند سینهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد از آن بیرون آوردند نصیب شیطان را از وی
و نیز شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ثویبه کنیزک ابی لهب و در کنار داشت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم ام ایمن حبشیه که نامش برکه است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ام ایمن را
میراث یافته بودند از پدر خود عبد الله پس چون کلان شدند آنرا آزاد ساختند و در نکاح زید

بن [illegible] بودند وفات یافت عبدالله والد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در شکم والده بود و بعضی گفته اند که طفل دو ماهه بودند و بعضی گفته
طفل هفت ماهه و بعضی گفته اند بیست و هشت ماهه بود وفات یافت والده آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] چهار ساله بودند و بعضی گفته
شش ساله و تکفل پرورش آنحضرت [illegible] جد آنحضرت عبدالمطلب چون عمر شریف
هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبدالمطلب وفات یافت پس متکفل پرورش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد ابوطالب چون عمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوازده سال
و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون بشهر
بصری رسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحیرا راهب دید و شناخت بعلامتی که میدانست
پس پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گرفت و گفت
این رسول رب العالمین است خواهد فرستاد این را خدای تعالی تا رحمت باشد جهانیان را
آینه شما وقتی که آمدید نماند هیچ سنگی و نه درختی مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت
سجده نمیکنند مگر پیغامبر را هر آینه صفت وی مییابیم در کتابهای خود و گفت ابوطالب اگر
ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بمکه باز فرستاد بعد از آن آنحضرت بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجه در
تجارتی که برای خدیجه بود و پیش از آنکه در عقد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآید پس چون
داخل شدند در شام فرود آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیر سایه درختی قریب صومعه
راهبی پس گفت آن راهب که فرود نیامده است زیر این درخت هیچگاه مگر پیغامبر و میگفت
میسره که چون نیمروز میشد و گرمی بنهایت میرسید دو فرشته آمدند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

لم

سایه میکردند چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن سفر رجوع کردند در نکاح آوردند خدیجه
بنت خویلد را بود در آن حال عمر شریف بیست و پنج سال [illegible] و چهار روز بود و
از این شریف [illegible] کرده اند و چون عمر شریف به سی و پنج سال رسید حاضر شدند عمارت
کعبه را و نهادند حجر الاسود را بدست شریف خود و چون عمر شریف بچهل سال و یکروز رسید
خدایتعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فرستاد به نبوت و انذار و بشارت و آمد پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جبرئیل در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من خواننده نیستم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنهایت مشقت رسید
بعد از آن مرا گذاشت پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خواننده نیستم باز مرا تنگ
در بر گرفت و در نوبت سیوم گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق تا قوله تعالی ما لم یعلم و ابتدای
نبوت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد از آن به بانگ بلند اظهار
نمودند حکم خدایتعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیک خواهی قوم دریغ نداشتند چون
از فرط سد انشی با ایذا برخاستند و محاصره کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در شعب پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقامت کردند در آنجا در محاصره متصل کم از سه سال و اهل بیت
نیز در محاصره ماندند بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از محاصره و در آن وقت
عمر شریف چهل و نه سال بود و بعد از آن هشت ماه و بیست و یکروز وفات یافت
ابو طالب و وفات یافت خدیجه بعد ابیطالب بسه روز و چون عمر شریف به پنجاه سال و
سه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جن نصیبین آمدند و اسلام آوردند
و چون عمر شریف به پنجاه و یکسال و نه ماه رسید خدایتعالی آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم بمعراج مخصوص گردانید نخست از ما بین زمزم و مقام ابراهیم بر داشته [illegible]

... [illegible] پس [illegible] باقی حاضر کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی آسمانها
و فرض کردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر آنحضرت به پنجاه و سه سال رسید هجرت کرد
از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند [illegible] بعد ازان متوفی
شدند هم در آنجا و در تاریخها مذکور علما اقوال مختلفه هست که در کتب مطولات یافت
بود و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین مدت بیست و پنج و بقولی بیست و هفت و
کارزار کرد [illegible] آنجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی مصطلق و خیبر
و طایف و بقولی در وادی القری و غابه و بنی نضیر نیز کارزار واقع شده بود و بودند بعوث
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و بعث عبارت از آنست که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم لشکری بجایی فرستند و خود در آن لشکر نباشند و حج گذاردند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بعد ازان که حج فرض شد یکبار و قبل ازان دو بار حج گذارده بودند و بیرون آمدند از خانه
خود در حجة الوداع در روز بعد ازان که شانه کردند در [illegible] دهن و خوشبو در بدن مالیدند پس
فرود آمدند بذی الحلیفه و آنجا شب گذرانیدند و فرمودند امشب بمن آینده آمد از جانب
پروردگار من و گفت نماز کن درین وادی مبارک و بگو عمرة فی حجة حاصل معنی این کلمه آنست
که نیت حج و عمره هر دو کن و این را در فقه قران گویند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه روز یکشنبه وقت ضحی از جانب کدا و طواف
کردند برای قدوم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و باقی بآهستگی رفتند چهار بار بعد
ازان بیرون آمدند بسوی صفا و مروه سواره و دویدند در وسط وادی بعد ازان امر کردند
[illegible] را که هدی همراه خود نیاورده بودند بانکه فسخ کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و

فرود آمدند بجانب بطحا از محولت پس چون روز ترویه رسید و آن تاریخ هشتم است از ماه ذی الحجه
متوجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر [illegible] خواندند و شب آنجا بودند و نماز
صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد روان شدند بسوی عرفه و پیش از رسیدن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بنمره [illegible] برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وادی نمره که طرف وادی
عرفات است زده بودند پس در آن خیمه فرود آمدند تا وقتی که آفتاب از وسط آسمان زایل
شد بعد ازان خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعت جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد ازان
روان شدند بسوی موقف که وسط وادی عرفات است و آنجا پیوسته دعا و [illegible] میکردند
تا آنکه غروب شد آفتاب بعد ازان [illegible] شدند بسوی مزدلفه بعد غروب و آنجا شب
گذرانیدند و نماز صبح گذاردند و بعد ازان وقوف کردند [illegible] مشعر الحرام تا آنکه روشن شد
وقت بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس انداختند در جمره العقبه
هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند [illegible] هر سه جمره را هفت هفت
سنگریزه [illegible] میکردند بان جا که متصل خیف است و خیف زمین نشیب را گویند و مراد ازین
جاییست که مسجد منی در آن واقع است بعد ازان بجمره عقبه و درازی میکردند دعا را نزدیک
جمره اولی و ثانیه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نحر کردند در اول روز از ایام منی و دو آن [illegible]
بسوی کعبه و طواف کردند هفت شوط بعد ازان بسقایه آمدند و آن جاییست که در آن
آب زمزم جمع کنند پس ازانجا آب خواستند و تناول فرمودند بعد ازان بمنی رجوع کردند
و چون سیوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند و بمحصب فرود آمدند و ازانجا امر کردند عایشه را
که از تنعیم احرام بسته عمره تمام کند بعد ازان امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف وداع
کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چهار بوده

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم میانه قد سفید رنگ آمیخته بسرخی
در میان دو شانهای آنحضرت [illegible] قدری بیضه بود موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میرسیدند بنرمهٔ گوش و بعد پیری سفید بوده اند و در سر و ریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بیست موی سفید بود پر روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند ماه چهاردهم
تنک تن و معتدل بدن بودند اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت مهابت و بزرگی
و در سخن میگفتند ظاهر میشد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم لطف و نازکی اگر کسی از دور میدید
جمال [illegible] در اوقات میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی می فهمید شیرین گفتار
بودند گشاده پیشانی دراز و باریک ابرو [illegible] بلند بینی نرم رخساره گشاده دهان
روشن و گشاده دندان میان دو شانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم نبوت بود همچو بیضه
وصف کننده آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته ندیدم پیش از آنحضرت و نه بعد آنحضرت مثل
آنحضرت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند نام من احمد است و محمد و ماحی که بسبب من
نابود میکند الله تعالی کفر را و حاشر که پیش از همه محشور خواهم شد و عاقب که بعد من هیچ
نبی نخواهد بود و در روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمه و نبی الملحمه نیز آمده و حق تعالی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسمی ساخت به بشیر و نذیر و رؤف و رحیم و رحمة
للعالمین و محمد و احمد و طه و یس و مزمل و مدثر و عبد در آیه سبحان الذی اسری
بعبده لیلا و عبد الله در آیه لما قام عبد الله یدعوه و منذر در آیه انما انت منذر
و اسماء دیگر نیز علما ذکر کرده اند و این اسما همه بیان صفات آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم و سوال کرده شد عایشه رضی الله عنها از خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفت بود خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن مجید بخشم می آمد بر وفق غضب قرآن

و خوشنود

صفت [illegible]

اسماء آنحضرت

وخوشنود میشدند بر حسب خشنودی قرآن و بخشم می آمدند برای نقض حدود و انتقام
نمی کشیدند برای نفس خود لیکن وقتی [illegible] شده حتی از حقوق خدا تعالی انتقام
میکشیدند محض برای خدا و چون بخشم می آمدند مجلس تاب خشم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نمیداشت و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم شجاع ترین مردم و سخی ترین و کریم ترین ایشان
هرگز نبود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمی دهیم و شب نمی ماند در خانه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دیناری و نه درهمی اگر باقی میماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بدهند ناگاه شب
میشد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه میشدند از آن چیز و میرساندند بمستحقش
و نگاه نمیکردند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یکساله اهل
خود را از ارزان ترین چیزی که بدست می آمد مثل خرما و جو بعد از آن ایثار میکردند دیگران را از
قوت اهل خود تا آنکه احیانا محتاج میشدند بقوت پیش از گذشتن سال و آنحضرت
صلی الله علیه [illegible] بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین ایشان
در عهد و نرم ترین ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم ترین مردم و با
حیاتر از دختر باکره که در پرده خود باشد و فرود انداخته نظر بزمین بودند نظر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بسوی زمین زیاده تر از نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی آسمان
بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوشه چشم بوده و بودند بسیار ترین مردم
باعتبار تواضع قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد
یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله که میساختند آوندرا برای گربه تا بر میداشتند
آنرا تا وقتی که سیراب شود آن گربه از غایت شفقت و بودند عفیف ترین مردم
یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب نبودند و بسیار ترین مردم بر گرامی

داشتی یاران خود را دراز نمیکرد و پای خود را در میان ایشان و جای را فراخ مینساختند
چون بسبب ... مقام تنک میشد ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیشتر مینشستند
از زانوی همنشین خود هرکه آنحضرت را بناکاه دیدی هیبت خوردی و هرکه صحبت داشتی
نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رفیقان ... بیوسته کرد آکرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودندی اکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودند ایشان خاموش
شدندی تا سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنوند و اکر بچیزی امر میفرمودند شتاب کردندی
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابتدا بسلام میکردند با هرکه ملاقات مینمودند
... تزیین میکردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و خبر میکرفتند
از اصحاب و سوال میکردند ... ایشان پس اکر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند
و اکر در سفر رفته بودی برای او دعا میکردند و اکر مرده بودی در حق وی انا لله و انا الیه
راجعون میکفتند و از پس او دعا میفرستادند و اکر کسی ... میترسیدند
بسوی او میرفتند تا آنکه داخل شوند بروی در خانه من و بیرون می آمدند ... با صحابه و
یاران خود و میخوردند و ... ایشان را دلجویی میکردند و اشراف قوم را دکرامی میداشتند
اهل فضل را دریغ نمیداشتند تازه رویی از هیچکس و بدخویی نمیکردند بر هیچکس و قبول میکردند
عذر عذر آرنده توانا و ناتوان نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سخن راست کفتن
یکسان بودی و نمیکذاشتند هیچکس را که پس پشت آنحضرت راه رود میفرمودند بکذارید
پشت مرا برای فرشتکان و نمیکذاشتند هیچکس را که پیاده برود همراه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وقتی که سواره میرفتند تا آنکه او را نیز سواره کنند پس اکر وی از سوار شدن امتناع
کردی میفرمودند از من پیشتر رو تا بمقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بودی و آنحضرت را غلامان و کنیزکان بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر آن جماعه بلندی و تمیز نمیکردند در خوردنی و پوشیدنی انس گفت رضی الله عنه خدمت
کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نداشتم با آنحضرت در حضر و سفر
مگر خدمت آنحضرت من بسیار بود از خدمت من آنحضرت را و هیچگاه نگفتند مرا اف و آن
کلمه تنگدلی و ناخوشی است و نفرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی را که نکردم چرا نکردی
و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس امر کردند بدرست ساختن گوسفندی
پس شخصی گفت ذبح این بر ذمه من دیگری گفت پوست کندن این بر ذمه من دیگری گفت
پختن این بر ذمه من آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند هیزم آوردن [بر ذمه من] آن
جماعه عرض کردند که بجای آنحضرت صلی الله علیه [وسلم ما] این کار کفایت کنیم فرمودند
میدانم که شما بجای من کفایت میکنید ولیکن من نمی‌پسندم آنکه تمیز کنم و بلندی جویم
بر شما [بدرستی که حق] تعالی مکروه میدارد از بنده خود این خصلت را که تمیز سازد از میان
یاران خود بعد از آن ایستادند بنماز کردند همه را و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در سفری پس فرود آمدند از شتر بسوی نماز بعد از آن رجوع کردند بسوی شتر پس بعض
اصحاب عرض کردند یا رسول الله کجا میروی فرمودند میخواهم که ببندم پای شتر خود را
عرض کردند که ما ببندیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردمان
اگرچه در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی‌نشستند و نه
برخاستند مگر با ذکر الله تعالی و چون میرسیدند بجماعتی می‌نشستند همانجا که منتهی
میشد مجلس یعنی اول که بمجلس رسیدند همانجا می‌نشستند و قصد صدر مجلس نمیکردند
و بهمین خصلت امر میکردند مسلمین را و هر یکی را از همنشینان خود نصیب وی میدادند

یعني بسبب حالي بهر کسي اکرام و توجه مبذول میداشتند همیدانست همنشین آن حضرت صلي الله علیه وسلم که کسي گرامي تر است نزدیک آنحضرت صلي الله علیه وسلم بکشادہ روئی با هریکی بشاشت میکردند که هر کسي میدانست که وی گرامي ترست و اگر کسیه با آنحضرت صلي الله علیه وسلم مي نشست آنحضرت صلي الله علیه وسلم بر نمي خاستند ازان مجلس تا آنکه آن شخص برخیزد مگر که ضرور تی پیش آید پس طلب اذن میکردند از وي و نه برو ی کسي نمیگفتند آنچه وي ناخوش دارد و مقابله نمیکردند بد خوئی و بي ادبی کسي را بانند آن ... میکردند و در میگذشتند و عیادت بیماران میکردند و فقیران را دوست میداشتند و با ایشان همنشیني میکردند و بر جنازه ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیداشتند هیچ فقیر را بسبب فقر و ... نمیخوردند از هیچ بادشاه بسبب بادشاهي او و بزرگ میداشتند نعمت الهي را اگرچه اندک باشد و بنکوهش یاد نمیکردند از ان نعمت هیچ خصلت را و ... نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن داشتند تناول کردند ... و خبر دار ... احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامي میداشتند و بودند آنحضرت صلي الله علیه وسلم زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در ... هیچ وقت بر آن حضرت صلي الله علیه وسلم نمیگذشت در غیر عمل براي خدایتعالي یا اشتغال بحاجت ضروری و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار کردند آسان ترین آنها الا آنکه در وي قطع رحم باشد و اگر قطع رحم مي بود از وي دور ترین مردم بودند یعني بابلغ وجوه از وي احتراز میکردند میدوختند پاپوش خود را و پیوند میکردند جامه خود را و سوار میشدند بر اسپ و اشتر و دراز گوش و ردیف میساختند پس پشت خود غلام و غیر آنرا مسح میکردند روي اسپ خود را بگوشه آستین خود یا بگوشه چادر خود و آنحضرت صلي الله علیه وسلم

دوست میداشتند فال را و ناپسند میکردند طیره را و فال عبارت از آنست که چون کسی
بکاری متوجه شود کلمهٔ نیک بگوش وی رسد مثل یا راشد و یا سالم یا مسعود آن خوش وقت
شود طیره عبارت از شگون بد است که از گذشتن حیوانات بجانب راست و چپ یا آواز
کردن زاغ و مانند آن شگون گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آنرا دوست میداشتند میفرمودند الحمد
لله رب العالمین و چون حاصل میشد چیزی که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله
علی کل حال و چون بعد فراغ از طعام بر داشته میشد طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میفرمودند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنَا وَ سَقَانَا وَ اٰوَانَا وَ جَعَلَنَا مُسْلِمِیْنَ
بیشتر نشستن آنحضرت رو بقبله بودی بسیار میکردند ذکر و کم میگفتند سخن بیهوده و دراز
میکردند نماز را و کوتاه میساختند خطبه را و در طلب مغفرت میبودند از خدا تعالی در یک مجلس
صد مرتبه و شنیده میشد سینه مبارک را در حال نماز آوازی مثل آواز جوشش دیگ
بسبب بکا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه میداشتند روز دوشنبه و روز پنجشنبه
و سه روز از هر ماه و روز عاشورا و کم بود که روز جمعه بی روزه باشند و در هیچ ماهی
بیرون رمضان چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آن بود که در خواب میرفتند چشمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نمی خفت دل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب انتظار وحی و متوجه شدن جانب قدس و چون آن
حضرت صلی الله علیه وسلم می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلی الله علیه وسلم و غطیط
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر نمیشد و آن صوت منکر است که از بعض خفتگان
شنیده میشود و چون میدیدند در خواب چیزی که پسند نمیکردند میگفتند هو الله لا شریک له
و چون بمحل خفتن آرام میگرفتند میگفتند رَبِّ قِنِیْ عَذَابَکَ یَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَکَ

و چون بیدار میشدند میگفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَيْهِ النُّشُوْرُ و نمیخوردند صدقه و تناول میکردند هدیه را و صدقه آنست که برای ثواب بفقیران دهند و غرض قبیت این شخص منظور نباشد و هدیه آنست که برای اکرام این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخدمت آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم میفرستاد آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم بمقابل آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت میکردند و تکلف نمیکردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بعافیت نشوند هذا [illegible] آنحضرت را صلّی اللّٰه علیه وسلّم کلید خزانهای زمین عطا کرده بود و پس آن را قبول نکردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم خوردند نان با سرکه و فرمودند نیک نان خورش است [illegible] و خورده اند گوشت ماکیان و حباری و آن طایریست معروف و دوست [illegible] که در او گوشت دست بز را و فرمودند بخورید زیت و بدان مالیدا و را بهر آینه که وی از درخت مبارک است و آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم آمیز دو بستر انگشتی و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتها را و آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم خورده اند نان جو با خرما خشک و خربزه با خرما و تر و با ذرتک با خرما و خرما را با مسکه دوست میداشتند شیرینی و شهد و آب نشسته میخوردند و میان آب نوشیدن سه بار آوند را از دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقی مانده را با صحابه بدهند از جانب راست شروع میکردند یکبار شیر آشامیدند آنگاه فرمودند هر که چیزی از ماکولات خورد باید که بگوید اَللّٰهُمَّ اَرْزِقْنَا خَيْرًا مِنْهُ و هر که آشامد شیر را باید که بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْهِ وَزِدْنَا مِنْهُ و فرمودند نیست چیزی که کفایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو بغیر شیر و آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم

٥١٠

میپوشیدند جامه پشمین و صوف میکردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمیکردند در پوشیدنی و بهترین جامها نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم قمیص بود چون جامه نو میپوشیدند میگفتند اللهم لك الحمد كما البستنيه و اسألك خيره و خير ما صنع له و خوش میشدند از جامهای سبز و احیاناً یک چادر میپوشیدند که در آن بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود می بستند دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گذاردند در آن یک چادر باین کیفیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستار می بستند و میگذاشتند یکطرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شمله و میپوشیدند روز جمعه چادر سرخ بعضی گفته اند آن چادر مخطط بود بخطوط سرخ و میپوشیدند انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله بود در خنصر دست راست و گاهی در خنصر دست چپ و خنصر نام خوردترین انگشتان است و دوست میداشتند خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و میفرمودند که آیت الله تعالی نهاده است لذت من در زنان و خوشبو گردانیده است سردی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالیه و آن خوشبوئیست مرکب و نیز مشک تنها و بخور میکردند از عود و کافور و سرمه میکردند باثمد و آن قسم اعلی است از اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی سرمه میکشیدند در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند روغن را در سر و ریش خود و استعمال دهن میکردند یکروز در میان و سرمه میکردند بر عایت عدد طاق و دوست میداشتند ابتدا کردن از جانب راست در شانه کردن و نعلین پوشیدن و طهارت کردن و در همه کار و نظر میکردند در آینه و در سفر از آنحضرت جدا نمیشد چند چیز شیشه دهن و سرمه دان و آینه و شانه و مقراض و مسواک و سوزن و رشته و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مسواک میکردند شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد از خواب چون بتهجد
بر میخواستند و وقت بر آمدن برای نماز صبح و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجامت میکردند یعنی
خون میکشانیدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مزاح میکردند و نمیگفتند در مزاح مگر سخن
راست یکبار شخصی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله سوار کن
مرا بر اشتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچهٔ ماده شتر گفت بچه مرا نتواند برد حاضران
وی را گفتند نباشد شتر مگر بچهٔ ماده شتر و دیگر بار زنی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آمد و گفت یا رسول الله شوهر من بیمار است و وی حضرت را صلی الله علیه وسلم
میطلبد فرمود همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدیست مراد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سفیدی بیخ چشم بود و آن زن سفیدی ... که زمان نظر باشد فهم کرد
پس باز گشت آن زن و بکشاد چشم شوهر خود شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من
میکشائی گفت خبر داده مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در چشم تو سفیدیست
شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدیست و زنی دیگر بخدمت آن حضرت
صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن که خدای تعالی مرا در بهشت
درآرد فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن
گریه کنان از مجلس آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز گشت فرمودند او را خبر دهید که داخل
نخواهد شد در بهشت در حالت پیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی
در بهشت در آید هر آینه خدای تعالی میفرماید انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا
اترابا معنی آیه بسبب اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم مومنات را پیدا
کردن دیگر یعنی در حشر پس کردانیم ایشان را دختران جوان والله اعلم آنحضرت صلی الله

علیه

ذکر ازواج مطهرات

علیه وسلم نخست در نکاح آورد خدیجه بنت خویلد را و سابق این قصه مذکور شد
بعد از آن سوده بنت زمعه را و وی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر شد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که وی را طلاق دهند پس نوبت خود عایشه را
داد و گفت مرا مراد از این هیچ کار نیست مقصود من آنست که بر انگیخته شوم در ازواج
آنحضرت بعد از آن عایشه بنت الصدیق را بنکاح آوردند وی را در مکه پیش از هجرت
بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال در ماه شوال و وی آن وقت شش ساله
بود و هم بستر ساختند آنحضرت وی را در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی
نه ساله بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند و وی هژده ساله بود و وی وفات
یافت بمدینه هفدهم رمضان سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و غیر از وی
نیز نقل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ بکر را بجز عایشه تزویج نکرده اند
و کنیت وی ام عبد الله است بعد از آن حفصه بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند و بروایتی
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل که خدای تعالی
شما را میفرماید که رجعت کنید زیرا که حفصه بسیار روزه دار و نماز گذار است و بروایتی
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجعت کردند بجهت مهربانی بر عمر رضی الله عنه و الله
اعلم بنکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و وی در آن وقت در حبشه بود و مهر داد
او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نجاشی بادشاه حبشه چهار صد دینار و متولی
نکاح او شد عثمان بن عفان و بقولی خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل و
چهارم و بنکاح آوردند ام سلمه را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و وی
آخرین ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وفات و بقولی آخرین همه میمونه بوده است

و بنکاح آوردند زینب بنت جحش را و وی دختر عمهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود اول
در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن وی طلاقش داد
آنگاه در ازواج طاهرات داخل شد وفات یافت بمدینه سال بیستم و وی اولین
ازواج آنحضرت است در وفات بعد از آن آنحضرت و اولین کسی است که بر داشته شد بر
نعش مراد از نعش آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گهواره با سرپوش
و بنکاح آوردند جویریه بنت حارث را و وی در غزوه بنی مصطلق اسیر شده بود پس در حصه
ثابت بن قیس افتاد و مکاتبش ساخت پس بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد تا چیزی
از مبلغ کتابت سوال کند و او زن خوبروی شکیل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند آیا
نکنیم بهتر از این ادا کنم از جانب تو مال کتابت را و بزنی خواهم ترا وی بآن معنی راضی شد پس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند وفات یافت سال پنجاه و ششم
و بنکاح آوردند صفیه را و وی از اولاد حضرت هارون علیه السلام بود اسیر شد در غزوه
خیبر پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آزادش کردند و آزاد کردن مهرش ساختند وفات
یافت سال پنجاهم و بنکاح آوردند میمونه را و وی خاله ابن عباس و خالد بن الولید و عبد الله بن
عباس است وفات یافت همانجا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنکاح آورده بودند و
نام آن موضع سرف است سال پنجاه و یکم و قیل سال شصت و ششم بر تقدیر
آخر اخیر ازواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد در وفات و این جماعه مذکورات
آنانند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سرایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم باقی مانده بودند غیر خدیجه و بنکاح آوردند زینب بنت
خزیمه را سال هشتم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم زنده نماند مگر اندکی

نعش تخته ... علی ...

... تا نفع ... شد ... بنت ... صفیه ...

دو ماه یا سه ماه آنگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آنها را بنکاح آورد و یا خطبه کرد و این امر بانجام نرسید از آنجمله فاطمه بنت ضحاک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بنکاح آورد و چون آیه تخییر نازل شد وی را مخیر کردند
در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا اختیار کرد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را جدا ساختند بعد از آن پشک شتر التقاط میکرد
و میگفت من بدبختم اختیار کردم دنیا را و از جمله شراف خواهر دحیه کلبی بزنی خواستند
و او را دخول نکردند و خوله بنت هذیل و وی همانست که بخشید نفس خود را با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یعنی بغیر مهر در نکاح آمد و بقولی بخشنده نفس خود ام شریک بوده
و اسماء جونیه گویند چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که دست بوی کنند
گفت اعوذ بالله منک یعنی پناه میجویم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفارقت
کردند و عمره بنت یزید زنی از غفار و عالیه بنت ظبیان و اینهمه را طلاق دادند قبل
از دخول و بنت الصلت و وی بمرد پیش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی
نزدیک شوند و زنی دیگر چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که نزدیک شوند
فرمودند هبی لی نفسک نفس خود را بمن ده گفت هیچ زن رئیسه نفس خود را بمن بازاری
میدهد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را جدا کردند و خطبه کردند زنی را پس پدرش
گفت که او داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبود چون رجوع کرد داغ سفید یافت
و خطبه کردند زنی را از پدرش وی صفت او بیان کرد و گفت زیاده از این آنست
که گاهی بیمار نشده است فرمودند او را نزدیک هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود
مهر ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانصد درم هر زنی و این قول اصح اقوال است

مهر ازواج مطهرات
بحساب شاهجهان آبادی
هفت درم ... [illegible]

ذکر اولاد حضرت

مگر صفیه و ام حبیبه چنانچه گذشت از اولاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی قاسم است
که کنیت آنحضرت بنام وی بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ابو القاسم میگفتند و عبد الله
طیب و طاهر بود و لقب وی است و بقولی طیب غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم
و فاطمه و فاطمه خوردترین آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود این پسران مردند پیش از
اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند و این جماعه
همه از بطن خدیجه بودند بعد از آن در مدینه از بطن ماریه قبطیه ابراهیم پیدا شد و طفل
هفتاد روزه شده درگذشت و بقولی هفت ماهه و بقولی هژده ماهی و اولاد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند
مگر فاطمه که وفات او بعد از آنحضرت بود بشش ماه پس زینب در نکاح ابی العاص
بود بزاد برای او پسری علی نام که در حالت صغر درگذشت و دختری امامه نام که چون
جوان شد امیر المؤمنین علی او را بنکاح آورد بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل
بن الحارث بنکاح آورد و از وی پسری زاد یحیی نام و فاطمه رضی الله عنها در نکاح
امیر المؤمنین بود بزاد برای او حسن و حسین و محسن و رقیه و زینب و ام کلثوم محسن
در صغر درگذشت و رقیه نیز قبل بلوغ درگذشت و زینب را عبد الله بن جعفر بنکاح
آورد پس بزاد برای او پسری علی نام و [illegible] وی بمرد ام کلثوم را بنکاح آورد
امیر المؤمنین عمر پس پسری زید نام برای او بزاد و بعد عمر عون بن جعفر زنی خواست
بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نزدیک امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بود پس بزاد برای او عبد الله
نام پسری در صغر گذشت و رقیه وفات یافت روزی که زید بن الحارثه بشارت

فتح بدر بمدینه آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد ام کلثوم را و وی

عثمان متوفی شد در شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیه نزدیک عتبه و ام کلثوم

نزدیک عتیبه هر دو پسران ابو لهب بودند اسامی اعمام و عمات آنحضرت صلی الله علیه

و سلم حارث و قثم و زبیر و حمزه و عباس و ابو طالب ابو لهب و عبد الکعبه و حجل و

غیداق و ضرار و مقوم • و بره و امیمه و از ین جمله اسلام آوردند سه

کس حمزه و عباس و صفیه اسامی موالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم زید بن الحارث

پسر وی اسامه ثوبان و ابو کبشه و وی در بدر حاضر بود در روزی که عمر رضی الله عنه

خلیفه شد وفات یافت و انیسه و شقران صلی الله علیه و سلم

وارث شده بودند از پدر خود بقولی وی را از عبد الرحمن بن عوف خرید کرده بود

یسار و او را • و برائه بسر بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم

گذرانیده بود وقتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را آزاد

ساختند و در نکاح وی دادند سلمی را که مولاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس

از وی پسری متولد شد عبد الله نام نویسنده امیر المومنین علی بود و ابو مویهبه

و فضاله وی بشام وفات یافت و رافع این مذکورین را آنحضرت صلی الله

و سلم آزاد کرده بودند و مدعم که او را ... حذامی گذرانیده بود وی کشته شد در

غزوه وادی القری و کرکره و او را هوذه بن علی یمانی پیشکش داده بود آنحضرت

صلی الله علیه و سلم او را آزاد ساختند و زید جد هلال بن یسار و عبیده و طهمان

و مابور قبطی از هدیه مقوقس و واقد یا ابو واقد و هشام و ابو ضمیره ... بود و

حنین او را آزاد ساختند و ابو عسیب احمر نام و ابو عبید و سفینه که گفت غلام

ام سلمه بود بعد از آن او را آزاد کرد و شرط نمود که مادام که زنده باشد خدمت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کند گفت اگر شرط نمیکردی نیز مفارقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نمیکردم و ابو هند و انجشه که حدی میگفت شتران را و ابو لبابه و بعض اهل سیر

اسامی کنیزکان

بیش ازین شمرده اند اسامی کنیزکان آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلمی و ام رافع
و رضوی و امیمه و ام ضمیره و ماریه و سیرین و ام ایمن که برکه نام داشت و در کنار داشته
بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شش کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد

اسامی خادمان

و خضره و خوله اسامی خادمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم انس بن مالک
و هند و اسماء دختران حارثه و ربیعه بن کعب اسلمی و عبد الله بن مسعود و عقبه
بن عامر و بلال و سعد و ذو مخمره که برادرزاده یا خواهرزاده نجاشی بود و بکیر بن

اسامی نگاهبانان

شداخ لیثی و ابوذر غفاری و اسامی نگاهبانی کنندگان آنحضرت صلی الله علیه
و سلم سعد بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان بن عبد قیس و محمد بن مسلمه
انصاری روز احد حراست کرد و زبیر روز خندق و عباد بن بشیر و سعد بن ابی
وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی القری و چون این آیه نازل شد و الله یعصمک

اسامی ایلچیان

من الناس موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند اسامی ایلچیان آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بجانب پادشاهان روزگار عمرو بن امیه را بسوی نجاشی
فرستادند و نجاشی لقب کسی است که پادشاه حبشه باشد و نام وی اصحمه بود
و ترجمه اصحمه بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را
بر دو چشم خود و فرود آمد از تخت و نشست بر زمین و اسلام آورد و وفات یافت
در ایام حیوة آنحضرت سال نهم پس غایبانه بروی نماز جنازه گذاردند و دحیه کلبی را

بسوی

بسوی پادشاه روم دحیه هرقل نام داشت پس ثابت شد نزدیک وی دلایل
نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قصد اسلام کرد قوم با وی موافقت نکردند
و ترسید از آنکه اگر اسلام آرد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن
ابی حذیفه را بسوی کسری پادشاه فارس پس کسری پاره کرد نامه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند خدا تعالی پاره پاره
کناد پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد و ما طیبا

مقوقس و مقوقس لقب کسی است که مصر و اسکندریه در تصرف او باشد پس نزدیک
آمد باسلام و هدیه فرستاد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماریه قبطیه
و سیرین و استر سفید که دلدل نام داشت و جوالی هزار دینار و بیست جامه
و عمرو بن العاص را بسوی جیفر و عبد الله پسران جلندی پادشاهان عمان
پس هر دو مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را از آنکه از رعیت زکوة گیرد
و در میان ایشان قضا کند پس عمرو در میان ایشان می بود تا آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وفات یافتند و سلیط بن عمرو را بسوی هوذه بن علی
رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفته فرستاد که چه نیک چیزیست آنچه شما بسوی او میخوانید و من خطیب
قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعض تصرف در امر خلافت دهید پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبول نفرمودند و هوذه مسلمان نشد و شجاع
بن وهب را بسوی حارث غسانی پادشاه بلقا که شهریست از شام
پس تر یافت نامه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفت من با لشکر روانه بجهت

حبشه سوم پادشاه روم از ایمان منع کرده و مهاجر بن ابی امیه را بسوی حارث حمیری در یمن
و علاء بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و ابو موسی
اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان
ایشان بغیر قتال اسامی نویسندگان آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلفاء اربعه و عامر
بن فهیره و عبد الله بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس و خالد
بن سعید و حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شرحبیل بن حسنه اسامی
نجبای آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنانکه بزیادت عنایت مخصوص بودند خلفاء اربعه از
و [illegible] حمزه و ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و عبد الله بن مسعود و عمار و بلال اسامی
عشره مبشره خلفاء اربعه و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه بن عبید الله و ابو عبیده بن الجراح و سعید بن زید اسامی دواب آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از اسپان [illegible] بودند و اینجا اختلاف هم است سکب
[illegible] اسپ سوار بودند پیشانی [illegible] او سفید بود الا دست راست که برنگ بدن بود
و [illegible] مناسب بهمواری بدن بود [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] مسابقت
کردند پس سبقت کردند و خوشوقت شدند [illegible] مرتجز [illegible] آنکه خزیمه بن ثابت
در حق او گواهی داد و لزاز از هدایا مقوقس و لحیف هدیه ربیعه و ظرب هدیه فروه
جذامی و ورد هدیه تمیم داری و ضریس و ملاوح و سبحه که او را از تاجران یمن خرید
کرده بودند و سبقت کردند سه بار بر آن پس دست بمالیدند بر روی او و گفتند
ما انت الا بحر و بحر اسپ [illegible] کامر [illegible] استر است را اسم دلدل
از هدایا مقوقس و داد و اول استر است که در اسلام بر وی سوار شدند و فضه قبول

اسامی نویسندگان

اسامی نجبای آنحضرت

اسامی عشره مبشره

اسامی دواب آنحضرت

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

فرمودند آنرا از ابو بکر صدیق و ایلیه هدیه پادشاه ایله و در سرکار آنحضرت صلی الله علیه و سلم

دراز گوشی بود که او را یعفور میگفتند و نقل کرده نشده که چیزی از جنس گاو در سرکار

آنحضرت بوده باشد و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بیست ناقه شیردار بوده اند در

دآن موضعست قریب مدینه بدیه فرستاد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعد بن

عباده ناقه شیردار از مواشی بن عقیل و [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناقه بود

قصوی نام که بردی هجرت کرده بودند و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بجز ان

آنحضرت صلی الله علیه و سلم را الا قصوی کوبند عضبا و جدعا نیز نام وی است

یکبار روزی باشتر اعرابی دوانیدند شتر سبقت کرد اعنی بر مسلمانان شاق

آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند لازم است بر الله تعالی که هیچ چیز از امور

دنیا غالب نیاید الا وقتی او را مغلوب سازد و در سرکار آنحضرت صلی الله علیه

و سلم صد راس از بزمی بود و بزی بود که برای شیر خوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بخصوص مهیا کرده بودند و خروسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه

شمشیر بودند از انجمله ذو الفقار که از غنایم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیدند گویا در طرف وی شکستی افتاده است و تعبیر

کردند مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد و آن صورت روز احد متحقق شد و سه شمشیر

از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و بتار و حتف و از جمله آن شمشیرها مخذم

و رسوب بود و دیگری که از پدر میراث یافته بودند و عضب که سعد بن عباده گذرانیده

بود و قضیب و وی اول شمشیریست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را حمایل کردند و

پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم چار نیزه بودند نام یکی مثنی و سه نیز باقی از بنی

ذکر سلاح آنحضرت

قلعی ... سیف منسوب الی القلعه ... موضع بالبادیه

ذکر نیزهٔ آنحضرت

قیقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که بر داشته میشد و روبروی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در عیدین و چوبکی بود سرکج بقامت یکذراع و نیم عصا که ویرا عرجون میگفتند
و عصای باریک که او را ممشوق میگفتند و چهار کمان و یک ترکش و قرسی که بروی
صورت کرکس ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برسم هدیه آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو دست خود را بروی نهادند پس آن صورت معدوم شد انس گفت
رضی الله عنه نعل و قبیعه شمشیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سیم بود و در میان نعل
و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزیست که نزدیک نقبض از سیم و غیر آن سازند
و نعل چیزیست که جانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو زره بودند که آنها را از سلاح بنی قیقاع بدست آوردند یکی
سعدیه و دیگر فضه و زرهی بود که او را ذات الفضول میگفتند پوشیدند آنرا روز
حنین و گویند که نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زره داود علیه السلام بود که آنرا
روز قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم خودی بود که او را
ذی السبوغ میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم کمربندی بود از ادیم در وی
سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... بود و چون آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وفات یافتند از وی گذاشتند دو جامه حبره و حبره نوعیست از چادرهای یمن
و ازاری عمانی و دو جامه صحاری و قمیصی سحاری و قمیصی سحولی و جبه یمنیه و خمیصه
یعنی چادری با علم و کلیمی سفید و چند کوفیه خورد غیر بلند سه یا چهار و لحافی رنگین
بورس و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظرفی از چرم بود که در وی می نهادند آینه
و شانه از عاج و سرمه دان و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم

از عاج

از چرم بود و حشو آن بجای پنبه لیف خرما بود و قدحی بود که شکسته موضع شکافها به سیم
مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ و آوندی کلان از صفر که در وی حنا و وسمه
می ساختند تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر سر می نهادند وقتی که در سر از حرارت
اثری یافتند و پیاله بود از شیشه و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان
و پیمانه بود که بوی صدقه فطر پیمودند و چهارم حصه صاع بود و انگشتری بود از
سیم که نگین وی هم از وی بود بر آن کلمه محمد رسول الله کنده بودند و بقولی
وی از آهن بود و جای دهن نگینه با حلقه سیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو موزه ساده هدیه فرستاده پس آنحضرت صلی الله
علیه و سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم گلیمی بود سیاه و عمامه که
او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو جامه بودند برای نماز
جمعه بجز آن جامها که سایر ایام میپوشیدند و رومال بود که میمالیدند آنرا بر روی
بعد وضو و از جمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآنست و او بزرگترین
معجزهاست هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتواند آورد و خبر داد از اخبار
گذشته و آینده مطابق واقع و از آنجمله شق صدر است که در زمان خورد سالی ملائکه
سینه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شکافتند و با ایمان و علم پر کردند و از آنجمله
آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند قوم خود را از قصه اسراء و رفتن
بیت المقدس پس کفار تکذیب کردند و بعض علامات بیت المقدس که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها را تامل نفرموده بودند پرسیدند پس خدای تعالی
بیت المقدس را بر آنحضرت منکشف ساخت تا هر چه آن قوم می پرسیدند آنحضرت

معجزات

صلی الله علیه وسلم بواقعی بیان میفرمودند و از آنجمله شکافته شدن ماه است و از آنجمله
آنست که قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت را بکشند چون آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آمدند اینجماعه نظر بزمین افکندند و اذقان ایشان بر سینه های ایشان افتاد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمدند بر سر ایشان ایستادند و یکمشت
خاک گرفتند و فرمودند که شاهت الوجوه و در روی ایشان انداختند پس نرسید
(یعنی بد شکل و ناخوش شده باد)
چیزی از آن سنگریزها بکسی مگر کشته شد روز بدر و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روز حنین انداختند یکمشت خاک در روی دشمنان پس خدا تعالی اینجماعه را
هزیمت داد و از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار پنهان شدند عنکبوت
بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست و از آنجمله آنست که چون سراقه بن
مالک تعاقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد وقت هجرت غرق شدند قوایم اسپ او
در زمین سخت و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود رسانیدند
بر پشت بزغاله که هنوز بزبوی نرسیده بود پس شیر داد آن بزغاله و اینچنین نزام معبد
شیر داد حال آنکه شیر ده نبود و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کردند
برای عمر رضی الله عنه که خدا تعالی بسبب ایشان اسلام را قوت دهد پس اینچنان
واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدا تعالی دور کند
از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود در چشم ایشان افکندند حال آنکه
ایشان درد چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد و هیچگاه بعد از آن
درد چشم ایشان را عارض نگشت و از آنجمله آنست که بچشم قتاده بن النعمان زخم
رسید و آب شده بر رخساره روان شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن چشم را

بجای او نهادند پس چشم بهتر چشمهای او شد و با جمال ترین آنها شد و از آنجمله آنست که دعا کردند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای عبد الله بن عباس که خدا تعالی او را تاویل قرآن و
فقه فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کردند برکت
در خرمای جابر و دین جابر بغایت قلیل بود پس جابر از آن حق غربا ادا ساخت و سیزده وسق
باقی ماند و از آنجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس از آن با
از همه پیشتر میرفت و از آنجمله آنست که دعا کردند برای انس بطول عمر و کثرت مال و
اولاد پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که استسقا نمودند پس پیوسته یک هفته
باران می آمد بعد از آن دعای رفع باران کردند پس منقطع شد سحاب فی الحال
و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کردند بر عتبة بن ابی لهب بهلاک
پس او را شیر بکشت در زرقا از توابع شام و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اعرابی را دعوت کردند باسلام گفت هیچ گواه هست بر آنچه میگوئید فرمودند
آری این درخت گواهی خواهد داد بعد از آن آن درخت را طلبیدند پس پیش آمد از وی گواهی
خواستند گواهی داد سه بار بعد از آن بجای خویش رجوع کرد و از آنجمله آنست که امر کردند
دو درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد از آن متفرق گشتند و از آنجمله آنست که امر کردند
انس را که برود بسوی درختی چند از خرما و بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میفرمایند شما را که فراهم آیند پس بهم آمدند پس چون از قضاء حاجت فارغ شد
فرمودند انس را که ایشان را بگوید که بجای خویش بروند پس بجای خویش رفتند و از آنجمله
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواب رفتند پس درختی زمین را شکافته
نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد چون

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیدار شدند اصحاب قصه را بعرض رسانیدند فرمودند که این درختی است که اذن خواست از پروردگار خود که سلام کند بر من پس خدا تعالی او را اذن داد و از
آنجمله آنست که سلام کردند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سنگ و درخت در آن شبها که
آنحضرت مبعوث شدند که السلام علیک یا رسول الله و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند که من میشناسم سنگی را که بر من سلام میکرد در مکه پیش از انکه مبعوث
شوم و از آنجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبر ساخته شد ستونی
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی تکیه کرده خطبه میفرمودند ناله و فریاد کرد و از آنجمله
آنست که کافران برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشت بز زهر مخلوط کردند پس
ذکر کرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم آن بز که در وی زهر است و از آنجمله آنست که تسبیح
کردند سنگریزه در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم و همچنین طعام تسبیح گفت
و از آنجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت کرد که مالکان
او علف کم میدهند و کار بسیار میفرمایند و از آنجمله آنست که ماده آهو بخدمت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التماس کرد که حضرت ویرا از قید خلاص بخشند تا شیر ده بچه خود را
و بعد از آن باز آید پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را خلاص ساختند و او شهادتین
تلفظ کرد و از آنجمله آنست که خبر کردند روز بدر که فلان کافر اینجا کشته خواهد شد و فلان
آنجا پس تجاوز نکرد هیچکس از ایشان از آن محل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او
تعین فرموده بودند و از آنجمله آنست که خبر دادند بآنکه جماعه از امت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در دریا غزا خواهند کرد و ام حرام از ایشانست پس همچنان واقع شد و از آن
جمله آنست که خبر دادند عثمان را رضی الله عنه که بلا رسیده پیش خواهد آمد پس اینصورت

واقع شد و در همان بلا مقتول شدند و از آنجمله آنست که انصار را فرمودند که شما را پیش آید

بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح دهند پس این صورت در زمان معاویه واقع شد و

از آنجمله آنست که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند که این فرزند من سید است و نزدیک

است که خدا تعالی صلح افکند بسبب وی درمیان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنان

واقع شد و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند بقتل اسود عنسی

کذاب شبی که کشته شد و بنام کشنده او که کیست و وی در صنعا بود که شهریست

بیمن و از آن جمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند ثابت بن قیس را

تَعِيشُ حَمِيدًا وَتُقْتَلُ شَهِيدًا زندگانی کند در حالی که ستوده باشد و کشته

شود در حالی که شهید باشد پس شهید شد روز یمامه و از آن جمله آنست که

یعنی جنگ مسلمه کذاب

مرتد شد مردی و پیوست بمشرکان پس خبر رسید بآنحضرت صلی الله علیه و سلم که او بمرد

فرمودند که او را زمین قبول نخواهد کرد پس هر بار که دفن میکردند زمین او را بیرون می انداخت

و از آنجمله آنست که شخصی بدست چپ طعام میخورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند

بدست راست بخور او بهانه کرد که نمیتوانم بدست راست بخورم فرمودند توانا مباد ترا

پس بعد از آن نتوانست که دست راست برآورد بسوی دهان خود و از آنجمله آنست

که داخل شدند روز فتح مکه در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبه معلق بود و بدست آنحضرت

صلی الله علیه و سلم چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک و میفرمودند جَاءَ الْحَقُّ

وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و آن بتان می افتادند و از آنجمله است قصه مازن بن عضوبه و

حاصل این قصه آنست که وی از خوف صنمی این کلمات بشنید یا مازن اسمع تسر

ای مازن بشنو خوش شو

ظهر خیر و بطن شر بعث نبی من مضر بدین الله الکبر فدع نحیتا

ظاهر شد خیر و پوشیده شد بدر فرستاده شد نبی از قبیله مضر بدین خدای بزرگ پس بگذار تراشیده را

من همی تسلم من حی سقی بار دیگر این کلمات شنید اقبل الی و اقبل

مع ما لا یجهل هذا نبی مرسل بوحی منزل فامن به

لی تعدل من حی ناس بشعل وقودها بالجندل و انمغی ایورا باسلام

آورد و از آنجمله است سواد بن قارب و حاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت

کاهن بود که جن وی را از حوادث مستقبله خبر میداد تا وقتی سه شب وی را از بعث

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میباید کرد

و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خورانیدند هزار کس را از یکصاع

جو در غزوه خندق پس همه سیر شدند و طعام زیاده بود از حال اول و از آنجمله آنست

که توشه لشکر با آخر رسید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمع فرمودند بقایا توشه و دعا

برکت کردند بعد از آن قسمت کردند آنرا در میان همه لشکر پس کفایت کرد همه را و از آنجمله

آنست که آورد ابو هریره بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک مشت خرما و گفت

یا رسول الله دعا کن برای من درین خرما ببرکت پس دعا کردند ابو هریره آنرا در انبان

کردم هر چند بر می آوردم تمام نمیشد چندین وسق در راه خدا صرف کردم و همیشه از ان

میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه کشته شد آنگاه برکت مفقود گشت

و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعوت کردند اهل صفه را برای یک پیاله

از ثرید ابو هریره گفت که پیش می آمدم و متعرض میشدم تا مرا نیز خوانند تا آنکه برخواستند

قوم و نبود در پیاله مگر اندکی در کنارهای او پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا جمع کردند

یک لقمه شد آنرا در انگشتان خود نهادند و فرمودند بخور به برکت نام خدا گفت ابو هریره

قسم بخدا که میخوردم از ان تا آنکه سیر شدم و از آنجمله آنست که جاری شد آب از انگشتان

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه قوم آنجا همه وضو کردند و ایشان هزار و چهارصد کس
بودند و از آنجمله آنست که آوردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاله که در وی
فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که انگشتان خود را در آن
پیاله نهند وی گنجایش نکرد چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند یاران بیائید پس همه
وضو کردند و ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از آنجمله آنست که در غزوه تبوک
وارد شدند بر آبی اندک که یک کس را سیراب کند و لشکر تشنه بود پس شکایت
کردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند
این تیر را در آن آب بخلانید پس جوش زد آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان
سی هزار کس بودند و از آنجمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که آب چاه ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جماعه
از اصحاب تا آنکه ایستادند بر چاه ایشان و آب دهن خود انداختند در آن چاه
پس جاری شد آب شیرین هر چند آب میکشیدند منقطع نمیشد و از آنجمله آنست که
آورد زنی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک خود را که کل شده بود پس
دست رسانیدند بر سر وی پس هموار گشت موی سر او و دور شد بیماری او و
اهل یمامه آنرا شنیدند پس آورد زنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک مسیلمه کذاب
و او دست رسانید بسر او پس آن کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند
و از آنجمله آنست بشکست روز بدر شمشیر عکاشه پس عطا کردند آنحضرت صلی الله
علیه وسلم او را چوبی هیمه پس آن گشت از هیچ شمشیر و ماند نزدیک او و از آنجمله
آنست که در خندق پشته پیش آمد که هر چند کلند میزدند در وی اثر نمیکرد پس آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بدست خود شکم زدند پس گشت تل کأنهم پاشیده و از انگشت
که دست رسانید شد بپای ابی رافع که شکسته بود پس درست شد گویا هیچگاه بیما
نداشت معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن زیاده تراند که کتابی احاطه کند
یا دفتری جمع نماید وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بشصت و سه سال
رسیده بود و غیر ازین نیز روایت کرده اند روز دوشنبه وقتی که کلام شد چاشت تاریخ
دوازدهم از ربیع الاول و بیمار ماندند چهارده روز و مدفون شدند شب چهارشنبه
و چون نزدیک شد موت آوردند نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاله آب پس داخل
میکردند در وی دست خود و مسح میکردند بوی روی خود را و میفرمودند اللّٰهُمَّ اَعِنّي
عَلَی سَکَرَاتِ الْمَوْتِ خداوندا مدد کن مرا بر مشقتهای مرگ و چون مقبوض
شدند حاضران آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بچادر حبره پوشیدند و بقولی
فرشتگان این چادر را انداختند و در آنوقت بعض اصحاب از فرط بیطاقتی انکار موت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و این از عمر رضی الله عنه منقول است و عثمان
رضی الله عنه گنگ شد و علی رضی الله عنه چها مانده شد و در اصحاب هیچکس ثابت تر
از عباس و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما نبود بعد از ان مردمان از در دروازه حجره شنیدند
که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غسل ندهید زیرا که آنحضرت طاهر مطهر اند بعد از ان آواز
دیگر شنیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غسل دهید که گوینده حرف اول شیطان
بود و من خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین کلمات اِنَّ فی الله عزاءً
من کل مصیبة وخلفا من کل هالک ودرکا من کل
فائت فبالله فاثقوا وإیاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب

وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مجی زن

61

معني يعني آنكه نزديك خدايتعالى ذلا ساهست از هر مصيبت و عوضي هست از هر ميرنده

و تدارك نيست از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد كنيد و بسوي او رجوع نمائيد

بتحقيق مصيبت زده آنست كه از ثواب مصيبت محروم شود و اختلاف كردند

اصحاب در آنكه در حال غسل جامها از تن آنحضرت صلي الله عليه و سلم بكشند يا با جامها

غسل دهند پس خدايتعالى بر ايشان خواب را مسلط كرد و كوينده كه نميدانستند

كيست كفت غسل دهيد آنحضرت صلي الله عليه و سلم را در جامهاي آنحضرت

صلي الله عليه و سلم پس بيدار شدند و همچنان كردند و متولي غسل علي و عباس

و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولاي آنحضرت صلي الله عليه و سلم شقران

و اسامه بودند و حاضر شد آنجا اوس انصاري و علي رضي الله عنه دست بر

شكم آنحضرت صلي الله عليه و سلم نهاد پس چيزي بيرون نيامد كفت صلي الله عليك

لقد طبت حيا و ميتا درود خدا بر تو باد پاكيزه در حال حيوة و موت و تكفين

كردند در سه جامه سفيد سحولي و سحول نام دهي هست يمن در آن جامها كرته و دستار

نبود و بلكه سه چادر بودند كه در آنها آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم را پيچيدند بغير آنكه

هيچ دوخت باشد و نماز كذاردند بر آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم تنها تنها امامت

نميكرد ايشان را هيچكس و فرش كرده شد زير آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم در قبر

قطيفه سرخ كه آنرا در حال حيوة ميپوشيدند شقران آنرا در قبر در آورده بود و كنده شد

براي آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم لحد و مضبوط كرده شد بر آنجا از خشت خام

و اختلاف كردند اصحاب كه لحد كنند يا شق و از اصحاب يكي لحد ميكرد و ديكر شق پس

اتفاق كردند هر كه پيشتر بيايد كار خود كند پس لحد كننده بيامد لحد كرد و ابو طلحه

عایشه رضی الله تعالی عنها واقع شد و با آنحضرت مدفون شدند ابوبکر و عمر رضی الله

عنهما و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین ۵ الحمد لله علی احسانه که باتمام

رسید مسرور المحزون فی ترجمه نور العیون بعون

۲۲

الملک الوهاب بتاریخ بیست و دوم

شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۱

هجری المقدس نبوی.

صلی الله علیه و آله

و سلم تحریر یافت

۵ ۵ ۵

[illegible]

[illegible] والتقليد

[illegible]

للاجتهاد والتقليد

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله الذي بعث سيدنا محمدا الى العرب والعجم ليستضيئوا به في الظلمات وينال بسببه معالي
المقامات من كان من اهل العلوم والحكم واشهد ان لا اله الا الله وحده وان محمدا عبده ورسوله
النبي لا نبي بعده صلى الله عليه وآله وصحبه وبارك وسلم اما بعد فيقول العبد الضعيف المفتقر الى رحمة
ربه الكريم ولي الله بن عبد الرحيم عاملهما الله تعالى بما شانه واصلح باله وحاله وشانه هذه رسالة
سميتها عقد الجيد في احكام الاجتهاد والتقليد حملني على تحريرها سوال بعض الاحباب عن مسائل
مهمة من ذلك الباب باب في بيان حقيقة الاجتهاد وشرطه واقسامه حقيقة الاجتهاد
على ما يفهم من كلام العلماء رحمهم الله تعالى استفراغ الجهد في ادراك الاحكام الشرعية الفرعية
عن ادلتها التفصيلية الراجعة كلياتها الى اربعة اقسام الكتاب والسنة والاجماع والقياس
ويفهم من هذا انه اعم من ان يكون استفراغا في ادراك حكم ما سبق التكلم فيه من علماء السابقين
او لا وافقهم في ذلك او خالف ومن ان يكون ذلك باعانة البعض في التنبيه على صور
المسائل والتنبيه على ماخذ الاحكام من الادلة التفصيلية او بغير اعانة منه فما يظن في من

كان

... ولكنه تخريف لكل عالم ... ويطلبون فيه ذلك الدليل وهو علي

... انه ليس بمجتهد بل ظن فاسد وكذلك ما يظن من ان المجتهد لا يوجد في هذه الازمنة

... الظن الاول بناء فاسد علي فاسد ... شرط ... ان يعرف من الكتاب والسنة

الاحكام ومواقع الاجماع وشرائط القياس وكيفية النظر وعلم العربية والناسخ

وحال الرواة ولا حاجة الي الكلام والفقه قال الغزالي انما يحصل الاجتهاد في زماننا

لممارسة الفقه هي طريق تحصيل الدربة في هذا الزمان ولم يكن الطريق في زمن الصحابة رضي الله عنهم ذلك

فثبت وجه [illegible] الي [illegible] الاجتهاد ومطلق المنتسب لا يتم الا بمعرفة نصوص مجتهده [illegible]

لا بد للمستقل من معرفة كلام من مضي من الصحابة والتابعين ومن تبعهم من ابواب الفقه والذي

ذكرناه من شرط الاجتهاد مبسوط في كتب الاصول ولا باس ان نورد كلام البغوي في هذه المواضع

قال البغوي والمجتهد من جمع خمسة انواع من العلم علم كتاب الله عز وجل وعلم سنة رسول الله صلي الله

عليه وآله وسلم واقاويل علماء السلف من اجماعهم واختلافهم وعلم اللغة وعلم القياس وهو طريق

استنباط الحكم من الكتاب والسنة اذا لم يجده صريحا في نص كتاب او سنة او اجماع فيجب

ان يعلم من علم الكتاب الناسخ والمنسوخ والمجمل والمفسر والخاص والعام والمحكم والمتشابه

والكراهة والتحريم والاباحة والندب والوجوب ويعرف من السنة هذه الاشياء ويعرف

منها الصحيح والضعيف والمسند والمرسل ويعرف ترتيب السنة علي الكتاب وترتيب الكتاب

علي السنة حتي لو وجد حديثا لا يوافق ظاهره الكتاب يهتدي الي وجه محمله فان السنة بيان للكتاب

ولا تخالفه وانما يجب معرفة ما ورد منها في احكام الشرع دون ما عداها من القصص والاخبار

والمواعظ وكذلك يجب ان يعرف من علم اللغة ما اتي في كتاب او سنة في امور الاحكام دون

الاحاطة بجميع لغات العرب وينبغي ان يتخرج فيها بحيث يقف علي مرام كلام العرب فيما يدل

علي ما دمن خلاف ... والاقوال ... الا ... درد ...
علي ... شي ... واقاويل الصحابة والتابعين في الاحكام ومعظم فتاوي
لا يقع حكمه مخالفا لاقوالهم فيكون فيه خرق الاجماع واذا عرف من كل من هذه الانواع
... فهو حينئذ مجتهد ولا يشترط معرفة جميعها بحيث لا يشذ عنه شي منها واذا لم يعرف
نوعا من هذه الانواع فسبيله التقليد وان كان متبحرا في مذهب واحد من احاد ائمة السلف
فلا يجوز له تقلد القضاء ولا الترصد للفتيا واذا جمع هذه العلوم وكان مجانبا للاهواء والبدع مدرعا
بالورع محترزا عن الكبائر غير مصر علي الصغائر جاز له ان يتقلد القضاء ويتصرف في الشرع بالاجتهاد
والفتوي ويجب علي من لم يجمع هذه الشرائط تقليده فيما يعن له من الحوادث انتهي كلام البغوي
وقد صرح الرافعي والنووي وغيرهما ممن لا يحصي كثرة ان المجتهد المطلق الذي مر تفسيره علي قسمين
مستقل ومنتسب ويظهر من كلامهم ان المستقل يمتاز من غيره بثلاث خصال احديها التصرف
في الاصول التي عليها بناء مجتهداته وثانيتها تتبع الآيات والاحاديث والآثار لمعرفة الاحكام
التي سبق بالجواب فيها واختيار بعض الادلة المتعارضة علي بعض وبيان الراجح من محتملاته
والتنبيه لماخذ الاحكام من ادلة والذي ... ان ذلك ثلثا علم الشافعي والثالثة
الكلام في المسائل التي لم يسبق بالجواب فيها اخذا من تلك الادلة والمنتسب من سلم
اصول شيخه واستعان بكلامه كثيرا في تتبع الادلة للماخذ وهو مع ذلك مستيقن
بالاحكام من قبل ادلتها قادر علي استنباط المسائل منها قل ذلك منه او كثر وانما يشترط
الامور المذكورة في المجتهد المطلق واما الذي هو دونه في المرتبة فهو مجتهد في المذهب
وهو مقلد لامامه فيما ظهر فيه نصه لكنه يعرف قواعد امامه وما بني عليه مذهبه فاذا وقعت
حادثة لم يعرف لامامه فيها نصا اجتهد فيها علي مذهبه وخرجها علي اقواله وعلي منواله وهو دونه

في المرتبة

[illegible] امام الحكمين من تزجيح [illegible] مردود من وجو

اخر والله اعلم باب في مسائل اختلفت المجتهدين اختلفوا في تصويب المجتهدين

فرعية التي لا قاطع فيها ان كل مجتهد فيها مصيب او المصيب فيها واحد وقال

شيخ ابو الحسن الاشعري والقاضي ابو بكر وابو يوسف ومحمد بن الحسن وابن سريج

ور المتكلمين من الاشاعرة والمعتزلة وفي كتاب الخراج لابي يوسف اشارة

الى التصويب والثاني قال جمهور الفقهاء ونقل عن الائمة الاربعة وقال

[illegible] انه الاصح [illegible] مذهب الشافعي قال البيضاوي في المنهاج اختلف في تصويب

المجتهدين بناء على الخلاف في ان لكل صورة حكما معينا عليه دليل قطعي او ظني والمختار ما صح

عن الشافعي ان في الحادثة حكما معينا عليه امارة من وجدها اصاب ومن فقدها اخطأ

لان الاجتهاد مسبوق بالادلة لانه طلبها والدلالة متأخرة عن الحكم [illegible] لاجتماع

النقيضان ولانه قال عليه الصلوة والسلام من اصاب فله اجران ومن اخطأ فله اجر واحد

قيل لو تعين الحكم فالمخالف له لم يحكم بما انزل الله فيفسق لقوله تعالى ومن لم يحكم بما انزل الله

فاولئك هم الفاسقون قلنا امر بالحكم بما ظنه وان اخطأ حكم بما انزل الله قيل لو لم يصوب

الجميع لما جاز نصب المخالف وقد نصب ابو بكر رضي زيدا قلنا لم يجز تولية المبطل والمخطي

ليس بمبطل انتهى كلام البيضاوي قوله لكل صورة حكم [illegible] على الغيب [illegible] قوله

ما صح عن الشافعي ان في الحادثة الخ قلنا معناه في كل حادثة قول هو اوفق بالاصول و[illegible]

في طرق الاجتهاد وعليه امارة ظاهرة من دلائل الاجتهاد من وجدها اصاب ومن فقدها اخطأ

ولا اثم في ذلك لانه [illegible] الامر بان العالم اذا قال للعالم اخطأت فمعناه اخطأت

المسلک السديد الذي ينبغي [illegible] ذكره وبسط ذلك ومثله بامثال كثيرة او معناه

واذا كان في [illegible] فقد [illegible] من وجهه

في الكلام [illegible] لان الاجتهاد مسبوق الخ قلنا تعبدنا الله تعالى بان نفعل

باجتهادنا فكان [illegible] ان نفعل اجتهادنا [illegible] فلا يجتمع النقيضان كل

كل واحد منهما واجب وليس بواجب [illegible] اصاب فله اجران قلنا هذا عليكم لا

الذي يوجب الاجر لا يكون [illegible] فقد بدا ان يكونا حكمين لله تعالى احدهما

كالعزيمة والرخصة [illegible] في القضاء ولا [illegible] ان المتحقق في الخارج اما قول

[illegible] بالحكم بما ظن قلنا اعترافك بمقصودنا قوله والمخطي [illegible] مكلف بالعلم

لم يكن مخالفا للحق لان كل مخالف للحق مبطل وماذا بعد الحق الا الضلال والحق انه ما [illegible]

[illegible] الا [illegible] مخرج من بعض تصريحاتهم وليس نصا منهم وانه لا خلاف للامة في

المجتهدين [illegible] او اجماعا كالقراءات [illegible] ووضع الادعية والوتر سبع وتسع واحد

عشرة فكذلك لا ينبغي ان يخالف فيما خير فيه [illegible] الحق ان الاختلاف اربعة اقسام احدها

ما تعين فيه الحق قطعا ويجب ان [illegible] خلافه لانه باطل يقينا وثانيها ما تعين فيه الحق

بغالب الراي وخلافه بطل ظنا وثالثها ما كان كلا طرفي الخلاف مخيرا فيه بالقطع ورابعها

ما كان كلا طرفي الخلاف مخيرا فيه بغالب الراي وتفصيل ذلك انه ان كانت المسألة مما

ينقض فيها قضاء القاضي بان يكون فيها نص صريح معروف من النبي صلى الله عليه وآله

وسلم فكل اجتهاد خلافه فهو باطل نعم ربما يعذر بجهل نصه صلى الله عليه وآله وسلم الى ان يبلغ

ويقوم الحجة وان كان الاجتهاد في معرفة واقعة قد وقعت ثم اشتبه الحال مثل موت زيد

وحيوته فلا جرم ان الحق واحد ربما يعذر المخطي باجتهاده وان كان الاجتهاد في امر فوض

الى تحري المجتهد وكان المأخذان متقاربين [illegible] واحد بعضا من الاذهان جدا حيث

[illegible] [illegible] المجتهد [illegible] [illegible] رجلين [illegible]

[illegible] كل فقير [illegible] درهما من مالي فقال كيف اعرف انه فقير [illegible] فاجتهد

[illegible] الفقر ثم اتاك الشيخ [illegible] فاختلفا في رجل فقال احدهما هو فقير [illegible]

[illegible] المأخذان [illegible] يسوغ الاخذ بهما فهما مصيبان لانه ما اراد الحكم الا على

[illegible] انه فقير وقد وقع في تحريه ذلك من غير تقصير ظاهر بخلاف ما اذا اعطى [illegible]

[illegible] فالقائل بفقره بعد [illegible] لا يسوغ الا [illegible] التي ذهب اليها

[illegible] ان احدهما انه فقير في الحقيقة ام لا [illegible] ان الحق فيه واحد [illegible]

لا يكتمان والثاني [illegible] على غير الفقير على ظن فقره هل هو مطيع ام لا [illegible] انه

مطيع نعم من [illegible] الحقيقة نال خطأ وافراد ان كان [illegible]

فيه كاحرف القران وصيغ الادعية وكذا ما فعله النبي صلى الله عليه [illegible] على وجوه

تسهيلا على الناس مع كونها كلها [illegible] المصلحة فالمجتهدان مصيبان فهذه

كلها [illegible] لا ينبغي لاحد ان يتوقف فيه ومواضع الاختلاف بين الفقهاء [illegible]

احدها ان [illegible] احد ان يكون قد بلغه الحديث والاخر لم يبلغه والمصيب ههنا معين

والثاني ان يكون عند كل واحد احاديث واثار تخالفه وقد اجتهد في [illegible] بعضها

ببعض او ترجيح بعضها على بعض فادى اجتهاده الى [illegible] [illegible]

والثالث ان يختلفوا في تفسير الالفاظ المستعملة وحدودها الجامعة ومعرفة اركان الشيء

وشروطه من قبل السبر والحذف او تخريج المناط وصدق ما وصف وصفا عاما على

هذه الصورة الخاصة او [illegible] الكلية على جزئياتها ونحو ذلك فادى اجتهاد كل واحد

الى مذهب والرابع ان يختلفوا في [illegible] اصولية ويتفرع عليه الاختلاف في الفروع

المجتهد ان في ... ان كان ماخذ ...

الحق ان ... المذكورة في كتب اصول الفقه على قسمين قسم هو من

خبر العرب كالخاص والعام والنص والظاهر ... كمثل قول النحوي هذا الى

ذلك ... اسم ... الفاعل مرفوع والمفعول منصوب

في هذا القسم كثير اختلاف وقسم هو من باب تقريب الذهن الى ما يفعله او

تفصيله انك ... الى ما قل كتابا عتيقا قد تغير ... او وقد

... اذا اشتبه عليه شيء تتبع القرائن وتحرى الصواب وربما يجعل ...

ذلك واذا امكن للعاقل طريقان كيف تتبع الدلائل يتفحص عن المصالح ويختار ما ترجح

... لمذاهب الاوائل لما ورد عليها احاديث مختلفة احالوا اقداح نظرهم في ذلك ... تفضي

اجتهاد ... الحكم في بعضها بالنسخ ويطبق بعضها ببعض وترجيح بعضها على بعض وكذلك

لما ورد عليهم مسائل لم يكن السلف تكلموا بها اخذوا النظير بالنظير واستنبطوا العلل وبالجملة

فكانت ... اندفعوا ... المخلوقة فيهم كما يندفع العاقل في امر يعرض له

فاذا قوم ان ... صنائعهم التي ذكرنا مفصلة في كتبهم او اشارة اليها في ضمن كلامهم

او خرجت من ... وان لم يذكروا وتلقت عقول الخلف المترشحة ... بالقبول لما جبلوا

عليه ... في ... صارت امورا مسلمة فيما بينهم وعلى قياس ذلك لما ...

... في رواية الحديث ومعرفة الصحيح من السقيم والمستفيض من الغريب ...

احوال الرواة جرحا وتعديلا وكتابة كتب الحديث وتصحيحها جروا في تلك الميادين ...

المخلوقة في عقولهم ثم جاء قوم اخرون وجعلوا صنائعهم تلك الكلمات مدونة وههنا فائدة

جليلة وهي ان من شرط العلم بمثل هذه ... ان لا يكون الصورة الجزئية

التي

نا يضيف

خزائن خاصة تفيد عجز الكسب واهل الجدل والتابع الكليات واثبات [illegible] فرفضى العقل
الصريح بطلانه لخصوص المقام كما اذا [illegible] اذا تيقنت انه حجر فجاء [illegible] فقال [illegible]
[illegible] بالون والشكل فيكونا وهذه الصورة قد تشابه [illegible] بينهما فتعين [illegible]
مركلي ولا يعلم السكين [illegible] الحاصل في هذه الصورة الخاصة الجزئيات
جزئيات ولا يمكن ان يغيرك [illegible] صريح السنة والاختلاف في هذه القسم
يرجع الى التحري وسكون القلب وبالجملة الاختلاف في اكثر صور العقد راجع الى التحري
والطمأنينة وغلبة مشاهدة القرائن وقد اشار النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى ان
التكليف راجع الى ما يؤدي اليه التحري في مواضع من كلامه منها قوله فطركم يوم تفطرون
واضحاكم يوم تضحون قال الخطابي يعني الحديث ان الخطأ موضوع عن الناس فيما
كان سبيله الاجتهاد فلو ان قوما اجتهدوا فلم يروا الهلال الا بعد ثلاثين لم يفطروا حتى
استوفوا العدد ثم ثبت عندهم ان الشهر كان تسعا وعشرين فان صومهم وفطرهم ماض
فلا شيء عليهم من وزر او عتب وكذلك في الحج اذا اخطأوا يوم عرفة فانه ليس عليهم
اعادته ويجزيهم اضحاهم ذلك وانما هذا تخفيف من الله سبحانه ورفق بعباده ومنها
قوله الحاكم اذا اجتهد فاصاب فله اجران واذا اجتهد فاخطأ فله اجر [illegible] من [illegible] نصوص
الشرع [illegible] فما واه تحصيل عنده قاعدة كلية وهي ان الشارع قد ضبط انواع البر من
الوضوء والغسل والصلوة والزكوة والصوم والحج وغيرها فاجتمعت الملل عليها بانحاء الضبط
فشرع لها اركانا وشروطا وآدابا ووضع لها مكروهات ومفسدات وجوابر واشبع القول
في هذا حتى ان الشرايع لم يبحث عن تلك الاركان وغيرها بحدود جامعة مانعة كثير بحث

66

كلما سئل

من الائمة [illegible] مستعملة [illegible] الى رد الجزئيات الى الكليات ولم يزد على ذلك الا ما الذي [illegible]

الاسباب جارية من تعلم القوم [illegible] على الاقتصار الا [illegible] لم

يجدها [illegible] ان الملك داخل في حقيقة [illegible] لا دان [illegible]

فيها الم الادم [illegible] قيد الماء الى مطلق [illegible] احكام البير والغدير ونحو

المسائل كلها كثيرة [illegible] ولا يتصور عدم [illegible] وجها في زمانه صلى الله عليه وآله

الا في قصة [illegible] وحديث القلتين لم يزد [illegible] الى العموم [illegible] اللفظ

فيما بينهم ولهذا المعنى قال سفيان الثوري ما وجدنا في امر الماء الا سعة ولما سألته امرأة عن

الثوب يصيبه دم الحيض لم يزد على ان قال حتيه ثم اقرصيه ثم انضحيه ثم صلي فيه فلم يأت

بالكثير [illegible] باستقبال القبلة ولم يعلمنا طريق معرفة القبلة وقد كانوا يسافرون

ويجتهدون في امر القبلة وكانت لهم حاجة شديدة الى معرفة طريق الاجتهاد فهذا كله تفويضه

مثل ذلك الى رأيهم [illegible] الكثرة [illegible] صلى الله عليه وآله وسلم كما لا يخفى على منصف [illegible]

وفيه [illegible] من تتبع [illegible] في تركه [illegible] الاكثار من [illegible] مصلحة

عظيمة وهي ان هذه المسائل ترجع الى حقائق تستعمل فيها العرف على الجبلة ولا يعرف

حدها [illegible] العسر ربما يحتاج عند اقامة الحد الى التمييز بين المشكلين باحكام

وضوابط يخرجون باقامتها ثم ان ضبطت وقررت لا يمكن تغييرها الا بحد [illegible]

[illegible] فيتسلسل الامر او يقف في بعض ما هنالك الى التفويض على رأي المبتلى به

الاخرى ليست باحق من الاول في التفويض الى المبتلى به فلاجل هذه المصلحة وضع

الحقائق [illegible] الى رأيهم ولم يشددوا فيما يختلف حتى كان الاختلاف في امر [illegible] الهم

الي التهلكة تجويز التيمم للجنب اذا خاف علي نفسه من البرد ولم يخف علي عمر الخطاب فيما فهم من ادلة او لا ستعمال الشك ... لمس المرأة لا الجنابة فخفيت عليه

غير مذكور فينبغي ان لا يتيمم الجنب اصلا اخرج النسائي عن طارق ان رجلا ...

قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم ... فقال اصبت فاجنب

فاتاه فقال ... فقال ... اصبت ... ولم يخف عليه

ايضا اتفق ... الصحابة كانوا مجتمعين علي تاويل من قوله لا تصلوا العصر الا في بني قريظة ... من احاط بجوانب الكلام علي انه صلي الله عليه وآله وسلم فوض الامر في تلك القضايا ... في الوقف علي احاديثها وكذا في تعليق بعضها ببعض الي افهامهم ونظيره ... كثيرا من الاحكام الي تحري المبتلي به وعادته فلا يخفي علي احد من المختلفين ... به القضا

ما اجتمعت الامة من الاجتهاد في القبلة عند الغيم وترك العنف علي ... فيما ... ترتيبه

... هذه المسئلة ما ذكره اهل المناظرة من الاصطلاح ... ترك البحث عن مقدمات ... كل

لئلا يلزم ... فمن عرف هذه المسئلة كما هي علم ان اكثر صور الاجتهاد ... الحق

فيها دائر في جانبي الاختلاف وان في الامر سعة وان السني علي شي ... والحرام ... في

المخالف ليس علي شي وان استنباط حدود ... تقريب الذهن ... ما هو

... اهل اللسان فاعانته علي العلم وان كان بعيدا عن الاذهان وتمييز المشكل

بمقدمات مخترعة فعلي ان يكون ... فرعا جديدا وان الصحيح ما قاله الامام عز الدين بن

عبد السلام ولقد افلح من ... بما اجمعوا علي وجوبه واجتنب ما اجمعوا علي تحريمه واستباح

ما اجمعوا علي اباحته و... بما اجمعوا علي استحبابه واجتنب ما اجمعوا علي كراهته ومن اخذ

[illegible] نعوا فيه [illegible] [illegible] [illegible] اطلقوا

[illegible] فلا نص ويتكلم فيه بالنقض الا لكونه فيه شيئا من نفس الشرع وما خذا ودعا [illegible]

[illegible] فيه [illegible] يكون ما ينقض الحكم به [illegible] [illegible] ولا ينكره اذا اقلد فيه بعض [illegible]

[illegible] الواكي وذلك يسالون ان اتفق من العلماء من [illegible] تقييد بمذهب [illegible] انكار علي

[illegible] الي ان [illegible] هذه [illegible] تعصبوا من المقلدين فان احدهم [illegible]

[illegible] الادلة مقلدا [illegible] قال [illegible] بني [illegible] اليه [illegible] عن الحق

[illegible] عن المذهب لا يرضي به احد من اولي الالباب انتهى وقال من قلد اماما [illegible]

ثم اراد تقليد غيره فهل له ذلك فيه خلاف والمختار التفصيل فان كان المذهب الذي

اراد [illegible] مما ينقض فيه الحكم فليس له الانتقال الي حكم يجب نقضه فانه لم يجب

نقضه [illegible] وان كان [illegible] الماخذان [illegible] جاز التقليد والانتقال لان الناس

[illegible] زمن الصحابة [illegible] الي ان ظهرت المذاهب الاربعة يقلدون من اتفق من

[illegible] غير نكير من احد [illegible] ولو كان ذلك باطلا لانكروه [illegible] علي [illegible]

واذا تحقق عندك ما بيناه علمت ان كل حكم يتكلم فيه المجتهد [illegible] منسوب علي [illegible]

الشرع علي [illegible] والتسليمات اما الي لفظ او الي علة ماخوذة من [illegible] واذا كان الامر

علي ذلك [illegible] بكل [illegible] [illegible] احدهما ان صاحب الشرع هل اراد بكلامه [illegible]

او غيره وهل نصب هذه العلة مدارا في نفسه حين ما تكلم بالحكم المنصوص عليه [illegible]

[illegible] التصويب بالنظر الي هذا المقام فاخذ المجتهدين لا بعينه مصيب دون الاخر [illegible] انهما

[illegible] من جملة الاحكام الشرع انه صلعم [illegible] الي امته [illegible] انه متي اختلف عليهم نصوص

او اختلف عليهم معاني نص من نصوصه فهم مامورون [illegible] [illegible] استفراغ الطاقة في

العجم انه متى اشتبه عليهم اللفظ في اللسان الكلام كيف عليهم ان يجردوا و يطلبوا الى اي جهة تقع تحريم عليها فهذا حكم علقة الشرعي ... كما علق وجوب الصلوة ... وكما علق تكليف الصبي ... فان كان البحث بالنظر الى ... المقام الطرف ... المسئلة مما نقض فيه اجتهاد المجتهد ... اذا ... قطعا وان كان فيها حديث صحيح وقد حكم بخلافه ... اجتهاده بطل قطعا وان كان ... المجتهدان جميعا ... كما ينبغي ... في ... والقاعدة ... نقض اجتهاد القاضي والمفتي في ... جميعا على الحق ... والله اعلم بالصواب باب تاكيد الاخذ بهذه المذاهب الاربعة والتشديد في تركها والخروج عنها اعلم ان في الاخذ بهذه المذاهب الاربعة مصلحة عظيمة في الاعراض عنها كلها مفسدة كبيرة ونحن نبين ذلك بوجوه احدها ان الامة ... على ان يعتمدوا على السلف في معرفة الشريعة فالتابعون اعتمدوا في ذلك على ... وتبع التابعين اعتمدوا على التابعين وهكذا في كل طبقة اعتمد العلماء على من قبلهم والعقل يدل على ... ذلك لان الشريعة لا يعرف الا بالنقل والاستنباط والنقل لا يستقيم الا بان ياخذ كل طبقة عمن قبلها بالاتصال ولا بد في الاستنباط من ان يعرف مذاهب المتقدمين لئلا يخرج من اقوالهم ... الاجماع ... في ذلك ... لان جميع الصناعات كالصرف والنحو والطب والشعر والحدادة والتجارة والصياغة لم يتيسر لاحد الا بملازمة اهلها وغير ذلك نادر بعيد لم يقع وان كان جائزا في العقل واذا تعين الاعتماد على اقاويل السلف فلا بد ان يكون اقوالهم التي يعتمد عليها مروية بالاسناد الصحيح او مدونة في كتب مشهورة وان يكون مخدومة بان

[illegible] الراجح [illegible]

الموضع وجميع المختلف فيها وبين علل احكامها والا لم يصح الاعتماد عليها ليس

[illegible] فيه والائمة المتاخرة بهذه [illegible] الا هذه المذاهب الاربعة اللهم الا مذهب

الامامية والزيدية وهم اهل البدعة لا يجوز الاعتماد على اقاويلهم وثانيها قال رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم اتبعوا السواد الاعظم ولما اندرست المذاهب الحقة

الا هذه الاربعة كان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم والخروج عنها خروجا عن السواد

الاعظم وثالثها ان الزمان لما طال وبعد العهد وضيعت الامانات لم يجز ان يعتمد

على اقوال علماء السوء من القضاة الجورة والمفتين التابعين لاهوائهم حتى ينسبوا

ما يقولونه الى بعض من اشتهر من السلف بالصدق والديانة والامانة اما صريحا

[illegible] او حفظ قوله ذلك الا على قول من لا ندري هل جمع شروط الاجتهاد او لا فاذا

رأينا العلماء المحققين في حفظ مذاهب السلف عسى ان يصدقوا في تخريجاتهم على

اقاويلهم او استنباطهم من الكتاب والسنة واما اذا لم نر منهم ذلك فهيهات وهذا هو المعنى

الذي اشار اليه عمر بن الخطاب رض حيث قال يهدم الاسلام جدال المنافق بالكتاب

وابن مسعود رض حيث قال من كان متبعا فليتبع من مضى فما ذهب اليه ابن حزم

حيث قال التقليد حرام ولا يحل لاحد ان ياخذ قول احد غير قول رسول الله صلى الله

عليه وآله وسلم بلا برهان لقوله تعالى اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء

وقوله تعالى واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آباءنا وقال

مادحا لمن لم يقلد فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك

الذين هداهم الله واولئك هم اولوا الالباب وقال تعالى فان تنازعتم في شيء فردوه

الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر فلم يبح الله تعالى الرد عند التنازع الى احد دون القرآن والسنة وحرم بذلك عند التنازع الى قول قائل لانه غير القرآن والسنة وقد صح اجماع الصحابة كلهم اولهم عن اخرهم واجماع التابعين اولهم عن اخرهم واجماع تبع التابعين اولهم عن اخرهم على الامتناع والمنع من ان يقصد احد الى قول انسان منهم او ممن قبله فيأخذه كله فليعلم من اخذ بجميع اقوال ابي حنيفة او جميع اقوال مالك او جميع اقوال الشافعي او جميع اقوال احمد رح ولم يترك قول من اتبع منهم او من غيرهم الى قول غيره ولم يعتمد على ما جاء في القرآن والسنة غير صارف ذلك الى قول انسان بعينه انه قد خالف اجماع الامة كلها اولها عن آخرها بيقين لا اشكال فيه وانه لم يجد له سلفا ولا اماما في جميع الاعصار المحمودة الثلاثة فقد اتبع غير سبيل المؤمنين نعوذ بالله من هذه المنزلة وايضا فان هؤلاء الفقهاء كلهم قد نهوا عن تقليدهم وتقليد غيرهم فقد خالفهم من قلدهم وايضا فما الذي جعل رجلا من هؤلاء او من غيرهم اولى ان يقلد من عمر بن الخطاب او علي ابن ابي طالب او ابن مسعود او ابن عمر او ابن عباس او عائشة ام المؤمنين رض فلو ساغ التقليد لكان كل واحد من هؤلاء احق بان يتبع من غيره انتهى انما يتم في من له ضرب من الاجتهاد ولو في مسئلة واحدة وفيمن ظهر عليه ظهورا بينا ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم امر بكذا او نهى عن كذا وانه ليس بمنسوخ اما بان يتتبع الاحاديث واقوال المخالف والموافق في المسئلة فلا يجد لها نسخا او بان يرى جما غفيرا من المتبحرين في العلم يذهبون اليه ويرى المخالف له لا يحتج الا بقياس او استنباط او نحو ذلك فحينئذ لا سبب لمخالفة حديث النبي صلعم الا نفاق خفي او حمق جلي وهذا هو الذي اشار اليه الشيخ عز الدين بن عبد السلام حيث قال ومن العجيب ان الفقهاء المقلدين يقف احدهم على ضعف ماخذ امامه بحيث لا يجد لضعفه

ومع ذلك يعتقد فيه ويترك من شهد له الكتاب والسنة والأقيسة الصحيحة
لمذهبهم جمودا على تقليده بل يتحيل لدفع ظاهر الكتاب والسنة ويتأولهما بالتأويلات
البعيدة انتصارا لمقلده وقال لم يزل الناس يسألون من اتفق من العلماء من غير
تقيد بمذهب ولا انكار على احد من السائلين الى ان ظهرت هذه المذاهب ومتعصبوها
من المقلدين فان احدهم يتبع امامه مع بعد مذهبه عن الادلة مقلدا له فيما قال كأنه نبي
مرسل وهذا نأي عن الحق وبعد عن الصواب لا يرضى به احد من اولي الالباب وقال الامام
ابو شامة ينبغي لمن اشتغل بالفقه ان لا يقتصر على مذهب امام ويعتقد في كل مسئلة صحة
ما كان اقرب الى دلالة الكتاب والسنة المحكمة وذلك سهل عليه اذا كان اتقن معظم
العلوم المتقدمة وليجتنب التعصب والنظر في طرائق الخلاف فانها مضيعة للزمان ولصفوه
مكدرة صح عن الشافعي انه نهى عن تقليده وتقليد غيره قال صاحب المزني في اول مختصره
اختصرت هذا من علم الشافعي ومن معنى قوله لاقربه على من اراده مع اعلاميه نهيه عن تقليده
وتقليد غيره لينظر فيه لدينه ويحتاط لنفسه اي مع اعلامي من اراد علم الشافعي نهي الشافعي
عن تقليده وتقليد غيره انتهى وفيمن يكون عاميا ويقلد رجلا من الفقهاء بعينه يرى انه
يمتنع من مثله الخطاء وان ما قال هو الصواب البتة واضمر في قلبه ان لا يترك تقليده وان
ظهر الدليل على خلافه وذلك ما رواه الترمذي عن عدي بن حاتم انه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يقرأ اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله قال انهم
لم يكونوا يعبدونهم ولكنهم كانوا اذا احلوا لهم شيئا استحلوه واذا حرموا عليهم شيئا حرموه
وفيمن لا يجوز ان يستفتي الحنفي مثلا فقيها شافعيا وبالعكس ولا يجوز ان يقتدي
الحنفي بامام شافعي مثلا فان هذا قد خالف اجماع القرون الاولى وناقض الصحابة والتابعين

وليس محله في من لا يدين الا بقول النبي صلى الله عليه وسلم ولا يعتقد حلالا الا ما احله الله
ورسوله ولا حراما الا ما حرمه الله ورسوله لكن لما لم يكن له علم بما قاله النبي صلى الله عليه واله
وسلم ولا بطريق الجمع بين المختلفات من كلامه ولا بطريق الاستنباط من كلامه اتبع عالما
راشدا على انه مصيب فيما يقول ويفتي ظاهرا متبع سنة رسول الله صلى الله عليه واله
وسلم فان خالف ما يظنه اقلع من ساعته من غير جدال ولا اصرار فهذا كيف ينكره
احد مع ان الاستفتاء والافتاء لم يزل بين المسلمين من عهد النبي صلعم ولا فرق
بين ان يستفتي هذا دائما او يستفتي هذا حينا بعد ان يكون مجمعا على ما ذكرناه كيف لا ولم
نؤمن بفقيه ايا ما كان انه اوحى الله اليه الفقه وفرض علينا طاعته وانه معصوم فان
اقتدينا بواحد منهم فذلك لعلمنا انه عالم بكتاب الله وسنة رسوله فلا يخلو قوله اما
ان يكون من صريح الكتاب والسنة او مستنبطا عنهما بنحو من الاستنباط
او عرف بالقرائن ان الحكم في صورة ما منوط بعلة كذا واطمأن قلبه بتلك المعرفة فقاس
غير المنصوص على المنصوص فكانه يقول ظننت ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال كلما
وجدت هذه العلة فالحكم ثمة هكذا والمقيس مندرج في هذا العموم فهذا ايضا معزي الى
النبي صلى الله عليه واله وسلم ولكن في طريقه ظنون ولولا ذلك لما قلد مؤمن
مجتهدا فان بلغنا حديث من الرسول المعصوم الذي فرض الله علينا طاعته بسند
صالح يدل على خلاف مذهبه وتركنا حديثه واتبعنا ذلك التخمين فمن اظلم منا وما عذرنا
يوم يقوم الناس لرب العالمين باب اختلاف الناس في الاخذ بهذه المذاهب
الاربعة وما يجب عليهم من ذلك اعلم ان الناس في الاخذ بهذه المذاهب على
اربع منازل وعلى قوم حدا لا يجوز ان يتعدوه احدها مرتبة المجتهد المطلق المنتسب

الي صاحب [illegible] المذاهب وثانيها مرتبة المخرج دون المجتهد في المذهب
وثالثها مرتبة المتبحر في المذهب الذي حفظ المذهب واتقنه وهو يفتي بما نقل
وحفظ من مذهب اصحابه ورابعها المقلد الصرف الذي يستفتي علماء المذهب ويعمل
على فتواهم وكتب القوم مشحونة بشروط كل منزل وباحكامه الا ان من الناس من لا
يميز بين المنازل فيتخبط في تلك الاحكام ويخلطها خلطا فاردنا ان نجعل لكل
منزل فصلا يشتمل على احكام كل منزل على حدة فصل في المجتهد المطلق المنتسب قد
قدمنا شرطه فلا نعيده وحاصل كل ذلك انه الجامع بين علم الحديث والفقه المروي
عن اصحابه واصول الفقه كما كان كبار العلماء من الشافعية وهم ان كانوا كثيرين في انفسهم
لكنهم اقلون بالنظر الى المنازل الاخرى وحاصل مذهبهم على ما استقرانا من كلامهم ان
[illegible] المنقول عن مالك والشافعي وابي حنيفة والثوري وغيرهم من المجتهدين
[illegible] وفتاويهم على موطأ مالك والصحيحين ثم على احاديث الترمذي وابي
داود فاي مسئلة وافقها السنة نصا او اشارة اخذوا بها وعولوا عليها واي مسئلة
خالفها مخالفة صريحة ردوها وتركوا العمل بها واي مسئلة اختلف فيها الاحاديث والاثار
اجتهدوا في تطبيق بعضها ببعض اما بحمل المفسر قاضيا على المبهم وتنزيل كل حديث على
صورة [illegible] غير ذلك فان كانت من باب السنن والاداب فان كل سنة وان كانت
من باب الحلال والحرام او من باب القضاء واختلفت فيها الصحابة والتابعون
والمجتهدون جعلوها على قولين او على اقوال ولم ينكروا على احد فيما اخذ منها وما زادوا
في الامر سعة اذا كان يشهد الحديث والاثار لكل جانب ثم استفرغوا جهدهم في معرفة
الاوفق والارجح اما بقوة الرواية او بعمل اكثر الصحابة او كونه مذهب جمهور المجتهدين

او موافقا للقياس كتبيا او نظائره ثم عملوا بذلك الاقوى [illegible] علي [illegible] اخذ بالقول
الاخر فان لم يجدوا في المسئلة حديثا من تلك الطبقتين اجالوا قداح نظرهم في شواهد
اقوالهم من آثار الطبقة الثالثة من كتب الحديث والي ما يفهم من كلامهم من الايماء
والتعليل فاذا اطمأن الخاطر الي شيء اخذوا به فان لم يطمئن بشيء مما ذكر [illegible]
بغيره وكانت المسئلة مما ينفذ فيه اجتهاد المجتهد ولم يسبق فيه اجماع وقام عندهم الدليل
الصريح قالوا به مستعينين بالله متوكلين عليه وهذا باب نادر الوقوع [illegible] المرتضي يجتنبون
من القياس اشد اجتناب وان لم تقم عندهم دليل صريح اتبعوا السواد الاعظم واي مسئلة
ليس فيها تصريح او تعليل صريح [illegible] استفرغوا الجهد في طلب ايماء او اشارة
او ايماء من الكتاب والسنة او اثر من الصحابة او التابعين فان وجدوا قالوا به
وليس عندهم ان يقلدوا عالما واحدا في كل ما قال [illegible] فاذا
كنت في ريب مما ذكرنا فعليك بكتب البيهقي وكتاب معالم التنزيل وشرح
السنة للبغوي فهذه طريقة المحققين من فقهاء المحدثين وقليل ما هم وهم غير الظاهرية
من اهل الحديث الذين لا يقولون بالقياس ولا الاجماع وغير المتقدمين من اصحاب
الحديث ممن لم يلتفتوا الي اقوال المجتهدين اصلا ولكنهم اشبه الناس باصحاب
الحديث بانهم صنعوا في اقوال المجتهدين ما صنع اوائلهم في [illegible] الصحابة والتابعين
فصل في المجتهد في المذهب وفيه مسائل مسئلة اعلم ان ما وجب علي المجتهد في
المذهب ان يحصل من السنن والآثار ما يحترز به من مخالفة الحديث الصحيح واتفاق
السلف ومن دلائل الفقه ما يقتدر به علي معرفة ماخذ اصحابه في اقوالهم وتصحيح
ما في الفتاوي [illegible] لا ينبغي لاحد ان يفتي الا ان يعرف اقاويل العلماء ويعلم

من اين قالوا [illegible] ت الناس فان عرف اتفاق العلماء ولم يعرف مذاهبهم

فان سئل عن مسئلة يعلم ان العلماء الذين ينتحل مذهبهم قد اتفقوا عليه فلا باس

بان يقول هذا جائز وهذا لا يجوز ويكون قوله علي سبيل الحكاية وان كانت مسئلة قد اختلفوا

فيها فلا باس بان يقول هذا جائز في قول فلان وفي قول فلان لا يجوز وليس له ان

يختار فيجيب بقول بعضهم ما لم يعرف حجتهم كذا في فصول العمادية في الفصل الاول وان

لم يكن من اهل الاجتهاد لا يحل له ان يفتي الا بطريق الحكاية فيحكي ما يحفظ من اقوال

الفقهاء وعن ابي يوسف وزفر وعافية بن زيد انهم قالوا لا يحل لاحد ان يفتي بقولنا

ما لم يعلم من اين قلنا وفيها ايضا عن بعضهم قالوا ان الرجل حفظ جميع كتب اصحابنا

لا بد ان يتلمذ للفتوي حتي يهتدي اليه لان كثيرا من المسائل اجاب عنها علماؤنا

علي [illegible] اهل بلدتهم ومعاملاتهم فينبغي لكل مفتي ان ينظر الي عادة اهل بلده وزمانه

فيما لا يخالف الشريعة في عمدة الاحكام من المحيط فاما اهل الاجتهاد من يكون عالما

بالكتاب والسنة والآثار ووجوه الفقه ومن الخانية نقل عن بعضهم لا بد للاجتهاد من

حفظ المبسوط ومعرفة الناسخ والمنسوخ والمحكم والماول والعلم بالعادات الناس

وعرفهم في السراجية قيل ان في الشروط للاجتهاد حفظ المبسوط ذكر هذه الروايات

في خزانة المفتين اقول هذه العبارات معناها الفرق بين المفتي الذي هو صاحب

تخريج وبين المفتي الذي يتبع في مذهب اصحابه يفتي علي سبيل الحكاية لا علي سبيل

الاجتهاد مسئلة اعلم ان القاعدة عند محققي الفقهاء ان المسائل علي اربعة

اقسام قسم مذكور في ظاهر المذهب وحكمه انهم يقبلونه علي كل حال وافقت الاصول

او خالفت ولذلك تري صاحب الهداية وغيره يتكلفون بيان الفرق في مسائل

التجنيس وقسم هو روايات شاذة عن ابي حنيفة وصاحبيه وحكمها انهم لا يقبلونها الا اذا وافق الاصول وكم في الهداية يرجح بامن تصحيح بعض الروايات الشاذة لكمال الدليل وقسم هو تخريج من المتاخرين اتفق عليه جمهور الاصحاب وحكمها انهم يفتون به على كل حال وقسم هو تخريج منهم لم يتفق عليه جمهور الاصحاب وحكمه ان يعرضه المفتي على الاصول والنظائر من كلام السلف فان وجده موافقًا لها اخذ به والا تركه.

في خزانة الروايات نقلًا عن بستان الفقيه ابي الليث في باب الاخذ عن الثقات ولو ان رجلا سمع حديثًا او سمع مقالة فان لم يكن القائل ثقة فلا يسعه ان يقبل منه الا ان يكون قولًا يوافق الاصول فيجوز العمل به والا فلا وكذا لو وجد حديثًا مكتوبًا او مسئلة فان كان موافقًا للاصول جاز ان يعمل به والا فلا وفي الحاوي عن ابي الليث قال سئل ابو نصر عن مسئلة وردت عليه ما تقول رحمك الله وقعت عندك كتب اربعة كتاب ابراهيم بن رستم وادب القاضي عن الخصاف وكتاب المجرد وكتاب النوادر من جهة هشام هل يجوز لنا ان نفتي منها اولا وهذه الكتب محمودة عند فقال ما صح عن اصحابنا فذلك علم محبوب مرغوب فيه مرضي به واما الفتيا فاني لا ارى لاحد ان يفتي بشيء لا يفهمه ولا يحتمل اثقال الناس فان كانت مسائل قد اشتهرت وظهرت وانجلت عن اصحابنا رجوت ان يسع لي الاعتماد عليها في النوازل مسائل اعلم ان المسئلة اذا كانت ذات اختلاف بين ابي حنيفة وصاحبيه فحكمها ان المجتهد في المذهب يختار من اقوالهم ما هو اقوى دليلًا واقيس تعليلًا او ارفق بالناس ولذلك افتى جماعات من علماء الحنفية على قول محمد في طهارة الماء المستعمل وعلى قولهما في اول وقت العصر والعشاء وفي جواز المزارعة وكتبهم مشحونة بذلك فلا يحتاج الى ايراد

بالقول وكذلك الحال في مذهب الشافعي في المنهاج وغيره في الاوجه المنصوص اهل
المذهب عدم توريث ذوي الارحام وقد افتى المتأخرون عند عدم انتظام بيت
المال بتوريثهم وقد نقل فقيه اليمن بن زياد في فتاواه مسائل افتى المتأخرون فيها
بخلاف المذهب منها اخراج الفلوس من الزكوة المفروضة بالنقدين وعروض التجارة
افتى البلقيني بجوازه وقال اعتقد جوازه ولكنه مخالف لمذهب الشافعي وتبع البلقيني
في ذلك البخاري ومنها دفع الزكوة الى الاشراف العلويين افتى الامام فخر الدين الرازي
بجوازه في هذه الازمنة حين منعوا سهمهم من بيت المال وضربهم الفقر ومنها بيع النخل
في الكورابين مع ما فيهما من الشمع ونحوه اجاب البلقيني بالجواز ونقل بن زياد عن الامام
بن عجيل انه قال ثلاث مسائل في الزكوة يفتي فيها بخلاف المذهب نقل الزكوة ودفع
الزكوة الى واحد ودفعها الى احد الاصناف اقول وعندي في ذلك راي وهو ان المفتي
في مذهب الشافعي سواء كان مجتهدا في المذهب او متبحرا فيه اذا احتاج في مسئلة الى
غير مذهبه فعليه بمذهب احمد فانه اجل اصحاب الشافعي علما وديانة ومذهبه عند التحقيق
فرع لمذهب الشافعي ووجه من وجوهه والله اعلم فصل في المتبحر في المذهب وهو الحافظ
لكتب مذهبه وفيه مسائل مسئلة من شرطه ان يكون صحيح الفهم عارفا في العربية
واساليب الكلام ومراتب الترجيح متفطنا لمعاني كلامهم لا يخفى عليه غالبا تقييد
ما يكون مطلقا في الظاهر والمراد منه المقيد واطلاق ما يكون مقيدا في الظاهر والمراد
منه المطلق نبه على ذلك ابن نجيم في البحر الرائق ويجب عليه ان لا يفتي الا باحد
وجهين اما ان يكون عنده طريق صحيح يعتمد عليه الى امامه او يكون المسئلة في كتاب
مشهور تتداوله الايدي في النهر الفائق في كتاب القضاء طريق نقل المفتي المقلد

عن المجتهد فاحد امرين اما ان يكون له سند اليه او ياخذه من كتب معروفة تداولته الايدي
نحو كتب محمد بن الحسن ونحوها من التصانيف المشهورة للمجتهدين لانه بمنزلة الخبر المتواتر
او المشهور وهكذا ذكر الرازي فعلى هذا لو وجد بعض نسخ النوادر في زماننا لا يحل عزو ما فيها
الى محمد ولا الى ابي يوسف لانها لم تشتهر في عصرنا في ديارنا ولم تتداول نعم اذا وجد النقل
عن النوادر مثلا في كتاب مشهور معروف كالهداية والمبسوط كان ذلك تعويلا على ذلك
الكتاب انتهى وفي الفتاوى القنية في باب ما يتعلق بالمفتي ان ما يوجد من كلام رجل
ومذهبه في كتاب مشهور وقد تداولته النسخ فانه جاز لمن نظر فيه ان يقول قال فلان
وفلان كذا وان لم يسمعه من احد نحو كتب محمد بن الحسن رحمه الله وموطاء مالك رح
ونحوهما من الكتب المصنفة في اصناف العلوم لان وجود ذلك على هذا الوصف بمنزلته
خبر المتواتر والاستفاضة لا يحتاج مثله الى اسناد مسئلة اذا وجد المتبحر في المذهب حديثا
صحيحا يخالف مذهبه فهل له ان ياخذ بالحديث ويترك مذهبه في تلك المسئلة في هذه
المسئلة بحث طويل اطال فيه صاحب خزانة الروايات نقلا عن دستور السالكين
فلنورد كلامه من ذلك بعينه فان قيل لو كان المقلد غير المجتهد عالما مستدلا يعرف
قواعد الاصول ومعاني النصوص والاخبار هل يجوز ان يعمل عليها وكيف يجوز وقد
قيل لا يجوز لغير المجتهد ان يعمل الا على روايات مذهبه وفتاوى امامه ولا يشتغل بمعاني
النصوص والاخبار والعمل عليها كالعامي [illegible] الجاهل الذي لا يعرف معاني النصوص
والاحاديث وتاويلاتها اما العالم الذي يعرف النصوص والاخبار وهو من اهل الدراية
وثبت عنده صحتها من المحدثين او من كتبهم الموثوقة المشهورة المتداولة فيجوز له ان
يعمل عليها وان كان مخالفا لمذهبه يؤيده قول ابي حنيفة ومحمد والشافعي واصحابه وقول

صاحب الهداية فى رتضه الصفار الزندويسية في فصل الصحابة وهو سئل عن ابي حنيفة اذا
قلت قولا وكتاب الله يخالفه قال اتركوا قولي بكتاب الله فقيل اذا كان خبر الرسول صلى الله
عليه وآله وسلم يخالفه قال اتركوا قولي بخبر الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فقيل اذا كان
قول الصحابة يخالفه قال اتركوا قولي بقول الصحابة وفي المدخل وروى البيهقي في
بلسان عند الكلام على القراة بسنده قال قال الشافعي اذا قلت قولا وكان النبي
صلى الله عليه وآله وسلم قال خلاف قولي فما يصح من حديث النبي صلى الله عليه وآله
وسلم اولى فلا تقلدوني ونقل امام الحرمين في نهاية عن الشافعي انه قال اذا بلغكم خبر
صحيح يخالف مذهبي فاتبعوه واعلموا انه مذهبي وقد صح منصوصا انه قال اذا بلغكم
عني مذهب وصح عندكم خبر على مخالفته فاعلموا ان مذهبي موجب الخبر وروى الخطيب
باسناده ان الداركي من الشافعية كان يستفتي وربما يفتي بغير مذهب الشافعي و
ابي حنيفة فيقال له هذا يخالف قولهما فيقول ويلكم حديث فلان عن فلان عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم بهكذا والاخذ بالحديث اولى من الاخذ بقولهما اذا خالفاه وهكذا
يؤيده ما ذكر في الهداية في مسئلة صوم المحتجم لو احتجم فظن ان ذلك يفطره ثم اكل متعمدا
عليه القضاء والكفارة لان الظن ما استند الى دليل شرعي الا اذا افتاه فقيه
بالفساد لان الفتوى دليل شرعي في حقه ولو بلغه الحديث واعتمده فكذلك
عن محمد لان قول الرسول صلى الله عليه وآله وسلم لا ينزل عن قول المفتي في الكافي
والحميدي اي لا يكون ادنى درجة من قول المفتي وقول المفتي يصلح دليلا شرعيا
فقول الرسول صلى الله عليه وآله وسلم اولى وعن ابي يوسف خلاف ذلك لان
على العامي الاقتداء بالفقهاء لعدم الاهتداء في حقه الى معرفة الاحاديث وان

عرف تاويله تجب الكفارة وفي المازري بالاتفاق وقد يجاب عن قول ابي يوسف للعامي الاقتداء بالفقهاء محمول على العامي الصرف الجاهل الذي لا يعرف معنى الاحاديث وتاويلاتها لانه اشار اليه بقوله لعدم الاهتداء اي في حقه الى معرفة الاحاديث وكذا قوله ان عرف الحنفي تاويله تجب الكفارة تشير الى ان المراد بما العامي غير العالم وفي الحميدي العامي منسوب الى العامة وهم الجهال فعلم من هذه الاشارات ان مراد ابي يوسف ايضا من العامي الجاهل الذي لا يعرف معنى النص وتاويله فيما ذكر من قول ابي حنيفة والشافعي ومحمد ينبغي قول القائل يوجب العمل بالرواية بخلاف النص انتهى ما نقلناه من خزانة الروايات وفي المسئلة قول اخر وهو انه اذا لم يجمع آلات الاجتهاد لا يجوز له العمل على الحديث بخلاف مذهبه لانه لا يدري انه منسوخ او ماول او محكم محمول على ظاهره وممن مال الى هذا القول ابن الحاجب في مختصره وتابعوه وردوا بانه ان اراد عدم التيقن بنفي هذه الاحتمالات فالمجتهد ايضا لا يحصل له اليقين بذلك وانما يبني الكثير على غالب الظن وان اراد انه لا يدري ذلك بغالب الراي فمنعناه في صورة النزاع لان المتبحر في المذهب المتتبع لكتب القوم الحافظ من الحديث والفقه جملة صالحة كثيرا ما يحصل له غالب الظن بان الحديث غير منسوخ ولا ماول بتاويل يجب القول به وانما البحث فيما حصل له ذلك والمختار ههنا هو قول ثالث وهو ما اختاره ابن الصلاح وتبعه النووي وصححه قال ابن الصلاح من وجد من الشافعية حديثا بخلاف مذهبه نظر ان كملت له آلة الاجتهاد مطلقا او في ذلك الباب والمسئلة كان له الاستقلال بالعمل به وان لم يكمل وشق مخالفة الحديث بعد ان بحث فلم يجد لمخالفته جوابا شافيا عنه فله العمل به ان كان

عمل بما لم يستعمل غير شافعي وبكونه هذا عند حنفي ترك مذهب امامه هنا وقد قال النووي

وقرره. وكذا اذا هذا المتبحر في المذهب ان يعمل في مسئلة بخلاف مذهب

متعلقا فيها بالامام الآخر هل يجوز له ذلك اختلفوا فيه فمنعه الغزالي وشرذمة وهو قول

ضعيف عند الجمهور لان مبناه على ان الانسان يجب عليه ان يأخذ بالدليل فاذا فات

ذلك لجهله بالدلائل اقمنا اعتقاده افضلية امامه مقام الدليل فلا يجوز له ان يخرج عن مذهبه

كما لا يجوز له ان يخالف الدليل الشرعي ورد بان افضلية الامام على سائر الائمة مطلقا غير لازم

في صحة التقليد اجماعا لان الصحابة والتابعين كانوا يعتقدون ان خير هذه الامة ابو بكر

ثم عمر وكانوا يقلدون في كثير من المسائل غيرهما بخلاف قولهما ولم ينكر على ذلك احد فكان

اجماعا على ما قلناه واما افضلية قوله في هذه المسئلة فلا سبيل الى معرفتها للمقلد الصرف

فلا يجوز ان يكون شرطا للتقليد اذ يلزم ان لا يصح تقليد جمهور المقلدين فلو سلم ففي مسئلتنا

هذه هذا عليكم لا لكم لانه كثيرا ما يطلع على حديث يخالف مذهب امامه او يجد قياسا قويا

يخالف مذهبه فيعتقد الافضلية في تلك المسئلة لغيره وذهب الاكثرون الى جوازه منهم

الآمدي وابن الحاجب وابن الهمام والنووي واتباعه كابن حجر والرملي وجماعات من الحنفية

والمالكية فمن يقضي ذكر اسمائهم الى التطويل وهو الذي انعقد عليه الاتفاق من مفتي المذاهب

الاربعة من المتأخرين واستخرجوه من كلام اوائلهم ولهم مسائل متعلقة في هذه المسئلة الا انهم

اختلفوا في شرط جوازه فمنهم من قال انما يرجع في ما قلد اتفاقا فسره ابن الهمام فقال اي

عمل به واختلف الشراح في معنى هذه الكلمة فقيل فيما عمل به بخصوصه بان اقتفى تلك

الصلوة الواقعة على المذهب الاول مثلا وهو الصحيح الذي لا يصح غيره عند التحقيق وقيل

بجنسه ورد بانه ليس اتفاقيا بل الاكثر ما روي من السلف هو الحق بخلاف المذهب

فيما كان العمل به منهم من قال لا يلتقط الرخص فقيل ومنهم ما استدل عليه
مردود بان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا خير اختار اهون الامرين ما لم يكن
اثما وقيل ما لا يقويه الدليل بل الدليل الصحيح الصريح قام بخلافه مثل المتعة والمذهب
وهذا وجه وجيه وجدت في كتاب التلخيص في تخريج احاديث الرافعي للحافظ ابن حجر
العسقلاني في كتاب النكاح منه نقلا عن الحاكم في كتاب علوم الحديث باسناده
الى الاوزاعي قال يجتنب او يترك من قول اهل الحجاز خمس ومن قول اهل العراق
خمس من اقوال اهل الحجاز استماع الملاهي والمتعة واتيان النساء في ادبارهن
والصرف والجمع بين الصلاتين بغير عذر ومن قول اهل العراق شرب النبيذ وتأخير
العصر حتى يكون ظل الشيء اربعة امثاله والجمعة الا في سبعة امصار والفرار من الزحف
والاكل بعد الفجر في رمضان ثم قال ابن حجر وروى عبد الرزاق عن معمر وان رجلا
اخذ بقول اهل المدينة في استماع الغناء واتيان النساء في ادبارهن وبقول اهل
مكة في المتعة والصرف وبقول اهل الكوفة في المسكر كان شر عباد الله ومنهم من
قال لا يلفق بحيث يتركب حقيقة ممتنعة عند الامامين قيل الممنوع ان يتركب حقيقة
ممتنعة عند الامامين قيل الممنوع ان يتركب حقيقة ممتنعة في مسئلة واحدة مثل الوضوء
بلا ترتيب وقد خرج منه الدم السائل واما في مسئلتين كما اذا طهر الثوب بمذهب الشافعي
وصلى بمذهب ابي حنيفة وتمامه ان يقال فيه ... انه كان المقصود من هذا القيد
ان لا يخرج مجموع ما اشتمله من الاتفاق فهو حاصل في مسئلتين ايضا وان كان المقصود
ان لا يخرج هذه المسئلة وهكذا من الاجماع فيكفي منه اشتراط كونه مذهبا للاجتهاد فيه
مساغ كما اباه ... منهم من قال لا يكون المذهب الذي يذهب اليه مما ينقض فيه قضاء

القائمين بهذا الوجه والاحتراز منه يحصل اذا قلد مذهبا من المذاهب الاربعة التي الان متبوعة

ومنهم من قال يشترط صدوره في تلك المسئلة بما قلد فيه غير امامه ولا يتصور الا في المتبحر

قيل يجوز اتبع الاكثر والقول المشهور فيخرجه من مذهب امامه حسن وان كان بالعكس

فقبيح لما فيه ملفق في رسائلهم مع تنقيح وتحرير اما اختار في الجواز شرطا ان لا ينقض

قضاء قاضي به سواء كان النقض لاجتماع معنيين لا واحد منهما يصح كالنكاح بغير شهود

مجتمعين ولا اعلان او لغيره وفي اختار شرط انشراح الصدر بمعنى في الدليل او

كثرة من عمل به في السلف او كونه احوط او كونه مقتضيا من ضيق لا يمكن الطاعة

معه لقوله صلى الله عليه وآله وسلم اذا امرتكم بامر فاتوا منه ما استطعتم ونحو ذلك من

المعاني المعتبرة في الشرع لا لمجرد الهوى وطلب الدنيا وفي الوجوب شرط ان يتعلق

به حق لغيره مما يقتضي القاضي بخلاف مذهبه في خزانة الروايات في كشف القناع واذا

قلد فقيها في شيء هل يجوز له ان يرجع عنه الى فقيه اخر المسئلة على وجهين احدهما ان

لا يكون التزم مذهبا معينا كمذهب ابي حنيفة والشافعي وغيرهما والثاني التزم فقال

اني ملتزم متبع ففي الوجه الاول قال ابن الحاجب لا يرجع بعد تقليده فيما قلد اتفاقا

وفي حكم اخر المختار الجواز لقوله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فانه يقول بوجوب

الرجوع الى من قلده او لا في مسئلة يكون تقييدا بنفسه وهو يجري مجرى الصدق على ما تقرر

في الاصول ولقوله صلى الله عليه وآله وسلم اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم ولان

العوام في السلف كانوا يستفتون الفقهاء من غير رجوع الى معين من غير انكار فكان

محل الاجماع على الجواز كذا في شرح ابن الحاجب واما الجواب في الوجه الثاني وهو ما اذا

التزم مذهبا معينا كابي حنيفة والشافعي فقد اشار ابن الحاجب الى الاختلاف في ذلك

فيه اختلاف

مذهبه واشار الي انه اختلف [illegible] ذلك علي ثلثة اقاويل فقيل لا يجوز
[illegible] وقيل يجوز مطلقا والقول الثالث ان الحكم في هذا الوجه والوجه الاول سواء ولا يجوز
ان يرجع عنه بعد تقليده فيما قلد اي عمل به ويجوز في غيره وفي عمدة الحكام من الفتاوي
الصوفية سئل عن يوم عيد الفطر اذا شرع بعض الناس يتطوعون في الجامع عند الزوال
فمنعهم [illegible] ذلك وخبرهم عن ورود النهي عن الصلوة في الاوقات الثلثة قال اما المنع
فلا كيلا يدخل تحت قوله تعالي ارايت الذي ينهي عبدا اذا صلي ولا تيقن بحد وقت الزوال
بل علي ان يكون قبله وبعده [illegible] كان ذمته فقد روي عن ابي يوسف لا يكره ذلك
التطوع عند الزوال يوم الجمعة والشافعي لا يكره في ذلك في جميع الايام فلئن اعترض
علي هذا المصلي فعسي ان يجيبك انه تقلد في هذه المسئلة من يري جواز ذلك [illegible] عليك
بما احتج به من اختار ذلك فليس لك ان ينكر علي من قلد مجتهدا او احتج دليلا وفيها من
التجنيس المزيد وربما قلده هذا المصلي ولا ينكر علي من فعل فعلا مجتهدا او تقلد مجتهد
وفي الظهيرية ومن فعل فعلا مجتهدا فيه او قلد مجتهدا في فعل مجتهد فلا [illegible] ولا تشنيع
ولا انكار عليه وفي المنهاج البيضاوي لو راي الزوج لفظا كناية ورات المراة صريحا
فله الطلب ولها الامتناع فيما جعان غيرهما فائده مستشكلا هل شافعي الاختلاف
بين عبارتي الانوار فراجعت بما يحل الاختلاف في كتاب القضاء من كتاب الانوار
ما حاصله اذا دونت هذه المذاهب جاز للمقلد ان ينتقل من مذهب مجتهد الي مذهب
اخر وكذا لو قلد مجتهدا في بعض المسائل واخر في بعض الاخر حتي لو اختار من كل مذهب
الاهون كالحنفي اذا افتصد واراد ان ياخذ بالشافعي لئلا يتوضا او الشافعي مس فرجه
او امراة واراد ان ياخذ بالحنفي لئلا يتوضا وغيره من المسائل جاز هذا حاصل كلام

صاحب الانوار في كتاب القضاء في محاذات الاحتساب لو راى
شافعيا يشرب النبيذ او ينكح بلا ولي و يطأ هل له ان ينكر ثان على كل مقلد
مقلده و يعصي بالمخالفة و لو راى الشافعي الحنفي يأكل الضب او متروك التسمية فله
ان يقول اما ان تعتقد ان الشافعي اولى بالاتباع و اما ان تترك هذا الكلام في
الاحتساب و بين القولين خلاف اقول حاصل الاختلاف عندي والله اعلم ان
معنى قوله يعصي بالمخالفة انه يعصي بالمخالفة اذا عزم على تقليده في جميع المسائل
او في هذه المسألة ثم اقدم على المخالفة فهذه معصية بلا شك و اما اذا قلد في هذه
المسئلة غيره فذلك الغير من مقلده و لم يخالفه فايهما ان حل هذا الاختلاف تذهب
على بعض المصنفين مسئلة الاقرار ان التقليد بالمجتهد على وجهين واجب و حرام فاحد
هما ان يكون من اتباع روايته دلالته تفصيلا ان الجاهل بالكتاب والسنة لا
يستطيع بنفسه التتبع و لا الاستنباط فكان وظيفته ان يسأل فقيها ما حكم
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في مسئلة كذا و كذا فاذا اخبر اتبعه سواء كان
ماخوذا من صريح نص او مستنبطا منه او مقيسا على المنصوص فكل ذلك راجع
الى الرواية عنه صلى الله عليه و آله و سلم و لو دلالة و هذا قد اتفقت الامة على صحته
قرنا بعد قرن بل الامم كلها اتفقت على مثله في شرائعهم و امارة هذا التقليد
ان يكون عمله بقول المجتهد كالمشروط بكونه موافقا للسنة فلا يزال متفحصا من
السنة بقدر الامكان فمتى ظهر حديث يخالف قوله نبذه و اخذ بالحديث و اليه
اشار الائمة قال الشافعي اذا صح الحديث فهو مذهبي و اذا رايتم كلامي يخالف
الحديث فاعملوا بالحديث و اضربوا بكلامي الحائط و قال مالك ما من احد الا و ماخوذ

بكلام [illegible] وعليه الا رسول الله [illegible] واله وسلم وقال ابو حنيفة
لا يحل لمن لم يعرف دليلي ان يفتي بكلامي [illegible] لا تقلدني ولا تقلدن مالكا
ولا غيره وخذ الاحكام من حيث اخذوا من الكتاب والسنة والوجه الثاني
يظن بمقلده انه بلغ الغاية القصوى فلا [illegible] ان يخطي فيها بلغه حديث صحيح
صريح يخالف مقالته لم يتركه او ظن انه لما قلده كلفه الشرع بمقالته كان كالسفينة
المجور عليه فان بلغه حديث [illegible] واستيقن بصحته لم يقبله لكون ذمته مشغولة بالتقليد
فهذا اعتقاد فاسد وقول كاسد ليس له شاهد من الشرع والعقل وما كان احد
من القرون السابقة يفعل ذلك وقد كذب في ظنه من ليس بمعصوم من الخطا
معصوما حقيقة او معصوما في حق العمل بقوله [illegible] ان الله تعالى عهد [illegible]
ذمته مشغولة بتقليده وفي مثله نزل قوله تعالى وانا على اثارهم مقتدون وهل كان
تحريفات الملل السابقة الا من هذا الوجه مسئلة اختلفوا في الفتوي بالروايات الشاذة
المهجورة في خزانة الروايات في السراجية ثم الفتوي على الاطلاق على قول ابي حنيفة
ثم بقول ابو يوسف ثم بقول محمد بن الحسن الشيباني ثم بقول زفر بن هذيل والحسن
بن زياد وقيل اذا كان ابو حنيفة في جانب وصاحباه في جانب فالمفتي بالخيار والاول
اصح اذا لم يكن المفتي مجتهدا لانه كان [illegible] زمانه حتى قال الشافعي الناس كلهم عيال
ابي حنيفة في الفقه في المضمرات وقيل اذا كان ابو حنيفة في جانب وابو يوسف ومحمد
في جانب فالمفتي بالخيار ان شاء اخذ بقوله وان شاء اخذ بقولهما وان كان احدهما
مع ابي حنيفة ياخذ بقولهما البتة الا اذا اصطلح المشائخ الاخذ بقول ذلك الواحد فيتبع
اصطلاحهم كما اختار الفقيه ابو الليث قول زفر في قعود المريض للصلوة انه يقعد كما

يقعد المصلي في التشهد ... المريض ... كان ... امكنه ان يقعد
لا يفض في حال التشهد ... حتى يكون فرقا بين القعدة والقعود الذي
في حكم القيام ولكن ... على المريض لانه لم يتعود هذا القعود وكذلك اختار
وا تضمين الساعي اذا سعي الي ... لانه بغير اذن وهذا قول ... في ... الباب
السعاية وان كان قول اصحابنا لا يجب الضمان لانه لم يتلف عليه ... ويجوز
للمشايخ ان ياخذوا بقول واحد من اصحابنا عملا لمصلحة الزمان ... قنية في ...
ما يتعلق ... قال ... الفتوي فيما يتعلق بالقضاء علي قول ابي
يوسف زيادة تجربته وفي المضمرات ولا يجوز للمفتي ان يفتي بعض الاقاويل المهجورة
بجر منفعته لان ... ذلك في الدنيا والآخرة ... بل يختار اقاويل المشايخ و
اختيارهم ويقتدي ... السلف ويكتفي باحراز الفضيلة والشرف في القنية
في كتاب ادب القاضي في باب مسائل متفرقة للمسائل التي يتعلق
بالقضاء الفتوي فيها علي قول ابي يوسف لانه حصل له زيادة علم بالتجربة وفي
عمدة الاحكام من كشف البزدوي يستحب للمفتي الاخذ بالرخص تيسيرا علي العوام
مثل ... في ... الحمام والصلوة في الاماكن الطاهرة بدون ... عدم الاحتراز
عن طين الشوارع في موضع حكم ... فيها ولا يليق ذلك باهل العزيمة بل ... الا
بالاحتياط والعمل بالعزيمة اولي لهم وفي القنية ثم ينبغي للمفتي ان يفتي الناس بما هو
اسهل عليهم كذا ذكره البزدوي في شرح الجامع الصغير ينبغي للمفتي ان ياخذ بالتيسير
في حق غيره خصوصا في حق الضعفاء لقوله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي ومعاذ حين
بعثهما الي ... يسرا ولا تعسرا وفي عمدة الحكام في كتاب الكراهية سور الكلب

يجوز

والحنفية يجيزون خلافا لمالك لا يجيزه وان ... لمالك ... جاز في التقية ...
بمذهب سعيد بن المسيب ويروج للزوج الا ... مطلقة ثلاث تطليقات
كما كان ... الحنفية وفقيه يحتال في ال... الثلاث وياخذ الرشا
ويزوجها الاول بدون دخول الثاني فهل يصح النكاح وما جزاء من يفعل ذلك قالوا
... في ... من الفتاوى ... عن سعيد بن المسيب
رجع عن قوله ان دخول ... في ... لا ينفذ
قضاؤه ولو حكم به فقيه لا يصح ... الحنفية وفي التحفة ... نقل القرافي
في الاجماع على تخيير المقلد ... اذا لم يظهر
احدهما وكانه اراد اجماع ائمة مذهبه ليوافق ... السبكي منع ذلك
في القضاء والافتاء دون العمل ... بين قول الماوردي يجوز ...
الغزالي كما يجوز ان ... اجتهاده الى تساوي جهتين ان يصلي الى ايهما شاء
وقول الامام يمنع ان كانا في حكمين متضادين كايجاب وتحريم بخلاف نحو خصال
الكفارة واجرى السبكي ذلك ... في العمل بخلاف المذاهب الاربعة اي مما
علمت نسبته لمن يجوز تقليده وجمع شروطه عنده وحمل على ذلك قول ابن الصلاح
لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة اي في ... او افتاء ومحل ذلك وغيره من ظهور
التقليد ما لم يتتبع الرخص بحيث تنحل ربقة التكليف عن عنقه والا اثم به من قبل
... وجهه قيل ومحل ضعفه ان ... من المذهب المدونة والافتاء
في العامي اعلم ان العامي ... فليس له مذهب ... مذهبه فتوى المفتي
في البحر الرائق ... او اغتاب فظن انه يفطره ثم اكل ان ... فقيها

[illegible] عليه الكفارة لانه مجرد [illegible] ليس بعذر في دار الاسلام وان استفتى
فيها فافتاه بالكفارة عليه [illegible] يجب عليه تقليد العالم اذا كان يعتمد على فتواه
[illegible] مجتهدا فيما صنع وان كان [illegible] مفتي حنفيا فيما افتى وان لم يستفت ولكنه بلغه
الخبر وهو قوله صلى الله عليه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم وقوله صلى الله عليه وآله وسلم
الغيبة تفطر الصائم ولم يعرف النسخ ولا تاويله لا كفارة عليه عندهما لان ظاهر الحديث
واجب العمل به خلافا لابي يوسف لانه ليس للعامي العمل بالحديث لعدم علمه بالناسخ
والمنسوخ ولو لمس امرأة او قبلها بشهوة او اكتحل فظن ان ذلك تفطر ثم افطر عليه
الكفارة الا اذا استفتى فقيها فافتاه بالفطر او بلغه خبر فيه ولو نوى الصوم قبل الزوال
ثم افطر لم يلزمه الكفارة عند ابي حنيفة خلافا لهما كذا في المحيط وقد علم من هذا ان مذهب
العامي فتوى مفتيه وفيه ايضا في باب قضاء الفوائت عند قوله ويسقط بضيق الوقت
والنسيان كان عاميا ليس له مذهب معين فمذهبه فتوى مفتيه كما صرحوا به فان
افتى حنفي اعاد العصر والمغرب وان افتاه شافعي فلا يعيدهما ولا عبرة برأيه وان لم
يستفت احدا وصادف الصحة على مذهب مجتهد اجزاه ولا اعادة عليه انتهى وفي
شرح المنهاج للبيضاوي لابن امام الكاملية فاذا وقعت لعامي حادثة فاستفتى
فيها مجتهدا وعمل فيها بفتوى ذلك المجتهد فليس له الرجوع عنه الى فتوى غيره
في تلك الحادثة بعينها بالاجماع كما نقله ابن الحاجب وغيره وفي جمع الجوامع الخلاف
فيه ان كان قبل [illegible] المختار ما نقله الخطيب وغيره انه ان لم يكن ثمة
مفتي اخر لزمه [illegible] وان لم تسكن نفسه وان كان هناك آخر لم يلزمه بمجرد افتائه
كل ذلك اذا لم [illegible] غيره [illegible] فيه الخلاف في اختلاف المفتيين اذا

[illegible]

وقعت لها [illegible] ملك [illegible] المرجوذ [illegible] من يستفتي في الحادثة

الت المفتي [illegible] بمذهب غير علي العامي [illegible] سمعنا اختار في [illegible]

انه يجب ذلك [illegible] لا يفعله بمجرد التشهي من [illegible] في كل شيء بعينه

او مبادينا [illegible] وقال النووي الذي يقتضيه الدليل انه لا يلزمه التمذهب

بمذهب [illegible] يستفتي من شاء ولكن من غير تلفظ للرخص ولعل من منعه لم يثق بعدم

تلفظه واذا التزم مذهبا معينا فيجوز له الخروج عنه على الاصح وفي كتاب زيد بن رسلان

والشافعي ومالك والنعمان واحمد بن حنبل وسفيان وغيرهم من سائر الائمة على

هدي والاختلاف رحمة وفي شرحه غاية البيان واختلاف جواز المجتهدين المشهورين

فالاصح ان للمقلد ان يتخير بقول من شاء منهما [illegible] المسائل

وهذا الذي ذكرناه من الامرين الاخرين هو الذي مشى عليه جماهير العلماء

من الاخذين بالمذاهب الاربعة وهي براءة المذاهب اصحابهم قال الشيخ عبد

الوهاب الشعراني في اليواقيت والجواهر روي عن ابي حنيفة رح انه كان يقول لا ينبغي

لمن لم يعرف دليلي ان يفتي بكلامي وكان رضه اذا افتى يقول هذا رأي النعمان بن ثابت

يعني نفسه وهو احسن ما قدرنا عليه فمن جاء باحسن منه فهو اولى بالصواب وكان

امام مالك رح يقول ما من احد الا ومأخوذ من كلامه ومردود عليه الا رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم وروى الحاكم والبيهقي عن الشافعي رح كان يقول اذا صح الحديث

فهو مذهبي وفي رواية اذا رأيتم كلامي يخالف الحديث [illegible] بالحديث واضربوا

بكلامي الحائط وقال يوما للمزني يا ابا ابراهيم لا تقلدني في كل ما اقول وانظر في ذلك

لنفسك [illegible] وكان رضه يقول لا حجة في قول احد دون رسول الله صلى الله عليه وآله

دسة ... ان كثر وا ولا في قياسه ... في وما فهم للطلاقة اعتقد وصوله بالتسليم وكان
... م احمد ... يقول ... احد ... ند وصوله كلام وقال ايضا للرجل لا تقلدني
... تقلدن مالكا ولا الاوزاعي ... النخعي ولا غيرهم وخذ الاحكام من حيث اخذوا
من الكتاب والسنة انتهى ثم نقل عن جماعة عظيمة من علماء المذهب انهم كانوا
يعملون ويفتون بالمذاهب من غير التزام مذهب معين من زمن ... اصحاب
المذاهب الى زماننا على وجه يقتضي كلامه ان ذلك امر لم يزل العلماء عليه قديما
وحديثا حتى صار بمنزلة ... عليه فصار سبيل المسلمين الذي لا يصح خلافه ولا
حاجة بنا ... دلائله وبسطه ونقل الاقاويل ولكن لا باس ان نذكر بعض ما
نحفظ في هذه ... قال البغوي في مفتتح شرح السنة واني في اكثرها اوردته
بن في عادته متتبع الا التعليل الذي لاح لي بنوع من الدليل في تاويل كلام محتمل
او ايضاح مشكل او ترجيح قول على اخر وقال في باب الذي يستفتح به الصلوة
ما بعد ما ذكر التوجيه وسبحانك اللهم وقد روي غير هذا من الذكر في افتتاح الصلوة
فهو من الاختلاف المباح فبايها استفتح جاز وقال في باب المرأة لا تخرج
الا مع محرم هذا الحديث يدل على ان المرأة لا يلزمها الحج اذا لم تجد رجلا ذا محرم
يخرج معها وهو قول النخعي والحسن البصري وبه قال الثوري واحمد واسحاق واصحاب
الرأي ... ذهب قوم الى انه يجب عليها الخروج مع جماعة النساء وهو قول مالك و
الشافعي والاوزاعي ... قال البغوي في حديث بروع بنت واسق
قال الشافعي ... ان ثبت حديث بروع بنت واسق فلا حجة في قول احد
دون النبي صلى الله عليه وسلم فقال مرة عن معقل بن سنان ومرة

عن معقل

عن معقل بن سنان صحيحة عن بعض اشيخ وان لم يثبت فلا معنى لاخذ به قال الشافعي

انتهى قول البغوي وقال الحاكم بعد حكاية قول الشافعي ان صح حديث بروع

بنت واشق قلت به ان بعض مشايخنا قال لو حضرت الشافعي لقمت على رؤس

اصحابه وقلت قد صح الحديث فقل به انتهى قول الحاكم وهكذا توقف الشافعي

في حديث بريدة الاسلمي في اوقات الصلوة وهو الحديث عند مسلم فرجح جماعات

من المحدثين وهكذا في المعصفر استدرك البيهقي على الشافعي بحديث عبد الله

بن عمرو واستدرك الغزالي على الشافعي في مسئلة نجاسة الماء اذا كان دون

القلتين في كلام كثير مذكور في الاحياء وكذا النووي ان بيع المعاطاة جائز على

خلاف نص الشافعي واستدرك الزمخشري على ابي حنيفة في بعض المسائل منها ما قال

في اية التيمم من سورة المائدة قال الزجاج الصعيد وجه الارض ترابا كان او غيره

وان كان صخرا لا تراب عليه فلو ضرب المتيمم يده عليه ومسح لكان ذلك طهوره وهو

مذهب ابي حنيفة قال قلت فما تصنع بقوله في سورة المائدة فامسحوا بوجوهكم

وايديكم منه اي بعضه وهذا لا يتاتي في الصخر الذي لا تراب عليه قلت قالوا ان من

الابتداء الغاية فان قلت قولهم انها لابتداء الغاية قول متعسف ولا يفهم من قول

العرب مسحت براسه من الدهن ومن التراب ومن الماء الا معنى التبعيض قلت

كما تقول والاذعان للحق احق من المراء انتهى قول الزمخشري وهذا الحسن من

مواخذات العلماء على ائمتهم لاسيما مذاهب المحدثين من ان يحيي وقد حكى

لي الشيخ ابو طاهر الشافعي عن شيخه الشيخ حسن العجمي الحنفي انه كان يامرنا ان لا

نشدد على الناس في النجاسة القليلة لمكان الحرج الشديد وكان ياخذ في

ذلك مذهب ابي حنيفة في العفو عما دون الدرهم وكان شيخنا ابو الطاهر يقتضي
سمول ويقول به في الايراد وانما يحصل اهلية الاجتهاد بان يعلم امور الاول
كتاب الله تعالى ولا يشترط العلم بجميعه بل بما يتعلق بالاحكام ولا يشترط ضبطه
بظهر القلب الثاني سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا ما يتعلق بالاحكام لا
جميعها ويشترط ان يعرف منها الخاص من العام والمطلق والمقيد والمجمل والمقيد و
المبين والناسخ والمنسوخ ومن السنة خاصة اثر الآحاد والمرسل والمسند والمتصل
والمنقطع وحال الرواة جرحا وتعديلا الثالث اقاويل الصحابة فمن بعدهم اجماعا
واختلافا الرابع القياس جليه وخفيه ويميز الصحيح من الفاسد الخامس لسان
العرب لغة واعرابا ولا يشترط التبحر في هذه العلوم بل يكفي معرفة جمل منها ولا حاجة
ان يتتبع الاحاديث على تفرقها بل يكفي ان يكون له اصل مصحح بجميع احاديث الاحكام
كسنن الترمذي والنسائي وغيرها ولا يشترط ضبط جميع مواضع الاجماع والاختلاف
بل يكفي ان يعرف في المسئلة التي يقضي فيها ان قوله لا يخالف الاجماع بان يعلم انه وافق
بعض المتقدمين او يغلب على ظنه انه لم يتكلم الاولون فيها بل تولدت في عصره وكذا
معرفة الناسخ والمنسوخ وكل حديث اجمع السلف على قبوله او تواترت اهلية رواته
فلا حاجة الى البحث عن عدالة رواته وما عدا ذلك يبحث عن عدالة رواته واجتماع
العلوم انما يشترط في المجتهد المطلق الذي يفتي في جميع ابواب الشرع ويجوز مجتهدا
في باب دون باب ومن شروط الاجتهاد معرفة اصول الاعتقاد وقال الغزالي لا يشترط
معرفة على فرق المتكلمين بادلتها التي يحررونها ومن لا يقبل شهادته من المبدعة
لا يصح تقليده ... وكذا تقليد من لا يقبل بالاجماع كالخوارج ... الاحاد

كمل القرد ...

كالقدرية او بالقياس كالشيعة وفي الانوار ايضا ولا يشترط ان يكون للمجتهد مذهب معين

واذا دونت المذاهب جاز للمقلد ان ينتقل من مذهب الى مذهب وعند الاصوليين

ان عمل به في حادثة فلا يجوز فيها ويجوز في غيرها وان لم يعمل جاز فيها وفي غيرها ولو

مجتهدا في مسائل وآخر في مسائل جاز وعند الاصوليين لا يجوز ولو اختار من كل مذهب

الاهون قال ابو اسحاق يفسق وقال ابن ابي هريرة لا وجه في شرح الشروح وفي

الانوار ايضا المنتسبون الى مذهب الشافعي وابي حنيفة ومالك واحمد اصناف احدها

العوام وتقليدهم متفرع على تقليد الميت الثاني البالغون رتبة الاجتهاد والمجتهد

لا يقلد مجتهدا وانما انتسبوا اليه لجريهم على طريقه في الاجتهاد واستعمال الادلة وترتيب

بعضها على بعض الثالث المتوسطون وهم الذين لم يبلغوا رتبة الاجتهاد لكنهم وقفوا

على اصول الامام وتمكنوا من قياس ما لم يجدوه منصوصا على ما يجدونه منصوصا

على ما نص عليه وهؤلاء مقلدون له وكذا من ياخذ بقولهم من العوام والمشهور انهم

لا يقلدون في انفسهم لانهم مقلدون وقال ابو الفتح الهروي وهو من تلامذة الامام

مذهب عامة الاصحاب في الاصول ان العامي لا مذهب له فان وجد مجتهدا قلده وان

لم يجده ووجد متبحرا في مذهب تقلده فانه يفتيه على مذهب هذا التصريح بانه تقلد المتبحر

في نفسه والمرجح عند الفقهاء ان العامي منتسب الى مذهب له مذهب ولا يجوز له

مخالفته ولو لم يكن منتسبا الى مذهب فهل يجوز ان يتخير ويقلد اي مذهب شاء

خلاف مبني على انه هل يلزمه التقليد بمذهب معين ام لا فيه وجهان قال النووي

يقتضيه الدليل انه لا يلزم بل يستفتي من شاء من اتفق لكن من غير تلقط الرخص

وهذا آخر ما اردنا ايراده في هذه الرسالة والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا تمت

الرسالة المسمى بعقد الجيد بتاريخ سیزدهم ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۴۳ سنه هجری
المقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
اختتام پذیرفته

بجامه حفظ درآمد